

... (۱۰) ... (۱۱) ... (۱۲) ...

در این زمان سعادت اقتران که تاج و تخت کیان بوجود مسعودیندگان اعلی حضرت قدر قدرت . آفتاب سعادت . و
 شمس فلك راغت و عطفوت . ماهی آمارظم و طغیان . و محی عدل اوشیروان . مظهر قدرت ایزدشان . و مصدر
 عنایت قادر سبحان . که کبر در خشنده سپهر معدلت و بزرگواری . و ستاره فروزنده اوج مقببت و عالم مداری . باسط
 مهادامن و امان . و نامست لوا قدرت رحمن . محی آمارظم و حکمت . و مری عالم تربیت و السابیت . مروح شتوات
 عزت و سعادت . و مبیح ارباب فکر و صناعت . مین مراتب فضل و کمال . و محقق مطالب فقر و خجالت . منور
 جهان معرفت و دانائی . و معطر عالم تربیت و یتائی . مشوق اهالی مملکت . و محرک رجال دولت و تأسیس اساس رفی
 و سعادت . حامی دین مبین . و ناصر شرع حضرت سید المرسلین . که مبیح فقر و مساکن . و ملاذ رفیع ضعا
 و مؤمنین . ملحق اعمار گان . و مامن آوارگان . محمدرملت . و برستارندگان و ب عزت . شاهان اوج رفعت
 و فرزانه کی . و بکاز مضار قوت و مردانگی . موطی فیوضات رحمانی . و محط عنایت بزدائی . مؤید تائیدات رب
 کریم . و موافق شویقات علیم و حکیم . آیه لطف خالق قدیم . و سایه عنایت و ارفق رحیم . سلطان السلاطین . و خالق
 الملوقین . ظل الله فی الارضین . ملک ملوک العرب و العجم . و ملک رقاب الأمم . مظهر قدرت الله فی الملک
 السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان * و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان

... (۱۳) ... (۱۴) ... (۱۵) ...

خدا الله ملک و سلطانه مادامت الشمس شارقه فی راحة النهار مزین است . و قلوب رعایا و برایا باوار عدلش روشن
 آفتاب تابان علم و حکمت از افق ایران طالع گشته . و بر رخشان تربیت و معرفت از مشرق رفعت و سعادت ساطع شده
 نیات خالصه اعلی حضرت شهر یاری ارات جدیدی ظاهر فرموده . و خیالات عالی اعلی حضرت تاجداری قمر
 غربی ظهور آورده . مدارین علمی که اس اساس عزت و بزرگواری است تأسیس شده . و مکتب مکی که اعظم و جلیل
 فلاح و نجات و رستگاری از فلت و خواری است مفتوح گشته . از اثر اراده های خفیه این پادشاه جمیع و سلطان
 رعیت پناه و تاجدار ملت خواه گلهای مشرق که علم و عرفان در مراغ قلوب شکفته . و اراضی جزیره جیل و نادانی
 مرغزار و جین حکمت و دانائی گشته . نشو و نماشان چون بلران یسائی قلوب اسائی را مظهر فیوضات رحمانی فرموده
 و ترغیب افشان چون امطار سبحانی قوا عباد را مصدر عنایت بزدائی کرده . و مصداق آیه مبارکه * و یری الارض
 حامدة فاما انزلنا علیها الماء اهزرت ترب و انت من کل زوج بهیج * ظاهر و باهر گشته . الحمد لله رب العالمین . در این
 اندک زمان که سر بر خلافت و تاجداری بوجود مسعودین سلطان عادل مزین شده . و سال هشتم جلوس میست ما نوس
 است وضع ایران بکلی دگرگون گشته . طلعات جیل و نادانی بلذات علم و دانائی محو و زائل شده . و خیالات باطله
 ارباب غرض و مری بر آبیای رزین و رصین سلطانی باطل و باطل گشته . لهذا محض ظهور و بروز اراده های سید مطلق
 و نیات صافیه قلبی دو دفعه عزم سفر فرنگستان فرمودند که اسباب رفاهیت و آسودگی از برای عموم رعیت است
 فرمایند . و وسایل برای قوز ملت بشرق سعادت و تربیت و صنعت و علم و حکمت فراهم آورند . تا سکنه با کمال محبت
 به آبادی مملکت قیام و اقدام نمایند . و خود در ائیل سعادت ابدیه سرمدیه کنند . و از این جهت بود که مویک اعلی حضرت
 هابونی منوجه به سمت فرنگستان شد و شهرهای معظم اروپا را بکشتیک قدوم میست از و نشان مشرق ساخته و نام

ادارات

نام کتاب
 تاریخ
 شماره عمومی ۱۵۳۸۷
 شماره خصوصی

۱۵۳۸۷

۱۵۳۸۷

۱۵۳۸۷

۱۵۳۸۷

کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران
 شماره ثبت ۱۳۸۵

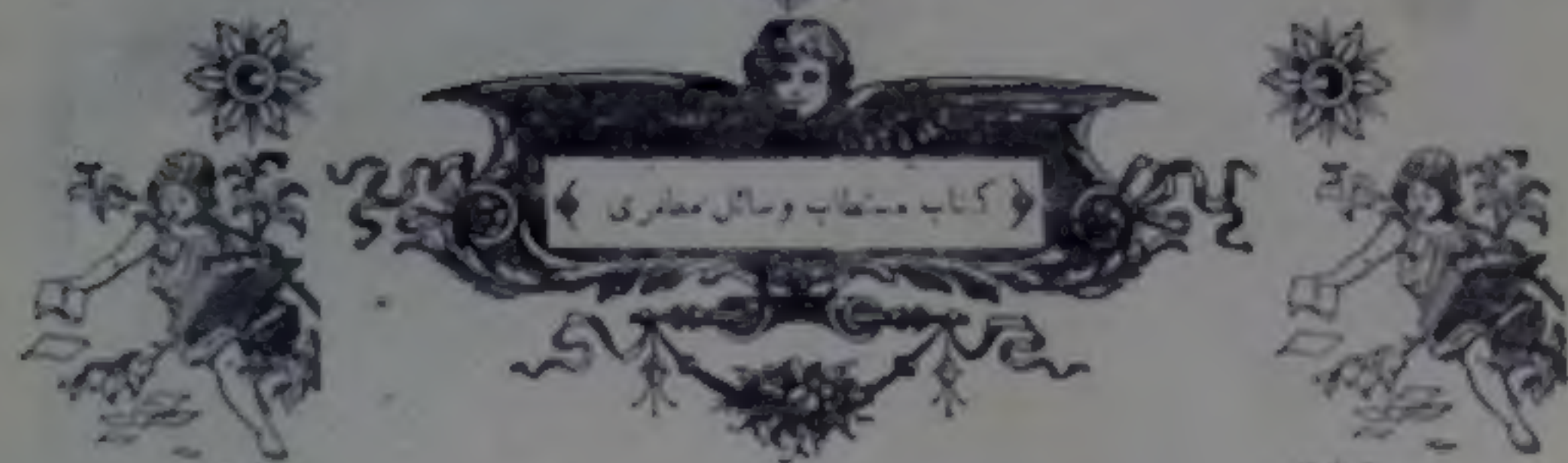
ادارات و کارخانجات علمی و صنعتی را تمام وقت ملاحظه فرمودند و متحمل انواع مشقات و زحمات شده آنچه اسباب
ترقی ملت و تربیت اهالی مملکت و رعیت است مرکز خاطر مهر مآثرهایونی فرمودند که بومایقوما آثار از حیرت
بهر صفت بودیاورند. بعضی آلات و ادوات پیشرفت مملکتی که فعلاً لازم و واجب بود بامر مبارک جهات مطاع و بصواب
دید دستور معظم حضرت مستطاب اجل اشرف ابجد اسعد (انابیک اعظم) مدظله العالی که نیات خالصه
حضرت نشان در پیشگاه حضور سلطانی و آستان مقدس هایونی چون آفتاب جهانباب واضح و روشن است . و ذکر
کفایت و زیرگواریشان چون گل گلزار و چمن معطر مرانجمن . بتوسط بعضی از ملتزمین رکاب سعادت اقتساب
هایونی اقبال نمودند . از جمله دستگاه طبع و جرحهای چاپ حروفی که اسباب تنصیم معارف و تکثیر علوم و فنون
و تسهیل امورات ملت و ادارات دولت و سلطنتی است اقبال آنرا بعهده ابن غلام خانه زاد احد صغیر السلطنه محول
فرمودند . و در دار الخلافه الیاهره بسی و اهتمام فرزند می میرزا ابراهیم خان عکاسیانی و پیش خدمت مخصوص
بندگان اعلی حضرت قدر قدرت اقدس هایونی اروا خانداده در مانع گزاری جنب تکیه دولت دایر و برقرار
شد . از نتایج این دستگاه طبع یکی این کتاب مستطاب (وسائل مظفری) است که در ذکر
احر و ثواب و فضایل و مناقب تخریه داری بر حضرت سید الشهدا علیه و علی آباءه آلاف التحية و
التأواز تألیفات عالم ربانی و فاضل صمدانی آقای آقا سید علی یردی زاد الله توفیقانهم العالی
است بامر مبارک قدر قدرت جهات مطاع هایونی اروا خانداده در این مطبعه مبارکه
شاهنشاهی بکمال تنقیح طبع رسیده که بجا نایب ذکرین مصائب و مصروفات خامس
آل عیا حضرت سید الشهدا روحی و ارواح العالمین له الفداء مرحمت شود
تأفیض آن عام باشد و سبیش شامل حال خواص و عوام . و ثواب
این عمل مقبول ذخیره باشد از برای روز یکدیگر لا یشع مال
ولا یبوء الا من انی الله بقلب سلیم . امیدواریم که
الله تعالی از نتایج این گونه اقدامات
اعلی حضرت سلطانی خطه ایران روضه از
روضات چنان گردد و از این قسم هست
و عدالت و رافت و عفو وقت این
شهریار معدلت شمار اهالی
آن بنصنهای گوناگون
و سعادت دارین
قادر شوند



83

86

85

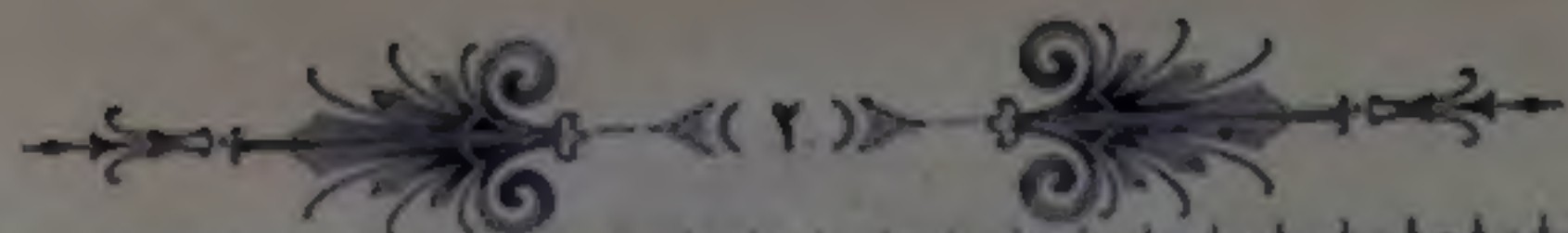


کتاب مستطاب وسائل معاری



بسم الله الرحمن الرحيم (۵)

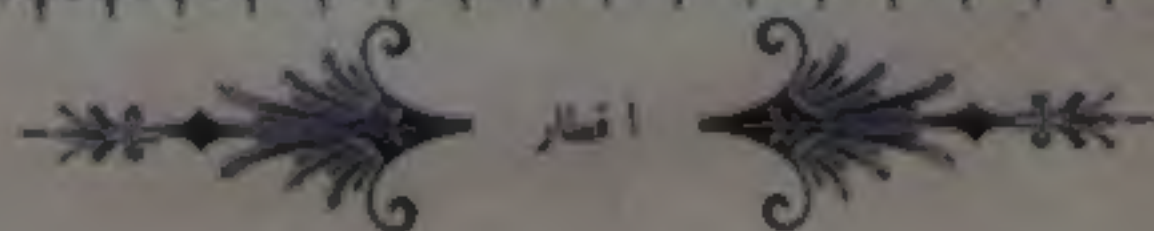
و به اشرف لی صدری . و بر سر امری . و احل منده من لسانی
 غنموا قوتی . و اجعل من تنصره لک . و نخبه امر اولیایک
 و لا تسبدل فی غیری . و اصر لی ولو الهی و ارحمها کار نیای . و صل
 علی مظهرک الاعظم اسنی المظالم و المظالم و مظهرک الامم مطلع الت
 الجالی و الجلالی . سبک الاقوام فی العوالم الخیرونی و المملکونی
 و المثالی . و سبک الامم فی ذرات بنی و نهالی . محمد الاکرم
 مبدی الانوار الازلی . و منتهی العروج الکمالی . و علی صنوه و صهره
 فی المعالی . حواء و ظهیر المعالی المتعالی . من ان یسبغه الادمی
 و الاعالی . و قد خلک فی المعالی و الثالی . علی الهادی التوالی .
 و آله المستدین الیه بالاسانید التوالی . و سائل فی مبدی و مآلی و
 شفیع فی حاجی و آمل عند کتب غالی و خفای . اسألك یا الهی
 بلسان خالی قبل قالی فی غایة نضری و انبهای ان تصلی علیہ و علیهم
 ما کر الایام و البیالی و غیر التوار و التوالی . سیامن به حزن قلبی
 و کثر زفیری و قل نومی و طال سهری و اشتد غمی و طهر آئینی و حاج
 حزنی و زاد شجون و ذاب اوصالی و دام نوحی و صرختی و قام شهنی



و غشوق و شالنجی و صبحی و سال دمی و صبرق من سرری و علانیق فی غدوی و آسالی و احترق
 جسی و جندی و لمی و جندی و عطی و عسی و غمی و مهجق و غرس الحزن فی فزادی و بالی و شب
 لقی و اشتعل ظلمی و بللی و غمی و شهادتی و اورتی البکا فی جیع احوالی .

(عین جودی علی الشید القلیل) (و اوزکی الحد کالحیل الحیل) (حکیف یثنی البکا فی قل مولای)
 (امام التزیز و الخاویک) (و لو ان البحار ساردموی) (ما کفنی لسم بن عقیل) (و الحسین المنوع
 شربة ماری) (بن حر الطبا و حر اللیل) (مثلاً یله و قد ضعه) (و هو غریق من اله المملول
) (فبعوه من بعد یرضیع) (هل ستم بمرضع مقول) (ثم لم یشفه سوی قل نفس) (من نفس
 اکبر و التهلل) (من نفس الحسین نفس رسول) (الله نفس الوسی نفس النبول) (ذبحوه ذبح الاساسی
 قیالقب) (تصدع علی العزیز الذلیل) (و طوا جسمه و قد قطعوه) (و طعم من عذاب یوم و بیل) (و
 و اسبا حوایات قلعة الزمرا) (لما صرخن حول اللیل) (حلومن قد کشفن علی الاقواب) (سیابا
 بلشف و التهلل) (یا فی المصطفی بکیت و ابکیت) (و نفس لم تات بعد بسولی) (لب روحی فایت
 دموعاً) (فایک لای تالمسک من التذلیل)

بالین دوجشم ز چه قدر خون توان فشاند
 یکسر چیست گر بودم صد چه مرنوح
 تا بسکد و روز هست بجالی در این عزا
 ای دیده گره سر کن و ایدل زغم بنال
 و بعد . جون همگی هست سپهر رخت . اعلی حضرت قدر قدرت . مرجع صوت . تاهید
 عشت . خورشید طلعت . سلیمان حشمت . سکندر شوکت . کسری مدلت . پادشاه جمیاه .
 املاک سیاه . افلاک بارگاه . ملوک بنام . فله سلاطین جهان . سرور خواجین دوران . آفتاب تابان
 فلک سلطنت و تاجدار . خورشید رختان سپهر خلافت و عالم مدار . گوهر کان جلالت و شهر یاری
 . مبط نجلیات و تانی . محط تفتلات سبحانی . محی مراسم ملت و دین . رونق اقزای شرع مین .
 (آن سلیمان حشمتی که عدل او در ارض است) (مرغ و مور و ماهی و دایا و حصرا و هوا)
 (حاوی عین عدالت حامی شرع مبین) (سرور کن سلاطین خسرو و شکستور گنا)
 (آنکه در عهدش نباشد هیچ دردی در دل) (غیر دره دین که آن هم دره هارا شد و وا)
 (بار الها تا بود از جان نشان و ز جسم اسم) (جسم و جان اشرف او را نکند از بلا)
 سفوة اولاد آدم . شهریار الفخام اعظم . وارث ملک جیه . ملک ملوک العرب و المعجم . المعترف
 بفضله الناطق و الامجیه . ملک رقاب الامیه . ظل الله الممدود فی العالم . سلطان السلاطین . خاقان
 الخوافین . قهرمان الما و الطین . باسط مهاد العدل فی الارضین . ملجأ الفقراء و المساکین . رحمة
 علی المومنین . نعمة الله علی المسلمین . مروج شریعة سید المرسلین . حامی حقیقة الدین الیین .
 السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان . ابوالفتح و النضر و الظفر السلطان
 (مظفر الدین شاه قاجار) لازالت اسما المومنین منورة بنور عدله و دوام سلطانه . و



افشار الارضين مشرقه بياضه و غا احسانه . که بسلطنت صورت و معنی از سلاطین جهان ممتاز . و باطاعت فرمان لازم الاذعان . ان الله یأمر بالعدل والاحسان سرافرازند چنانچه از کمال عدل و رافت و جمال علم و رحمت و حسن سیاست و فرط کیاست و صفات عقل و کفایت بذل ماکفان در برابر سادت آثارش ممالک ایران حوزه اسلامیان و خطه اهل ایمان در این اوان سعادت توانان . محسود عالمان بل رشک جهان گشته است و همواره غلظت ملکوت ناظر خاقانی و محنت و الانهت سلطان از بد و جلوس بر مفر سلطنت و جهانبانی و تمکن بر مسند خلافت و کشورستانی بواسطه سنفه فطرت و خلوص نیت و سعادت سبقت و ضیاء ضمیر و صفای قلب منبر بر احیاء آردین و ملت مصروف و بر ترویج شعار آیین و شریعت معطوف است . خاصه عزاداری و سوگواری و نوحه سرانی بر حضرت مقدس سید شهدا سند سعادت ثانی شروط لاله الا الله . ثالث اولی الوصایه العظمی . رابع ذوی الولاية الکبری . خامس اهل البیت . راجعاً محمد مصطفی . یار بن علی مرتضی . سرور سینه قاطعه زهرآ نوراخافین . ضیاء العالمین . امام شهید مظلوم غریب مهجوم . ابی عبدالله الحسین ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء که بارانی خاص و خلوص مخصوص عزیزی ثابت و حزمی راسخ جدی کامل و جیدی شامل لیل و نهاراً سرّاً و جهاراً مشهود و مشکوف آفاق و افشار و مضبوط کافه اخبار و ابرار است . لهذا از مصدر عظمت و اجلال و مظهر شوکت و اقبال . اشاره لازم البشاره باخادم شریعت و داعی دولت متظلم لطف ایزدی این مرتضی الطباطبائی علی العلوی البزیدی عامه الله بطقه الهی صادر گردید که کتابی در بیان اجرو فضیلت و ذکر ثواب و شرافت بکا و نیای و ابکا بر حضرت مولی الکونین و نور العینین ابی عبدالله الحسین سلام الله علیه و قربت و رفعت و مزینت نوحه سرانی و عزاداری و عزاکبری آن بزرگوار ترتیب داده شود که عامه محبان و شیعیان از فریاد آن متذلل و بر فواید آن مطلع موجب تکبیر این سعادت عظمی از کافه عباد و توفیق این عبادت کبری در عامه بلاد گشته برکات و منوایش باید روزگار فرخنده آثار شهر یاری گردد . پس با عدم بضاعت و قلت استطاعت و فقری بال و فقد مجال شروع در تألیف این رساله نمودم . رجاء و اتقی آنکه در خور عقل فرمیر لازم التعظیم شاهنشاهی و لایق محضر و ریاست سرور واجب التکریم ظل الهی شود و چون امتثالاً للامرالاشرف الاعلی حلیه ترتیب و تنظیم یافته باسم سامی و نام نامی آن پادشاه ملایک سیاه مویش و مزین شده و به (وسائل مظفری) (۱) مسمی گشت که تا دامن روزگار و شایع لیل و نهار باقی است از ثواب آن بهره مند و مانند آن نام گرامی علی طول الايام و مرّ الاموم بلند بخالد . و مرتب بر سه مقاله و هر مقاله مشتمل بر ابوابی چند آمد . و الان اشروع فی المقصود بحول الله الملك المعبود .

مقاله اولی در بیان اجر و ثواب و فضایل و خیرات و آثار و نتائج عاجله و آجله دنیویه و اخرویة گریه

(۱) از غریب اتفاقی که بعضی علما اطیاب و فضلاء اصحاب بان متعلق شده اند این است که اصل اسم مبارک کتاب مطابق است در عدد سال تألیف را (وسائل مظفری) ۱۳۱۸ ان هذالش عجب

کردن و نیای دانش بر روزایا و مصائب حضرت سیدالشهدا امام الشهدا اخ الشهدا ابی الشهدا سیدنا العزیز مولانا المظلوم ابی عبدالله الحسین ارواحنا فداء . و ذکر آنچه متعلق باین دو مطلب است و در چهارده باب و شانزده منسوخ میگردد .

باب اول در وجهیهای الهی و اخبار و احادیث تازه از ساحت سبحانی در فضیلت و مزینت و شرافت بکا و نیایک بر آن بزرگوار و اختصار میشود بذكر چند حدیث .

حدیث اول در کتاب عبود و امامی از حضرت تامن الا الله صلوات الله علیه روایت شده . قال علیه السلام لما امر الله ابرهیم ان یذبح مکان ابنه اسمعیل الکبش الذی اقره علیه . فمکن ابرهیم قد ذبح اسمعیل یدیه و انه لم یؤمر بذبح الکبش مکانه لیرجع الی قلبه ما یرجع الی قلب الوالد الذی یذبح امر اولاده علیه یدیه فیتحقق بذلك ارفع درجات اهل التواب علی الصواب فاحسب الله تعالی الیه یا ابرهیم من احب خلقی الیک فقال یارب ما خلقت خلقاً هو احب الی من حییک محمد فاحسب الله تعالی الیه . احواحب الیک اوتضک قال بل هو احب الی من نفسی قال فوله احب الیک ام ولدك قال بل ولده قال فذبح ولده ظمأ علی ایدی اعدائه اوجع لقلبك اودیع ولدک یدک فی طاسق قال یارب بل ذبحه علی ایدی اعدائه اوجع لقلبی قال یا ابرهیم فان طاعة ترعد انهما من امه محمد ستقتل الحسین ابنه من بعده ظمأ و عدواناً کما یذبح الکبش ویستوجبون بذلك سطحی فجزع ابرهیم لذلك و توجع قلبه و اقبل بیکی فاحسب الله تعالی یا ابرهیم قد فدیته جزعک علی ابنک اسمعیل لو ذبحته یدک بجزعک علی الحسین و قلته و اوجیت لك ارفع درجات اهل التواب علی الصواب و ذلك قوله تعالی و فدیته بذبح عظیم . حاصل مضمون خبرها که خداوند متعال خدا فرستاد از برای اسمعیل بخضر خلیل امر کرد که آن خدا را بپوش اسمعیل ذبح نماید . حضرت خلیل آرزو نمود که کاش خدا بجهت اسمعیل مقرر نمی شد و بدست خود فرزند خود را ذبح میکرد و بدین وسیله قاتل به بلند تر درجات عالی رفیع اهل مصیبت می شد . حق تعالی بپوش نمود که ای ابرهیم محبوب ترین خلق مادر نزد تو کیست ابرهیم عرض کرد که هیچیک از بندگان تو محبوب تر از حبیبت تو نیست خداوند تعالی فرمود او را دوست تو میداری یا خود را عرض کرد او را از خود دوست میدارم خداوند متعال وحی فرمود فرزند او را دوست تو میداری یا فرزند خود را عرض کرد بلکه فرزند او را دوست تو دارم . حق تعالی فرمود آیا گشته شدن فرزند او بظلم و ستم در دست دشمنانش دل تو را بیشتر بدرد می آورد یا کشتن تو فرزند خود را بدست خود بجهت اطاعت من ابرهیم عرض کرد کشته شدن فرزند پیغمبر آخر الزمان دل مرا بیشتر بدرد می آورد . پس حق تعالی فرمود باو که ای ابرهیم گروهی اند که گشته که از امت محمدند و فرزند او را میکشند بظلم و ستم چنانچه گوسفند انرا می کشند و باین سبب مستوجب غضب و عقوبت من خواهند گردید . پس دل ابرهیم بدر آمد و گریان شد و جزع کرد . خدای تعالی بپوش فرمود بخیق خدا کردم جزع تو را بر فرزند خود اسمعیل اگر او را قربان میکردی بجز عیص که بر حسین فرزند پیغمبر آخر الزمان کردی بسبب همین جزع تو اب ذبح کردن فرزندت بدست خود بشو عطا نمودم . و از جهة توفیق ترین درجات مصیبت را واجب گردانیدم و آن است مع کلام خدای تعالی که فرمود و فدیته بذبح عظیم .

نهیة قال فی العوالم بعد ذکر الجریبان و تحقیق فداورد علی هذا الخبر افعال و هو انه اذا كان المراد بقبح العظیم قل الحسین لا یكون القدی عنه اجل مرتبة من القدی به فان اتنا اشرف من اولی العزم فكيف من غیره مع ان الطاهر من اتصال لفظ التدا التوضیح عن التبی بما دونه فی الخطر و الترف . واجب بان الحسین لما كان من اولاد اسمعیل فلو كان ذبح اسمعیل لم یوجد نینا و کذا سائر الائمة و سایر الامیة و لهذا سبیل فاذا عوض من ذبح اسمعیل بذبح واحد من اسباطه و اولاده و هو الحسین فکانه عوض عن ذبح الكل و عدم وجوده بالصلیة بذبح واحد من الاجزاء بخصوصه . و لا شک ان مرتبة کل السلسله اعظم و اجل من مرتبة الجزء بخصوصه .

اقول هذا احد معانی قوله حسین منی و انامن حسین . ثم قال و قبل یس فی الخبر انه فدا اسمعیل بالحسین بل فیہ انه فدی جزع ابرهیم علی اسمعیل بجزعه علی الحسین . و ظاهر ان التدا علی هذا یس علی معناه بل المراد التوضیح و لما كان اسفه علی ما فاتت من ثواب الجزع علی ابته عوضه الله بما هو اجل و اشرف و اکثر ثواباً و هو الجزع علی الحسین علیه السلام .

و الحاصل ان شهادة الحسین علیه السلام کان امرأ مفرداً و لم یکن لرفع قل اسمعیل حتی یرد الاشکال و علی ما ذکرنا قلابة یحمل الوجهین (الاول) ان یقدر مضاف ای فدیناه بجزع مذبح عظیم الثانی (و الثاني) ان یكون البایسیة ای فدیناه بسبب مذبح بن جزع علیه و علی التقديرین لابد من تقدیر مضاف او یجوز فی اسناد فی قوله و فدیناه بذبح عظیم والله یعلم .

حدیث دوم . روی ان موسی قال فی بعض مناجاته یارب لم فضلت امة محمد علی سایر الامم . قال الله تعالی فضلتهم لشر خصال قال و ما تلك الخصال التي يعملونها حتی امر بنی اسرائیل بعملونها قال الله تعالی الصلوة و الزکوة و الصوم و الحج و الجهاد و الجمعة و الجمعة و القرآن و العلم و العاشورا قال موسی یارب و ما العاشورا قال البکاء و التباکی علی سبط محمد و المرتبة و العزلة و المصیة و لهذا المصطفى یاموسی ملین عید من عیدی فی ذلك الزمان بکی اونیباکی و تعزی علی و له المصطفى الا و كانت له الجنة ثابتاً فیہ و ما من رجل اتفق ماله فی حجة ابن بنت المصطفى فی طعاماً و غیر ذلك درهماً او دیناراً الا و بارکت له فی دار الدنیا الدرهم بسبعین درهماً و کان من فی الجنة و غفرت له ذنوبه یاموسی و عزنی و جللی ملین رجل او امرئة سال دمع عینه فی يوم عاشورا او غیره قطرة واحدة الا و کتب له اجر مائة شهید . حضرت موسی در مناجات باقاضی الحاجات عرض کرد ای پروردگار من بجه سبب فضیلت عطا فرمودی امت محمد را بر سایر امم . خداوند متعال فرمود فضیلت دادم آنها را بجهة ده خصلت . حضرت موسی عرض کرد که کدام است آن ده خصلت تا امر کنند بنی اسرائیل را که بجا آورند جواب در رسید که آن نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و نماز جمعه و نماز جماعت و قرآن و علم و عاشورا است . آنحضرت عرض کرد که عاشورا چیست خدا در رسید که آن گریستن و خود را بگریه داشتن و مرتبه خواندن و عزاداری کردن بر فرزند محمد مصطفی . ای موسی نیست کسی که در آن زمان بگریه بآبیاکی کند بر فرزند پیغمبر مگر آنکه بیست اورا واجب گردد . و هر کس صرف و خرج کند از مال خود در راه محبت فرزند دختر پیغمبر خود از طعامی یا درهمی یا دیناری برکت میدهم از برای او در دنیا

هر درهمی را هفتاد درهم و میشد با من در بهشت و آمرزم از برای او همه گناهان او را . ای موسی عزت و جلال خودم قسم که نیست هیچ مردی و هیچ زنی که جاری شود آنک که چشمهای او در روز عاشورا با غیر آن از روزهای دیگر بیکفطره مگر آنکه نوشته میشود از برای او اجر صد شهید

مؤلف گوید . این حدیث شریف پشت را می شکند . و بسیاری را در دعوی امت بودن تکذیب مینماید امت کسی است که دارای این ده خصلت باشد تا بسبب انحصال فضیلت و برتری بر سایر امم داشته باشد . پس کسانی که این ده خصلت را کلاً او بعضاً ندارند از امت پیغمبر آخر الزمان نیستند و در روز آخرت که کشف حالات میشود از صمیم این امت مرحومه خارجند . و این است سکه در اخبار تارک بعضی انحصال را مثل تارک صلوة و تارک زکاة کافر گفته اند .

(حدیث سیم) در عوالم و کتب دیگر منقول است که آن موسی بن عمران را بنی اسرائیل مستعجلاً و قد کت الصفرة و اعزى بذه النصف و حکم بفراصة الرجب و قد اقتصر جسمه و ثارت عیناه و تحف لانه کان اذا دعاه به لثناجات یصر علیه ذک من حینة الله فعره الاسرائیلی و هو من آمن به فقال بائی الله اذنت ذنباً عظیماً قاتل ربک ان یفوق عنی قائم و سار فلما ناجی ربه قال یارب العالمین اسألت و انت العالم قبل خلق فقال تعالی یا موسی ما سألنی اعطاک و ما ترید ابلغک قال یارب انی فلاناً عبدک الاسرائیلی اذنت ذنباً و سألک العفو قال یا موسی اعفو عنی استغفرنی الا قاتل الحسین قال موسی یارب و من الحسین قال له اندی مر ذکره عليك بجانب الطور . قال یارب و من غلبه قال یقله امة جده بالبایغة الطاغیة فی ارض کر بلا و تنفر فرسه و تحمحم و تسهل و تقول فی صولها الطلیعة الطلیعة من امة قتلت ابن بنت نبیها فبیق ملقی علی الرمال من غیر غسل و لا حکنین و ینهب رحله و نسی نسائه فی البدان و یقتل ناصروه و تنشر رؤسهم مع رأسه علی اطراف الرماح . یا موسی صغیرم ینتہ العطنش و کبیرم جلدہ منکش . یستنبون و لا تأسر . و یستجیرون و لا خاف فیک موسی و قال یارب و ما لغاتلی من العذاب قال یا موسی عذاب یستقیمت عنه اهل النار بالنار و لا تنالهم رحمتی و لا شفاعة جده . و لو لم یکن کرامة له لحسنت بهم الارض . قال موسی برئت الیک اللهم منهم و من رضی بفعالهم فقال سبحانه یا موسی حکمت رحمتی لتابعیه من عبادی . و اعلم انه من بکی علیه او ابکی او نساکی حرمت جسدہ علی النار . یعنی یکی از بنی اسرائیل دید حضرت موسی را که بتجلیل میرود و رنگ شریفش زرد شده و بدن مقدسش ضعیف گردیده و اضطراب در استخوانهای او افتاده و اندامش بلرزه در آمده و چشمهای مبارکش در کاسه سر فرو رفته و کاهیده شده . چه عادت آنحضرت بر آن جاری شده بود که هرگاه . و ساری رفتن مناجات میشد از شدت خوف از باری تعالی شأنه احوالش اینگونه دگرگون می شد . پس آن شخص اسرائیلی که از کسانی بود که ایمان با انتخاب آورده بود فهمید که آنجناب بمناجات میرود عرض کرد ای پیغمبر خدا گناه بزرگی کرده ام از حضرت پروردگار مسئلت نما که مرا عفو فرماید آنجناب قبول کرد و روانه شد پس چون از مناجات فارغ شد عرض کرد یارب العالمین از تو سؤال میکنم و حال آنکه تو عالمی براد من پیش از آنکه سؤال کنم . پس وحی الهی رسید ای موسی آنچه سؤال کنی عطا فرمایم و آنچه خواهش کنی ترا بآن میرسانم حضرت موسی عرض کرد سکه پروردگار فلان بنده تو از بنی اسرائیل گناهی کرده و الهاس آن

دارد که او را غزو فرمائی . پس وحی در رسید که ای موسی غزو فرمایم از هر کس که طلب آمرزش کند از من مگر کشته حسین که او را غزو نخواهم فرمود . آنحضرت عرض کرد که این حسین یکست ندارد که همان بزرگوار است که پیش از این احوال او را در طور سینا بنویسان کرده ام . پس حضرت موسی سؤال کرد که یکست کشته او ندارد پس که امت باقیه طایفه جد او در زمین کربلا . ای موسی بعد از شهادت او اسب او بهر طرف حرکت میکند و فریاد میکند و ناله میکند و میگوید ای وای بر امتی که کشتند پسر دختر یسیر خود را . پس باقی میماند بدن آن بزرگوار افتاده بر روی ریگها بیفصل و کفن و غارت کرده میشود مال و اساس او واسیر کرده میشوند زنان او در شهرها و کشته میشوند پاوران او و سرهای پاوران او با سر مقدس خودش بلند میشود در شهرها در اطراف نيزه ها . ای موسی طفل کوجک ایشانرا نشکی هلاک میکند و بزرگشان از شدت تشنگی پوست بدنشان در هم کشیده میشود . استغاثه میکند و کسی ایشانرا یاری نمیکند بنامی طلبند احدی بنام نمیدهد . پس چون موسی این مصیبت جگرگدا را شنید گریست و عرض کرد ای پروردگار من چه عذاب میآفرموده برای قاتلان آن بزرگوار ندا در رسید که ای موسی غذای میآفرموده ام که بنام برند اهل آتشها از شدت آن آتشیهای دیگر و غیر سدابها رحمت من و نه شفاعت محمد مصطفی که جدا اوست . و اگر بجهت کرامت آن بزرگوار نمی بود البته امر میکردم زمینرا که ایشانرا فرو برد . چون حضرت موسی اینرا شنید عرض کرد خداوندای بسوی تو بیزاری میجویم از ایشان و از هر کس که راضی است بگردنهای ایشان پس ندا رسید ای موسی فرار دادم و واجب فرمودم رحمت بزرگی را از برای آن بندگانم که تاج و تیر و حبسند . و بدان ای موسی که هر کس گریه کند بر او و یا کسرا بگریاند یا خود را وادار بگریه کند حرام گردانم جد او را بر آتش (۵)

مؤلف گوید شاید ذکر حال آن حیوان در این حدیث شریف اشاره بزرگی مصیبت باشد که با اندازه و درجه بزرگ است که بر حیوانات بهم تأثیر میکند از کمال تأثر حالت سوگواری و عزاداری در حیوان ظاهر میشود یا اشاره بیان حال آن ملائین باشد که اصلاً قابلیت غفران در خود نگذاشته اند چنان غفلت و ادبار عن الله و اقبال بشیطان دارند و بدرجه گرفتار هواهای نفسانیه و عاری از نور ایمان هستند که از چنین زشت کاری که از آنها سرزده اصلاً باز ندارند و با آنکه بوقوع این قضیه هاله حیوانی اظهار تحسر و بزرگی مصیبت میباشد و تذکری برایشان حاصل نمیشود باز در کار خود هستند بدن طیب و طاهر را برهنه میکنند و در کار نهب و غارت و اسیری میروند و با آنکه تمام آنجماعت خود را از امت جدا مینماید ایشانرا مبدانند اظهار تأثر در تمام آنصرا از همان اسب آن بزرگوار میشود (۵)

سؤال آیا نطق و قول این حیوان که خداوند متعال حکایت فرموده و بحضرت موسی خبر داده است بلسان حال است یا بلسان قال و آیا مستند بشعور و فهم و ادراک آن حیوان است یا از قبیل انباز و کرامت است و آیا بلسان ملکی است یا بلسان ملکوتی و آیا عین کلام او است یا ترجمه کلام او است (۵)

جواب بسیاری از علما از حکما و متکلمین و غیرهم از جمله سید اجل سید مرتضی ره نقی نموده اند نطق حیوانات را رأساً و ابطال کرده اند فهم و شعور و ادراک حیوانات را مگر نسبت بأمور جزئی که بواسطه قوی

بدنیه احساس و ادراک میکنند و بنا بر این پس آیات و اخبار که دلالت دارد بر نبوت فهم و شعور و نطق و تکلم از برای حیوانات مآئول و محمول بر خلاف ظاهرش خواهد بود . چنانچه سید علم الهدی تصریح کرده است بر اینکه اخبار که وارد شده است در مدح بعضی طیور بسبب ذبح و شای آلهی و ذبح بعضی طیور ضد شای محمول است بر اراده حال کسانی که آنها را نگاه میدارد و میل و محبت بآنها دارند آن اشخاص ممدوحند از جهة ذکر آلهی و مذمومند از جهة ضد آن . و اخبار وارد شده در بیان اعتقادات حسنه از بعضی حیوانات و اعتقادات باطله از بعضی دیگر را منافق عقل و مخالف ضرورت میگوید . پس واجب الطرح او التاویل خواهد بود . و ما بجهة زیادی بصیرت نظیرین عین عبارت آن مرحوم را نقل میکنیم قال ره فی کتاب الفروع حیث سئل ما القول فی الاخبار الواردة فی عدة کتب من الاصول والقروع بمدح اجناس من الطیر والبهائم والمأكولات والأرضین وذم اجناس منها کدح الحما واللیل والتبر والحجل والدراج ومانشاکل ذک من فضیحات الطیر وذم القواصط والرخم ومانشاکل من ان کل جنس من هذه الاجناس المحموده ینطق ضد ذک من ذم الاولیا وکدم الجرمی ومانشاکل من السمک ومانطق من الجرمی من اثمه مسخ بجمعه الولاية وورود الآثار بحرمه لذک وکدم الدب و القرد والفیل و سایر المسوخ المحرمه وکدم البطیحة التي کسر ها امیر المؤمنین علیه السلام فصادها مرة فقال من الثار والی الثار وذبحها من یده فصار من الموضع الذی سقطت فیہ دخان . وکدم الارضین السبعة و القول بأنها جحدت الولاية ایضاً و قد جاء فی هذا المعنی ما یطول شرحه و ظاهره منافق لما تدل العقول علیه من کون هذه الاجناس مفارقة لقیل ما یجوز تکلیفه و یسوق امره ونبیه و فی هذا الاخبار التي اشترنا الیها ان بعض هذه الاجناس ینطق الحق و ندین به و بعضها یخالفه و هذا که منافق لظاهر ما نقلناه علیه و منها ما یشهد بان هذه الاجناس منطقاً مضموماً و الناطقاً بقید اغراضها و انما بمنزلة الالهی و العربی الذین لا ینهم احدهم صاحبه و ان شاهد ذک من قول الله سبحانه فی حکاه عن سلیمان . یا ایها الناس علمنا منطق الطیر و اوینا من کل شیء ان هذا هو الفضل المبین . و کلام الله ایضاً بما حکاه الله سبحانه و کلام الله هد و احتجاجه و فهمه و جوابه فلیتم بذكر ما عده مثلاً و بالله التوفیق (۵)

قال رضی الله عنه اعلم ان القول فیما تنفرد علی ما تدل الأدلة علیه من نقی و آیات فاذا دلل الأدلة علی امر من الامور وجب ان نقی کل وارد من الاخبار انا کان ظاهره بخلافه علیه و نسوق الیه و نطابق ینه و ینه و نقی ظاهر ان کان له و لشرط ان کان مطلقاً و نغمه ان کان عاماً و قصد ان کان محلاً و نوافق ینه و ینه الأدلة من کل طریق اقضي الموافقة و آل الی المطابقة و انما کنا نقول ذک و لا نغتمه فی ظواهر القرآن المنطوق علی محتالمعلوم و روده فکیف یتوقف علی ذک فی اخبار الاحاد لا توجب علماً و لا تعزیزاً فی وردت علیک اخبار فامرنا علی هذه الجملة و انما علیها و اعمل فیها ما حکمت به الأدلة و اوجبه المحجج العقلیة و ان تعذر فیها بینه و تاویل و تخریج و تنزیل فلیس غیر الاطراح لها و ترک التعریج علیها ولو اقمنا علی هذه الجملة لا استکتفینا فیمن یندر و ینتکر و قد یجوز ان یکون المراد بذم هذه الاجناس من الطیر انما ناطقة ضد التائس علی الله و بذم اولیائه و قصص اصنافه ذم متخذیها و مرتبعلیها و ان هؤلاء الثمرین یمیة هذه الاجناس و انما ذمها هم الذین ینطقون ضد التائس علی الله تعالی و یدمون اولیائه و اجباهه فاضاف النطق الی هذه الاجناس و هو لتعذیبها او

مرتبطها بالحوار و التقارب على سبيل التجوز والاستمارة كما اضاف الله تعالى السوال في القرآن الى القرية
 واما هو لاهل القرية . وكما قال الله تعالى . وكان من قرية عنت عن امرها . ورسوله فاسبغها حساباً شديداً
 وعذبناها عذاباً عظيماً فذاقت وبال امرها فكان عاقبة امرها حسراً . وفي هذا كله حذف . وقد اضيف
 في الظاهر الفعل الى من هو في الحقيقة متعلق بقرية . والقول في مدح اجناس من الطير والوصف لها بأنها تنطق
 باسم الله تعالى والمدح لا يلائم مجرى هذا المشابه الذي نهجناه الى ان قال . واما اضافة اعتقاد الحق الى
 بعض البهائم واعتقاد الباطل والعكس الى بعض آخر فمخالفة القول والضرورت . لأن هذه البهائم
 غير مائة ولا كاملة ولا مكلفة فكيف تعتقد حقاً او باطلاً واذا ورد اثر في ظاهره شيء من هذه الحالات فالوجه
 فيه اما اطراح او تناول على المثل (٥)

مؤلف گوید . سکتہ بتا بر محار سید رہ . وکتابیکہ در این مسئلہ موافقت اورا باید گفت مراد از قول
 اسب در حدیث قدسی قول بلسان حال است یا اینکه این قول از حیوان از قبیل کرامت و المجاز است یا صلاً
 وخلق وخلق و قول در آسمان کرامت لولی و قیاماً ملا یحیی و برخی از علما توقف کرده اند در اجتناب
 نه حکم بقوت نموده اند تقدم الدلیل علیہ و نه قطع بعدم کرده اند لقیام الاحیال و جمی حکماء از محققین
 از قدما و متأخرین از علما مطلق و منقول ثابت کرده اند فهم و شعور و ادراکات کلیه را از برای حیوانات
 و آیت و اخباریکہ دلالت ظاہرہ دارد بر بقوت ادراک و منطق و کلام از برای حیوانات بلکه نباتات و جمادات
 فوق حد احصا است بلکه از بعض روایات ظاہر میشود کہ حیوانات بسیار از تکالیف مکلفند و در دار
 آخرت هم قاضی ماین آنها است . فاضل متبحر مرحوم مجلسی رہ . در سبأ و العالم گوید . اعلم انه قد
 ظهر من سیاق هذا الخبر في مواضع ان الاعمال الفاسدة عن الحيوانات المعجم ليست على جهة الفهم
 والشعور وانما هي طابع طبعت عليها وقد لاح من ظهور كثير من الآيات والأخبار ان لها شعوراً ومعرفة بل هم
 تكاليف يتأقون على ترك بستها في الدنيا وعلى ترك بعضها في الآخرة لاعتل الدوام بل في مدة يحصل فيها القناس
 بين مظلومها وظالمها وقد اختلف الحكماء والمتكلمون من الحاس والعالم في ذلك فالحكماء ذهبوا الى مجرد
 النفوس الناطقة الانسانية والى انه لا يتأق ادراك الا من مجرد فلهذا خصوا ادراكه بالانسان . واما
 سائر الحيوانات فتدرك بالقوى الفارقة البدنية الامور الجزئية كادراك الفأرة معنى جزئياً في الذئب يوجب
 شعورها عنه والكلب المتكلمين أيضاً فتدركها الفهم والشعور والقل التي هي مناط التكليف واولوا الآيات
 والأخبار الواردة في ذلك كما عرفت سابقاً وبقاى والحق انه لم يدل دليل قاطع على نف الفعل والتكليف
 عنها مطلقاً بل انما يدل على انها ليست في درجة الانسان في ادراك المعاني الدقيقة والتكليف العظيمة التي
 كلف بها الانسان والوعد بالعيم الدائم والوعيد بالعذاب القبيح فيحتمل ان يكون مدركة لبعض الامور
 الكلية والمصالح الجلية المتعلقة ببقاى نوعها وعذابها ونموها ومهلكة بمعرفتها سانحها وطائفة امام الزمان وسائر
 الامور الواردة في الاخبار المنيرة ولا استحالة في ذلك ولا يلزم من ذلك ان تكون كثير المكلفين مكلفة
 بجميع التكاليف متعاقبة على ترك كلها وانما نف التكليف لا يدل على سلب النفور والشعور مطلقاً فان
 المراقبين غير مكلفين قد يكون لهم من ادراك العلوم وتحصيل المطالب لم يحصل لغيرهم من المكلفين

و در ساج بجا میگردد اعلم ان رد الاخبار المستفيضة الواردة عن آفة الانام عليهم الصلوة والسلام بعض
 استبعاد الانوام او تقليد الفلاسفة الذين استبعدوا بالاحكام ولم يؤمنوا بما جئت به الانبيا العسكرام
 لا يليق بالافاضل الاعلام كيف وقد ورد امتثالها في القرآن الكريم من تسبيح الطير مع داود عليه السلام
 وقوله علما نطق الطير وقصة المدهد والنفخ مع سليمان عليه السلام وقوله تعالى والطير صافات كل قد علم
 صلوة وتسبيحه وغير ذلك وای دليل دلل على عدم شعورهم و ادراكهم الكليات وعدم تكلمهم ونطقهم فاما
 ككثيراً مانع كلام بعض الناس وغيرهم من لا تفهم لغاتهم بوجه فظن ان كلامهم كاصوات الطير لا تميز
 بين كلامهم وتنجب من فهم بعضهم كلام بعض آخر والاخبار الدالة على ان لها تسبيحاً وذكرآ وانها تعرف
 خالقهم ومصالحهم ومفاسدهم احسن من ان يحصى ولا استبعاد في كونها مكلفة ببعض التكليف وتعذب
 في الدنيا بتركها كما ورد في الاخبار الكثيرة انه لا يصاد طير الا بتركها التسبيح او في الآخرة ايضا كما روى
 في تاويل قوله تعالى . واذا الوحوش حشرت وان لم يحسن تكليفها تماماً وعقابها ابدية لضعف ادراكها .
 فاضل زانقي در كتاب خزائن گوید فائدة . بعض از مدعیان معقولات فرق میکنند میان انسان وسائر
 حیوانات باینکه انسانا نفس ناطقة هست و ادراك کليات میکند بخلاف باقی حیوانات و تجدانم دليل
 ایشان بر نف نفس ناطقة و درک کليات از سائر حیوانات چیست و حال اینکه ایشان را احاطه بعلوم آنها
 نیست . و نیز در خزائن از كتاب نوادر از شيخ مفقول نقل کرده که او میگوید حیوانات را نفوس
 ناطقة مجردة هست همچنانکه مذهب قدما است و شيخ ابو علی در كتاب بهمنیار تصریح کرده بصحوت
 فرق میان انسان و حیوانات دیگر در این حکم . و فیصری در شرح فصوص گوید . مقال المتأخرون من
 ان المراد بالنطق هو ادراك الكليات لا التكلم مع كونه مخالفاً لوضع اللغة لا يفيد هم لانه موقوف على ان
 النفس الناطقة المجردة للانسان فقط ولا دليل لهم على ذلك ولا شعور لهم بان الحيوانات ليس لها ادراك
 الكليات والجهل بالشيء لا يتأق وجوده وامعان النظر فيها يصدر عنها من العجايب يوجب ان يكون لها
 ادراك الكليات . واز سخن فیصری مفهوم میشود کہ مراد متقدمین از خلق و مختار او معنی لغوی است
 و شيخ ابو علی در اول دانشنامه علانی این تصریح کرده محقق دوائی در شرح هیاکل گفته است . ان للحيوانات عند
 المصنف نفوس مجردة كما هو مذهب الا وایل و بعضهم آیت لتباین أيضاً نفوساً مجردة و يلوح ذلك من بعض تلويحات
 المصنف و بعضهم آیت ذلك للجسادات أيضاً وفيه ان الشيخ الرئيس اعمل سبباً ضئيف رسالة في العشق وذكر فيها ان
 العشق لا يختص بنوع الانسان بل هو سارق جميع الموجودات من الفلكيات والعنصريات والمواليديات تلك المدييات
 والنباتات والحيوانات . مع ما نف در مقام بیان شعور و ادراك نباتات و جمادات در ذیل کلام طولانی گوید . صلت السبا
 بدور آنها و الا أرض بر جعائها والماء بسيلانه والطر بهطلانه الى آخر كلامه . فطر رازی در كتاب مطالب
 عاليه در مقام تكلم در نفوس حیوانات گفته است . اما الفلاسفة المتأخرون قد اتفقوا على ان لها قوى
 حسانية وانه يتبع ان تكون لها نفوساً مجردة ولم يذكر وافي تقريره حجة ولا شبهة وليس لأحد ان يقول
 لو كانت نفوساً مجردة لوجب مساوية النفوس البشرية في تمام المعية ويلزم وقوع الاستواء في العلوم
 والاخلاق وذلك محال فاما قول الاستواء في التجرد استواء في قيد سلبی وقد عرفت ان الاستواء في القيود

السلب لا يوجب الاستواء في تمام الماهية . واما سائر الناس فقد اختلفوا في انه هل لما نفوس مجردة وهل لما شيء من القوة ام لا . فزعم طائفة من اهل النظر ومن اهل الابرار ان ذلك ثابت واحتجوا على صحة القول والفقول . اما المنقول فهو انه قلوا اننا نشاهد من هذه الحيوانات افعالا لا يصدر الا من افضل السلاسل وذلك يدل على ان منها قدرات من العقل وينبوا ذلك بوجوده الى ان قال واحتج المتكبرون لحيواناتها عاقلة عارفة بان قالوا لو كانت عاقلة لوجب ان تكون آثار العقل ظاهرة في حقها لان حصول العقل لما مع انه لا يمكنها الانتفاع بالثبوت بذلك العقل عت وذلك لا يليق بالتعامل المحكم الا ان آثار العقل غير ظاهرة فيها لانها لا تعجز عن الافعال النسيئة ولا تميز بين ما ينفعها وبين ما يضرها فوجب النفع بها غير عاقلة . ولجب ان يجب فيقول ان درجات العلوم والمعارف كثيرة واختلاف النفوس في ما بينها يحتمل قلل خصوصية نفس كل واحد منها لا تفضي الى النوع المميز من العقل والا القسم المخصوص من المعرفة فان كان المراد بالعقل جميع العلوم الخاصة للانسان خلقا لئلا يستعاقب وان كان المراد بالعقل معرفة نوع من هذه الانواع فظاهر انها موصوفة بهذه المعرفة وبالجملة فالحكم عليها بالثبوت والمدم حكم على القلب ولا يعلم القلب الا الله (۵)

ساحب قنوجات در ذیل آیه شریفه . وان من شيء الا يسبح بحمده ولكن لا يفقهون تسبیحه گوید که اگر مراد از این تسبیح آن است که ایشان بلسان الحال گویند پس در اراد لا يفقهون تسبیحه قائده نباشد یعنی ذیل آیه دلیل است بر اینکه مراد حقیقه تسبیح است نه دلالت بر وحدانیت باری تعالی شأنه . ودر جای دیگر گوید اکثر الغلای بل کلمه بقولون ان الجادات لا تعقل فوقوا عند بصرهم والامر عندا ليس كذلك فاذا جئهم عن بی او ولی ان حجراً که مثلاً بقولون خلق الله في العلم والحيوة في ذلك الوقت والامر عندا ليس كذلك بل سر الحيوة سار في جميع المصالح وقد ورد ان كل شيء سمع صوت المؤذن من رطب ويابس يشهد له ولا يشهد الا من علم وقد اخذ الله بإسار الجن والانس عن ادراك حيوة الجاد الى ان قال وكذلك اندك الحيل لما وقع التجلي انما كان ذلك منه لمعرفة بطلان الله ولولا ما عنده من العظمة لما ند كذلك (۵)

راقم حروف گوید بدانکه وجود بحسب مفهوم آمده بدیهات واطهر مفاهیم است بحسب تصور و حقیقتش اسم محیط وابطس بساط است در خارج واول الاوائل است در اعیان چرا که واجب الوجود تعالی احق مراتب وجود است ووجود منبسط بکل ماهیات از اوست وصرف آن حقیقت بخود موجود است وهر چیز باو موجود است چون نور حسی که فضا عالم باو روشن است و او بخود روشن . وچون معلومات خارجی که معلومند بصور علیه وصور علیه معلومند بنفس ذات خود بصور علیه وچون مقدم و مؤخر بر زمان که زمان مقدم و متأخر است بنفس ذاتش و زمانی بر زمان بجملا آن حقیقت واحده منشأ ترتب آثار و از جهة واحده که ذات او است معنون و مصداق عنوانات بسیار است از آنجهله مصداق عنوان نور است و چنانچه وجود را عنوان تعریف کرد مگر با آنکه همچنین نور که عنوان او است لهذا در تعریف نور گفته اند الظاهر بالذات المظهر للغير و حقیقت وجود این چنین است بذاته نور است نه بحیثیت تعلیلی یا تفسیدی ظاهر بالذات و مظهر

ماهیات است مانند نور حسی . بل نور حسی مظهر مبصرات است فقط و نور وجود مظهر همه ماهیات است چه ماهیه طبیعیه و چه که اعیان کبیه و لوازم اسما و صفات و چه ماهیات جبروتیه و چه ماهیات ملکوتیه و چه ماهیات ناسوتیه از سلبه و علویه . و از آنجهله عنوان علم و شعور است لیکن اسم از علم بسیط و علم ترکیبی چرا که چنانچه جهل بر دو قسم است بسیط که نداند و مرکب که نداند و نداند که نداند همچنان علم بر دو قسم است بسیط آن است که بداند و مرکب آن است که بداند بلکه بداند که چه میداند پس وجود علم است بذاته لا با حقیقه و آن علم در تمام اشیا و موجودات از جادات و نباتات و حیوانات هست نهایت آنکه علم در جادات علم بسیط باشد بمقتضای و از این است که همه تسبیح حق تعالی گویند وان من شيء الا يسبح بحمده (۵)

چیز معلوم است که تسبیح و تخریه فرع آگاهی منزه است نهایت بعضی میدانند تسبیح خود را بعضی نمیدانند و در آیه شریفه . يفقهون بیا غیه همه قرائت شده و بنا بر این اشاره است باینکه علم بسیط بوجود خود دارند و علم ترکیبی از برای همه آنها نیست . و بالجمله چنانچه هر موجودی را وجودیست مناسب او که ظاهر میشود در وی بحسب قابلیت و استعداد وی همچنان است حال در علم و شعور که مساوی وجود است و باختلاف لحاظ علم گفته میشود . پس اگر آن موجود را مزاجی باشد نزدیک با اعتدال چون انسان ظاهر میشود در وی از صفت و شعور و ادراک بحسب استعدادش . و اگر مزاج آن موجود از اعتدال دور باشد چون نباتات و جادات علم و شعور در وی ضعیف و پوشیده خواهد بود . پس در هر موجودی چنانچه وجود هست علم و شعور هست نهایت وجهه علم مانند اصل وجود مختلف است تا برسد بمرتبه ضعیف که عبارت از علم بسیط باشد و باین بیان میتوان جمع نمود بین اخباریکه ظهور دارد در قی علم و شعور از حیوانات . فضلا عن النباتات والجادات چنانچه در کلام مرحوم مجلسی ره گذشت و اخبار و آیاتیکه صریح است در ثبوت علم و شعور برای آنها و هائیکه کسانی که انکار کرده اند از باب عدم تفرقه بین علم بسیط و علم مرکب است و انصاف این است که گذشت از عجایب امور و غرایب تدبیری که از حیوانات دیده میشود و در کتب ضبط و نقل کرده اند که کمال کشف دارد از حصول قوه در آه . آیات و اخباریکه اقده میباشد و دلالت ظاهره و صریحه دارد بر شعور و فقه و ادراک حیوانات بلکه نباتات و جادات فوق حد احصا است و با عدم قیام دلیل عقلی بر سلطان آن چگونه میتوان رفع بد نمود از تمام این آیات . و پس از ثبوت فقه و شعور و ادراک کلیات امر در نطق و تکلم سهل و آسان میشود خاصه پس از ملاحظه آیات و اخبار کثیره که دلالت ظاهره بر آن دارد در قران مجید فرماید حکایت از حضرت سلیمان بن داود . علما منطلق الطیر و حکایت از نمله فرماید . یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا يحطنکم سليمان وجنوده وهم لا يشعرون . و حکایت حال حضرت سلیمان فرماید تبسم ضاحكاً من قولها حکایت قول حد هدر فرماید . فقال احطت بآلم تحط به و جئتک من سبأ بذبا قبین وقول حضرت سلیمان بهدده فرماید . قال سنظر اسدقت ام کنت من الکاذبین هم فرماید . فقال لها و للارض احتيا طوعاً و کرهاً قلنا آیتا طامین لبست قول داده است باسان وزمین وهم بصیفة جمع مذکر مائل تیر کرده است وهم

[illegible]

فسمعت صد قتيلى يومض محر . فبكيت بكاءً عظيماً وبكى كما فطنت وجهها وحث التراب على رأسها فدارت حولها سائر اهل المدينة من المهاجرين والاصرار وطاد الصباح وقام الريح حتى ارتج المسجد يجر فيه حتى خفا ان الحين بكى منا فندعنا قالت لبي صلى الله عليه وآله يا ابنه يا بنى ارض بصدرك عليه هذا المدينة ام غيرها قال لافى ارض نسي كرميلا قالت صفلى سبب كنه فبكى فقال يا فاطمة مصيبة اعظم من كل مصيبة اعلمى انه ندموه اهل الكوفة في كتبهم ورسلمهم ان افدم البنا انت الحليفة وابن الحليفة عليا امر من الله ورسوله فلما اقام كذبوه وقتلوه وعطشوا قريبا ينادى بهم مراراً كثيرة امامن ناصر بنصرنا اما من يجر يجرنا فلم يجبه احد فبذبح دبح الشاة ويقتلون بينه وبين اخيه الحسن واصاره ثم توخذ رؤسهم على العوالي وتؤخذ بناته ونسائه واخواته سبلاً حشرات ويطلق بين في الاصرار والافطار فسد ذلك صاحبة فاطمة الزهراء عليها السلام واحبيته واولاده وامهجة قلبه واغريه فبكى كل من حواه المسجد ثم لها قالت يا ابنه انا اكمل الايتام والنساء واجهزه وادقه فقال يا فاطمة هذا يصد من بصدى وصدك وصد ابيه وصد اخيه قالت يا ابنه يا بنى شهر فقال بشهر يسمى محرماً في اليوم العاشر منه يحرم فيه الكفرة حمل السلاح واتقى قتل به ولدى لا انا لهم الله شاعقى قالت فاطمة عليها السلام اجل يا ابنه من يضل من يكفه ومن يضل عليه قال انه لن يرى من هذه الاشياء شيئاً فيبقى جسده على الترى ملقى فصره بالنس وهو فى العرى وراسه على القنطرة يمل . فاعوت عندها واحبيته واولاده واحمرته عليك وصاح الحين وقال يا جداه رزنى عظيم وخفي جسيم فبكى وبكى جده وابوه وامه واخوه والعاضرون فينصاهم يتصارخون ويمولون وادأ بالامين جبرئيل انا من الامين وقال السلام عليك يا اخى محمد المصل الاعلى يفرئك السلام ويخصك بالنية والاكرام ويقول لك سكنت فاطمة الزهراء فندواته ابكت الملائكة والسموات اناى ما خلق شيعة طاهرين مطهرين يتنقون اموالهم على هذا الحين وينمون ابدانهم ويبذلون ارواحهم على زيارته ويقصدون المجالس لينشروا بها الاحزان ويكون الدموع الهتان على مصيته ويبطلوا الهجوع ليس لهم عن ذلك رجوع ويتناكبون ويتزاجون المطهرات ويؤتون بكل طاهر موال مجاوره وغيره قال والرجوع الى مشهد الشريف من كل مؤمن لطيف الى ان يقوم ولده الفاسم محمد بن الحسن السكرى عليها السلام ياخذ بشاره ويكره مطوم من نبي ورسى مطوم الى ان تقوم الساعة . الا وبشر الزائرين له بعد عاتى الا ومن زاره بعد عاتى له بكل خطوة حسنة مقبولة الا ومن اتفق درهما على عزائه اوزارته تاجرت الملائكة اليوم القيمة فيآبى بكل درهم سبعون حسنة وبيئته له فصرأ في الجنة الا ومن تذكر مصابه وبكى عليه حطت الملائكة دموعه بغوارير من زجاج واتته بها يوم القيمة وقتراله يا ولدى الله خذ هذه دموعك في دار الدنيا على الحين فادام بك حق التار ارم منه عليها فلما فرغ منك اكثر من خمسائه لم يكلل وجهه التى صلى الله عليه وآله فقال له فاطمة عليها السلام ما حمل وجهك فرحاً فاخبرها بمقالة جبرئيل فسجدت الله شكراً . فقال الحسين فما يكون جزاؤهم عندك يوم القيمة يا جداه فقال يا ولدى اشفع بدين المذهب عنهم عذابه وقد اعطاني ذلك فطر الى ابيه على عليه السلام وقال له واث يا ابنه ما يكون جزائه عندك يوم القيمة فقال له على عليه السلام قسماً يا ولدى لا اسقى يوم السنن الاكبر الا هم . وانت يا اخى يا حسن فقال الحسن وحق

یا احد لا ادخل الجنة الا بهم . قال وانت يا امام فقلت قلته وعزة ربي وحق ابي وجل لافن حل
باب الجنة برأس مكتوب ومع دروف ولا اطلب من ربي سواهم وادخلوا الى الجنة دخلت حاتم فقال
الحسين وانا يا جداه ولي ربي وديك ان لم يدخلوا الجنة بين يدي دارهم لم ادخل قبلهم واطلب من ربي
ان يجعل قصورهم مجاورة لقصرى يوم القيمة .

ترجمه حدیث شریف این عباس گفت روزی در مدینه طایفه نماز سحر را در مسجد با رسول خدا بجای
آوردیم پس چون آنحضرت از تحنّیب نماز فارغ شد تکیه بمحراب فرموده روی شریف را بجانب ما کرده
گزاروی مبارکش مانند ماه شب چهارده میدرخشید پس شروع نمود ملازمه میفرمود و
تا بهرستان آنجناب مثل آب سردی بود که بر جگر تفت وارد شود گاهی ما را مشتاق بخت میفرمود گاهی
از عذاب الهی خائف مینمود و همه اصحاب سرور و خوشحال بودیم بشرق قرب جوار آنحضرت که
ماگاه آنحضرت سر خود را بجانب در مسجد فرمود پس ما نیز نشسته در مسجد کردیم دیدیم که حسین
علیه السلام می آید و دست راست حضرت امام حسن در دست چپ حضرت سید الشهدا علیه السلام است و می
فرماید که کیست مثل ما و حال آنکه خداوند جدا ما را بهتر از جمیع اهل آسمانها و زمینها فرموده و پدر ما را
جدا از او بهتر از همه اهل شرق و مغرب گردانیده و مادر ما را سیده نساء طایبان نموده و جده ما را ام المؤمنین
فرموده و ملازمت و اتقای همه جوانان اهل جنت گردانیده . این عباس میگوید که بر سرور و خوشحالی ما
افزوده شد و ما اصحاب یکدیگر را بشارت میدادیم و نیت و مبارک باد می گفتیم که در زمره دوستداران این
زرگواران وارد شد . پس چون دفعه دیگر خبر صورت رسول خدا کردیم دیدیم که
آنکس از آنجا و رخساره شریفش جاری است پس گفتیم سبحان الله در این وقت این گریه را که داشت . پس
خواستیم که از سبب گریه سؤال کنیم آنجناب فرمود که واقعا گوار است ای دو فرزند بر جد شما آن مصیبتی که
بعد از من وارد میشود ای اصحاب من هر يك از شما که زنده بماند بعد از من تا گوار خواهد بود بر شما بدین آن
مصیبتی که بر این دو فرزند من وارد خواهد گردید پس ناله های بلند از قلب آنحضرت برآمده و برگریه
آنجناب افزوده شد و فرمود که گوار خواهد بود شنیدن مصیبتی که بر این دو فرزند بر هر يك از شیعیان من و
شیعیان پدر ایشان که حد از من بپایند : این عباس گوید که ما خواستیم سؤال کنیم از مصیبتی که ایشان که آن
جناب دو فرزند خود را بدامن خود طلب فرمود پس حضرت امام حسن را بران راست خود نشانید
و حضرت امام حسین را بران چپ خود و فرمود پدرم فدای پدر شما و مادرم فدای مادر شما باشد پس بوسید
دهان حضرت امام حسن را و بوسید دهان آنحضرت را و طول داد در بوسیدن پس روی مبارک خود را بجانب
حضرت امام حسین گردانید و حلقوم آنحضرت را بوسید و بوسید و طول داد بوسیدن را بعد از بوسه پس آنک
آنجناب بر رخساره شریفش جاری شد و گریست این عباس میگوید که از شدت گریه آنحضرت همه اصحاب
تا بهر ساعت میگریستند و سبب گریه را نمیدانستند که ناگاه دیدیم که مظلوم کربلا از دامن جد بزرگوار خود
برخواست و روانه نزد مادر گردید و در عرض راه گریهای بلند می کرد پس چون حضرت قطعه فرزند
خود را بر آنحال مشاهده نمود از جای خود برجست و سرور و شرف خود را چون جان شیرین در آغوش خود

گرفت و بسین مرحمت آنک از صورت و چشم او بایک میکرد و میفرمود مادرت بخدای تو شود چه باعث شده
که اینچنین گاه و گریه میکنی پس حضرت قطعه فرمود که ای پاره دل من آیا خبر میدی مادر خود را که چه
چیز تو را بگریه در آورده است جواب فرمود که مادر جان بخیر است . پس آن مظلومه اصرار کرده فرمود که
ای فرزند بحق من و بحق جد و پدرت که مرا از سبب گریه خود خبر دهی عرض کرد ای مادر گو باید بزرگوارم
از زلفی زده من در نزد او غلام افتاده است و خوش نیت دارد که زیارتش بروم پس آن مظلومه فرمود ای فرزند
این سخن را از کجا میگوئی گفت ای جان مادر از اینجایی که مرا در ادم حسن را گفتم که بیایم و زیارت جد خود
پس رفتم در مسجد در هنگامی که پدرم و اصحاب در خدمت آنجناب بودند پس بر ادم حسن را اول طلبیده
و بران راست خود نشانید و بعد مرا طلبیده و بران چپ خود نشانید پس ای جان مادر بهین گفتا نمود
تا اینکه بوسید دهان بر ادم حسن را و طول داد در بوسیدن دهان او پس بعد از آن روی مبارک را بجانب من
کرده و از بوسیدن دهان من اصرار نمود و حلقوم مرا بوسید . پس اگر زشت نیت داشت مرا بوسید مرا
مثل بوسیدن زنده پس فرمود که ای مادر بیاید من مرا بوی که مظلوم شود که بوی بد میدهد حدیث
ناخوش آید بانه پس قطعه زهر اطمینان فرمود که واقعا ای فرزند نه دهان تو را بویست که حدیث
آید و نه فستق است و نه بویست که حدیث را دارد پس مظلوم کربلا عرض نمود که اگر از من اگر ای نیت داشت
جرا این سلوک و رفتار مینمود . آن مظلومه در جواب فرمود که ای فرزند واقعا مگر از جد بزرگوارت
شنیدم که میفرمود حسین از من است و من از حسینم و آگاه باشید که هر کس از بیت کند حسین را الله مرا
ادبیت حشر کرده است ای فرزند گریه مگر حدیث از پدرش خود سوار میکرد و می فرمودی حلالی
آگاه شد که هر کس دوست دارد حسین را پس تحقیق که هر دوست داشته واقعا ای فرزند روی در گواه
گریه میکردی که جد بزرگوارت داخل حجره من شد و فرمود اغاطه طاهره حسین را ساکت کن که گریه
او مرا آفت می کند ای فرزند روزی تو گریه میکردی جدت فرمود که ای قطعه حسین را از گریه ساکت گردان
که گریه او آفت میکند بلکه را . ای فرزند در زمانی ترا مرضی عارض شد جدت از جبرئیل تعویذی حقه
شعای تو خواست نمود . ای فرزند آیا خاطر داری آرزوی را که تو بر ادرت در حضور جدت کنفی میکرد
و اومی فرمود که ای حسن بگریه حسین را پس من عرض کردم که ای پدر آیا بزرگوارتر از این می بینی که بگریه
در جواب فرمود که اغاطه اینک جبرئیل اینستاد و میگوید ای حسین بگریه حسن را پس ای فرزند آیا نیت
مهر با شما چگونه میشود که جدت از تو ملول باشد بیایم بخد مت جدت روم تحقیق واقعه را مظلوم حاکم
پس آن مظلومه دست فرزند خود را گرفته و گوشه چادر عصمت بر زمین کشیده میند و اشکهای آن دو بزرگوار
بر رخسارهای ایشان جاری بود این عباس میگوید که چون ایشان داخل مسجد شدند همه جهت احترام آن
مظلومه برخاسته بگوشه های مسجد قرار گرفتیم مگر علی بن ابیطالب این عباس میفرماید که چون نظر آن
حضرت بجانب قطعه و حضرت امام حسین افتاد ناگاه بشدی از قلب مبارک برکشید و آستین خود را حجاب
و رخساره متورنه خود گردانید و چندان گریست که آستینهای آفرور شد پس خوانون یوم جزا وارد شد و
عرض کرد السلام عليك يا ابتاه پس آنحضرت در جواب فرمود وعليك السلام باقطعه و رحمة الله وبرکاته

این است لشکری تو که دودنیاد در محبت جناب سیدالشهدا گریسته پس اگر زبانی آتش فصد نکند قدری بر آن
بروز که زیاد از یازده سال و از تو بگریزد پس رسول خدا از استماع کلمات جبریل روی مبارک کنش و دست
و شاد گردید . پس حضرت فاطمه از سبب خوشحالی آنجناب سؤال نمود آنحضرت و حبیای جبریل و الهو
فرمود . پس آنصومعه سحبه شکر بجای آورد پس معلوم کرد که جناب سید الشهدا عرض کرده که ای جد بزرگوار
هرگاه دوستان من چنین مشتقهای من و خود راه دهند شاد روز قیامت جزای ایشان را چگونه خواهید
داد آنحضرت فرمود که گناه کاران ایشان را شفاعت میکنم و خداوند فرموده است که شفاعت مرا در حق
ایشان قبول فرماید پس روی مقدس خود را بجانب امیر مؤمنان کرد و عرض کرد که ای پدر جان شما بایشان چه
جراخواهید داد آنحضرت فرمود که ای فرزند قسم یاد میکنم که آب دم دور روز نشکستی بزرگ مگر ایشان را پس
روی مارت را بجانب امام حس کرده گفت که ای جان برادر شما ایشان چه عطا خواهید فرمود آنحضرت در
جواب فرمود که ای حسین بحق تو قسم که داخل نفوس پست را مگر بایشان . پس آنجناب روی شریف را بجانب
حضرت فاطمه گردانیده سؤال کرد که مادر جان شاید و ستان و گریه کنندگان من چه مرحمت خواهید
فرمود آنصومعه فرمود که ای فرزند بجزت و جلال رو در گرد قسم و بحق پدرم و شوهرم که بر پدر پست می ایستم
بسر بره و چشم انگار و از خداوند طلب نمی کنم مگر ایشان را و اول ایشان را داخل جنت می گردانم و بعد
خود داخل خواهم گردید . پس جناب سید الشهدا خود فرمود که ای جد بزرگوار من و بحق شایسته هستم
نایتم خود نه نیم که ایشان پیش روی من داخل جنت میشوند من خود پیش از ایشان داخل نخواهم گردید
و از برادر خود طلب میکنم که نصرت های ایشان را مقابل نصرت من قرار دهد در روز قیامت (۵)

حدیث ششم در وصف کتب معتبره روایت کرده اند که بعد از شهادت امام همام ابن عبدالله الحسین ارواحنا
فداه چون فطرس بر آن ضیاء هایل مطلع شد عرض کرد الهی چه بودی که مرا خبر شدی تا باتباع خود
روی زمین رقصی و بادشمنان وی حرب کردی خطاب از جانب رب الارباب در رسید که اگر آن امر
صورت نیافته حال با خدا هر افرشته که تابع تواند بر سر قروی ملازم نشود و هر صبح و شام گریه
کنند و ثواب آب دهنده خود را بآنها که در مصیبت او گریزند بخشید پس فطرس با تاجین زمین بزرگوار فرود
آمدند و بالجه مأمور بودند مشغول شدند .

حدیث ششم ابو حزه ثمالی عرض کرد خدمت امام محمد باقر که شامعه قایم بحق میباشد و قیام با امر امامت
و هدایت خلق میباشد چرا امام عصر و صاحب امر را قیام میباشد و هیچ يك از شما را قیام نمی نمایند حضرت
فرمود که جد امام حسین را که شید کردند متکا آسپها نالیدند بخدای خالی و گریسته و عرض کردند
الها و سیدنا اتصل عن قتل صفوتك و ابن صفوتك و خیرتك من خلفك . یعنی ای سید و اله ما خداوندی که
قدر بر هر چیز و نام همه چیز میباشد اینان قتل شده بن خود را با غافل می اندازی و بر روی بزرگوار می آوری
آنگاه و نسبت به برگردان تو حسین فرزند برگردان تو بنمبر آخر از من کردند و او را نکشتند و هم می روزی بر این
حد و مصیبت بزرگی که عالم را زبر و زبر کرده و فساد آن عالم گیر شده و انتقام اورا نمی کنی و خون اورا نمی
خواهی و انت ناره و ولی دلت و حال آنکه چون بنده خاص و برگردان تو است و بجهه رضای تو و

از برای تو این همه جور و جنا گشیده و بین مصیبتها و بلا عیبلا گردیده و توفی خو غواما و اسال او از زندگان
خاص خود و طلب خون او را تو باید بشانی . فرمود قرار بگیرد ای ملکه من و آرام بهر سائید که بجزت و
جلال خود قسم . چنان انتقامی بکنم از قاتلان فرزند پیغمبر خود که تا امروز و بعد از این از احدی
نکشیده باشم و نکم اگر چه طول بکشد و مدتی بگذرد چه من مثل زندگان خود محول و تیزم رو که قوت
نیستم که بر سرم اردست من در روند و فوت شوند و دست رس نیست از سائر ملکه من خداوندی که نیست
حدانی عباد من هیچ صاحب قوتی مرا احاطه کند و گریخته اردست من در رود لا اعلی عنی من عباد
لا انتقام . تحصیل میکنم رکبکه مرا مصیبت کند در غم کشیدن رو . پس برده از چشم من محصی
برداشت و امامی که اردر تبه امام حسین بهر سید است . خود یکی از پست است . بود و ناز میکرد حد
الهی فرمود بهمین ایستاده انتقام بکنم از تمام ظالمان و ماضیان . پس جناب اقدس الهی امر فرمود که بروند
در زمین آن ملکه و در سر قبر آنحضرت بجاور شوند و در آنجا گریه کنند و تخریه بدارند و زیارت کنند و
طلب مغفرت کنند از برای زیارت مسکندگان و گریه کنندگان و دوستان امام حسین تا روز قیامت
پس این جهت او را قیام گفتند .

مؤلف گوید . ملکه آن طاهرین و حضرت قائم را در حالت غار در چه بدن دیدند و در کجاست احدهم کردند
و ارواح مقدس ایشان پیش از تعلق ببدان حضرت به بجه مطلق بوده است و وعا وجودشان چه تحقیق و
توضیح این امور در محل دیگر خواهیم نمود .

حدیث هفتم در بعضی از کتب معتبره نقل کرده اند که روزی جناب مصطفوی در خانه ام السلمه بود که
ناگاه امام حسین از در درآمد پس آنجناب سر آمد حسین را بینه خود چسباند و دهان مبارکش را
می بوسید و می فرمود که بن پسر برت دوست میدارم در بین آن جبریل از درت حین درل شد
و عرض کرد برسو . بن خلیل ای جوانی فرمود بنی حدیث گفت هیچ میدانی که خدا کار است
تو بعد از نوازی چه خواهد کرد و گریه و نشه در محرابی که لاینها و عرب و بی روی مددگار
نحواری نه شید خواهد کرد . پس خاطر مبارک آن جناب از استماع این خبر و پشان و دیده های مبارک
گریان گردید و خواست که از حق تعالی استدعا کند که همچنانکه حبه اسمعیل فدا و قربانی فرستادی و
نذر او را قبول کردی حبه حسین نیز بفرست و وحی بفرست که ای حبیب ما خلاصی حسین را از شهادت
ارم در حوضت مکی که در مدتی است تو حبه ام و این گونه سم و محنت و مصیبت روی و در شایم
مقصود در آن خلاصی اسمعیل و در این مقصود در خلاصی حسین خلاصی من توست اگر عباد
ایشان را خدایی بقتل جگر گوشه ات و اسی بش که بگریز این هم و روح من تو که پیغمبر من و پسر محنت
که ولی مالست و دختر قطعه زهرا و حسن و حسین نرسد که از سوز دل شفاعت طلبان است نماید
و دست دعا و توسل بجانب من دراز کند و رهایی ایشان از عذاب ممکن نباشد . جناب رسالت جانی گفت
خداوند من از برای خلاصی امت بقتل جگر گوشه ام حسین را ضعیف و وحی رسید که از وضای تو بهمانی
کار ساز نشود باید پدرش علی مرا ضعی نیز از صمیم قلب را ضعی گردد پس رسول خدا امیر المؤمنین را از این

سر آنگهی داد حضرت امیر چون این سخن دلموز را شنید آهی از دل بردود و گفت یا رسول الله من پیوسته سرا و جهر آ تا بحال فرمان خدا و رضای شما بوده ام و امید دارم تا بستم چنین بنام خطاب رب الارباب بپنجاب در رسید که رضای مادرش فاطمه نیز شرط است آنحضرت چون این وحی بدو رسید گریه ازیاده کردید و چون فاطمه نیز رمزی از این معامله در میان آورد و این سخن جانسوز را شنید گریه و زاری آغاز نموده و عرض کرد ای پدر بزرگوار خود میدانی که هیچ مادر دل ندهد که بقتل فرزند دلبد خود راضی شود اما هر چه خدا فرماید و پیغمبر خدا و جناب مرثی بلور ضامن مرا نیز جاریه نیست . اما چون فاطمه این سخنان را میگفت قطرات عبرات از دیده های حقین جاری میساخت و از روی حسرت در روی فرزند دلبد خود میگریست و میگفت ای جان مادر اگر این است بی وقایع تو رحم نکند اما مرا جزو رحمة کردن بر امت پیغمبر جبار نیست و اگر چه از مثل تو یگانه دل برداشتی بسیار مشکل است اما خلاصی چندین هزار است ماضی در آن است لهذا تا بچشم دردن در دادن بزم . پس خطاب در رسید که رضای برادرش حسن نیز ضرور است چون امام حسن از این معنی آگاهی یافت فرمود که من بقتل برادری چون حسین چگونه راضی شوم بقتل خود را می شناسم اما قتل حسین بسیار مایه دشواری است اما چون نسبت الهی تلقی گرفته و نجات امت جدم بر او موقوف فرموده بپیر تسلیم جبار نیست . باز خطاب رسید که چون اصل در این معامله حسین است و این مصائب بر او وارد آید باید او نیز راضی باشد حضرت سید کائنات نور دیده خود را آگاه گردانید سیدالشهدا چون این سخن را از جد بزرگوار خود شنید گمت ای جد ما یغنی جان در راه جانان با خن از مصیبت قلب امری سهل و آسان نباشد و این جهت است که میانه دوستان خدا این قرعه بنام من آمد من نیز در وفای این امر مشکل عهدی و شرطی با خدای خود دارم رسول خدا برسد که آن کدام است سیدالشهدا عرض کرد خدای تعالی بامن عهد فرماید که اول قطره خون من که ریخته شود بر زمین کر بلا گناهکاران است جدم مرا بیامرزد در آن این مکانات جبریل نازل شد و سلام ختمی را بحیث خود ختم بضمیر آن و شفیع گناهکاران رسانید و گمت خدایت می فرماید مامم عهد کردیم که اول قطره خون که از حسین بر زمین بچکد گناهکاران است ترا بیامرزیم و هر که در مصیبت او یک قطره اشک از دیده بیارد در روز قیامت حشر او را با حسین کنم در مقامی که در بهشت دارد پس امام حسین عرض کرد که رضیت رضیت رضیت .

باب دوم در فضایل و اجر و ثواب گریه بر حضرت حسین که از جد بزرگوارش حضرت حسی مرتبت روایت شده و آنجناب خبر داده است و در آن چند حدیث است .

حدیث اول در عوالم است خلا عن قصیر الامم قال الامام علیه السلام قال رسول الله لما نزلت واذ اخذنا ميثاقلكم لان تكونوا منكم الاية في اليهود الذين قضاوا عهد رسول الله وكتبوا بوارسل الله وقلوا اولياء الله افلا آتاكم بمن ضاهيه من يهود هذه الامة قالوا بل يارسوا الله قال قوم من امتي يتحلون انهم من اهل ملق يقتلون افضل ذرتي واطالب ارومي وبيدون شريقتي ومنتقوني وبقولون ولهمي الحسن والحسين كقتل اسلاف اليهود ذكرنا وبعي وان الله يلهمهم كالهمهم وبعيت علي خيلا زارهم قبل يوم القيمة عاذيا مهديا من

وله الحسين المظلوم يحرقهم بسيف اولياءه الى نار جهنم الا لمن اتاه فخلع الحسين وحميم وناصر به والساكنين من لعنهم من غير قبه تسكنهم وصل الله على الباكين على الحسين رحمة وشفقة واللائقين لاعدائهم الملتزمين عليهم غيبا وحقا . الا وان الرايين بقتل الحسين شركا قتل . الا وان قتله واعوانه واتباعه ومنتقدين به برآ من دين الله ان الله يامر ملكه المقربين ان يلقوا دمه ومعه الصوبة بقتل الحسين الى الخزان في الجان فيزجوها بالحيوان فيزيد عذوبتها وطيبها الله ضحايا وان الملكة ليقون دموع الحسين العاصكين لقتل الحسين ويلقونها في الهاوية ويزجونها بحميمها وصددها وغسلها وغسلها فيزيد في شدة حرارتها و عذابها الله ضحايا يندد بها على المتقولين اليها من اعداء آل محمد عذابهم . درجه فرماید جناب اقدس الهی جل وعلا وتبارك وتعالى امر میناید ملكه مقربین را که جمع کنند اشکهای گریه کنندگان در مصیبت نور دیده ام حسین را و تسلیم خزانه جنت نمایند و ایشان آن را بمزج با حیوان جنت میسازند . پس زیاده میشود گواران و شیرینی و پاکیزگی و عطر و طعم آن هزار مرتبه . و جمع میکنند اشکهای جنسهای خوشحالی کنندگان و خنده کنندگان بر کشته شدن نور دیده ام حسین را و مزج میکنند آنها را با آبهای جوشیده در جهنم و جرکهای جوشیده در آن و آبهای شستن آن و عرقها و جرکهای که از بدن اهل مصیبت جاری میشود در آن پس زیاده میگردد حرارت آنها و شدت عذاب آنها هزار مرتبه .

مؤلف گوید در کتاب بحر الاسراف حل مشکلات الاخبار بیاناتی از برای اختلاف آثار بسبب اختلاف اضافات و تملقات نموده ام خوفاً من الاطالة اكفيا بان كلف شد .

حدیث دوم في البحار رأيت في بعض تأليفات بعض الثقات من المتأخرين بروي انه لما اخبرني ابي فاطمة بقتل ولدها الحسين وبعجری عليه من الحزن بكت فاطمة بكاء شديداً وقالت ياله من يكون ذلك قال في زمان خال مني ونك ومن علي فاشند بكائها وقالت ياله من بيكي عليه ومن يلتمز لقمة العزاة فقال لي يا فاطمة ان نسألكي يكون علي لسأله بئني ورجاله يكون علي رجاله اهل بيتي وبعدهم دون الزا حياء بعد حيل في كل سنة قلنا كان يوم القيمة تشفين انت فناء وانا شفيع للرجال وكل من بيكي منهم علي مصاب الحسين اخذنا بيده وادخلناه الجنة يا فاطمة كل عين باكية يوم القيمة الا عين بكت علي مصاب الحسين فاتها ضاحكة مستبشرة بنعيم الجنة .

هناك رسول خدا فاطمه را از شهادت حسین و مصائبی که بر آنحضرت وارد آید آگاهی داد فاطمه طاهره سخت بگریست و عرض کرد ای پدر این حادثه کی اتفاق خواهد افتاد فرمود وقتی که نه من باشم و نه تو و نه علی . فاطمه بر شدت بکاء میفرزود و های های بگریست و عرض کرد ای پدر پس کیست بگریه بر فرزند من و مجلس مصیبت او را بیای دارد . رسول خدا فرمود ای فاطمه بدو رستگه زنان است من میگردم بر رزنهای اهل بیت من و مردان است من میگردم بر مردهای اهل بیت من و هر ای فرزند مرا در هر سال طایفه بعد از طایفه تازه می کنند هانکه روز قیامت شود توشعایت می کنی زنان را و من شفیع میشوم مردان را و هر کس بر حسین گریست دست او را می گیرم و در بهشت در می آوریم . ای فاطمه همه چشمهای مردمان در قیامت گردان است مگر چشمی که بر حسین گریسته باشد چه او خدا ن و شادان بنیم بهشت خواهد بود

راقم حروف گوید اگر ارواح شیعه و کربه کتدگان بشنیدن این مزمه از شدت فرح و نشاط قلبها و بدنهارا می کنند جای ملاحت نخواهد بود چه مزمه از این بالاتر و کدام سعادت از این بهتر که بنگ شور قلب مبارکه صدقه کبری آرام شود و پدر بزرگوارش این کربه ها و اشکها اورا تسل و دلاری دهد و بسبب این کربه در قیامت خندان و شادان و دست در دست پیغمبر داخل بهشت شود •

حدیث سیم روایت ابن عباس است که بعضی فقرات آن نقل شد فقال الحسین علیه السلام فاجزأهم عندك يوم القيمة بإجده فقال بلوكی انشع بذب الذنب منه يوم القيمة عذابه تعالى وقد اعطانی ذلك حضرت حسین عرض کرد ای جد بزرگوار جزای زایران و کربه کتدگان و عزاداران من در روز تو چیست در روز قیامت فرمود ای نوری دیده گناه کاران ایشان را در درگاه اله شفاعت مینمایم و خداوند مثال شفاعت مرا قبول فرماید و ایشانرا بیامرزد •

حدیث چهارم مروی است که روزی رسول خدا با جمعی از اصحاب در موضعی نشسته بودند و امام حسن و امام حسین نزدی حاضر بودند رسول خدا نگاه میبایان کرد و آهی از دل بردرد بر کشید و فرمود چگونه خواهد بود حال شما هرگاه شهادت را در راه خدا شنیدید گفتند ایشان گفتند که ما صبر خواهیم کرد • پس آنحضرت فرمود که حسن را به زهر از پا بر آورند و حسین را به تیغ بیدرخ سرازین جدا کنند و زن او را در همرا بچکنند و زنان و اطهار او را بکشد جناب سید شهید گفت باجداً هل یزورنا من بعدك لا احد آیا کسی بعد از کشته شدن ما ملازبانت خواهد مسکرد حضرت فرمود طایفه از راه های دور زیارت شما خواهند آمد و بر مصیبت شما خواهند گریست و بر شما توبه و زاری خواهند کرد و امید شفاعت از من خواهند داشت و چون روز قیامت شود من در موقف حساب خواهم ایستاد و دست ایشان را خواهم گرفت و از احوال قیامت ایشان را خلاصی خواهم داد و به بهشت داخل خواهم کرد •

حدیث پنجم از امام السله مروی است که روزی جناب رسالت بنای در خانه من نشسته بود و چشم اشعار بر راه جگر گوشه گان خود نهاده بود که ناگاه امام حسین داخل شد و بر سینه مبارک آنحضرت نشست و آنجناب با شوق تمام باحضرت پرداخت و او را تنگ در آغوش کشید و چون امام حسین از روی سینه آنجناب بلند شد جبرئیل نازل شد و پیغام شهادت آنحضرت و اولاد و اصحاب او را از جانب رب العزة رسانید چون حضرت سالت بن پید حار سور رسید رنگ مبارکش متغیر شد • امام السله چون رنگ آنجناب را مشاهده از سبب آن پرسید آنجناب فرمود ای امام السله در این ساعت جبرئیل امین خبر داد مرا که سگ دلی بیرحم خلق نازنین فرزندم را بختبر کن بر برد و در آن وقت نه پدرش علی زنده باشد که او را یاری کند و نه برادرش حسن یعنی در حیات باشد که او را مددکاری نماید و نه مادرش در حیات باشد که بر او روحه وری دهد اما بعضی امتنان من هر ساله مراسم عزیه داری اوقیام نمایند و اشک حسرت از دیدگان فرود برسد بحق آن خداوندی که جان من در قبضه قدرت او است که بمکافات این عمل همه ایشان را شفاعت کنم و در بهشت عدن نزد خود جای دهم • پس آنحضرت مشق از خاک پا سله داد و گفت این خاک همان زمین است که فرزند مرا در آن شوی کتد بگیر و در شیشه کنی و چون نزدیک بقتل او شود این خاک متغیر

کرد و چون شهید شود مثل خون بسیار سرخی حبه از شدت سرخی میل بسیاری کند از آن بجوشد ام سلمه گوید که من آنخاک را در شیشه کردم و بعد از وفات آنحضرت آن شیشه را در نهایت دقت و احتیاط محافظت می نمودم و از خود جدا نمی کردم تا وقتی که امام حسین لازم سفر عراق شد حزن و اندوه من روز بروز افزون تر می گردید تا آنکه ماه حرم داخل شد در آن شب نظر کردم دیدم منبر گردیده و روز بروز شیر آن زیاده می شد تا آنکه روز دهم حرم نگاه کردم دیدم خون تازه از آن می جوشد از مشاهده آن گریسم و فریاد بر آوردم حسین شهید گردیده است اظهر •

(باب سیم) در ذکر آنچه روایت شده از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نصیحت و توبه کربه بر حضرت حسین ارواح فدا و انصار میشود بذکر سه حدیث (٥)

(حدیث اول) فی العوالم عن الحسین قال امیر المؤمنین ان الله یبارک و تعالی اطلع الی الارض فاختارنا و اختار لنا شیعة یصروننا و یفرحون لمرحنا و یحزنون لحزننا و یبذلون اموالهم و انفسهم فینا و اولئک منا و البیضاء و قل کل عین یوم القيمة باحسبها و کل عین یوم القيمة ساهرة الا عین من اختص الله بکرامته و بکی علی من یشک من الحسین و آل محمد • میفرماید خداوند متعال مشرف و مطلع شد بر ارض و ما را اختیار مسکرد و برگزید • آنگاه اختیار کرد از برای ما شیعه ما را که نصرت میکنند ما را و شهادت میکنند در شادی ما و محزون میشوند در حزن و اندوه ما و بذل میکنند جان و مال خود را در راه ما این باشد از ما و بازگشت ایشان بسوی ما است • آنگاه فرمود هر چندی در روز قیامت گریان است و هر چندی در آن روز بیدار و در حرکت و حیران است مگر چشم کیکی که خداوند او را مخصوص فرموده باشد بکرامت خود و گریست باشد بحجه آن مصیبتها و بی احترامیها حبه لبث بحسین و اهل بیت رسول خدا وارد شده است (٥)

(حدیث دوم) در روایت ابن عباس حبه بعضی از آن فقرات آن حدیث شریف این است • قطر الی ایه • حسین علیه السلام ملتفت شد به پدر بزرگوارش امیر المؤمنین • و قال و انت یا ابتاه ما یكون جزأهم عندك یوم القيمة فقال له یا ولدی لا لایق یوم العطش الا کسیر لا یامم عرض کرد ای پدر بزرگوار تو در روز قیامت زیارت مسکن گان و عزاداران و کربه کتدگان من چه جزایم می فرمود ای نور دیده سیراب تمام در روز عطش اسکر مگر آنها را (٥)

(حدیث سیم) در بعضی کتب منبره نقل شده است که چون ماه مبارک رمضان داخل شد روزی آنحضرت بمسجد کوفه آمد و بر بالای منبر رفت و خطبه مشتمل بر حمد خدا و صلوات بر جناب رسالت بنای حو اند و مرد و امر و عتق و تافیه و نصیحت و توفیه کافی فرمود و از عقوبات اخروی ترساید و بتوبان جلودانی امیدوار گردانید پس بجانب چپ منبر نظر مسکرد دید امام حسن نشسته فرمود یا بنی کم منی من شهر اعدا امام حسن عرض کرد سیزده روز پس نظر طرف چپ نمود امام حسین را دید نشسته فرمود یا بنی کم منی من شهر اعدا عرض مسکرد همده روز پس دست بر سر مبارک خود گذارد و میحاسن خود فرود آورد و فرمود • لیحسبن انشئ الناس فی هذا الشهر من دم رأسی و این شعر را خواندند (٥)

• ﴿﴾ اورد جبہ ویرد غلّی ﴿﴾ ﴿﴾ عبد ربک من حلبک من مراد ﴿﴾ •

یعنی بد بخت ترین خلق در این ماه ریش مرا از خون سرم حساب خواهد نمود و من حیث او را میجویم
و او هلاک مرا طالب است . پس حضرت گریست چنان گریستی که ریش مبارکش از انگشت چشمت
نزد و حضرت بن صدای خود را مگر بلند نمود . آنگاه فرمود ایها الناس گمان نکنید که گریه
من از ترس مردن است و از مرگ میترسم و الله ان این ایضاً آب آسمانیست من طفل شدمی ام . بعد
قسم اس علی عمرک پیش از طفل است بستان ملازم . و من همیشه مشتاق مردن بوده ام و انتظار شهادت را
می کشیده بلکه گریه من محبة دو فرزند معکوم من است که با دیگران از رسول خدا بید و با وجود همت
و دوری از وطن که مدینه رسول خدا باشد و گرفتاری هر آن ملازم بدردی پدری گرفتار شود و وجه ظلمها
از حساب کار است بایست رسید و در آخر یکی از ایشان زهر هلاک شود و هفتاد باره جگر او از حلقش
بیرون آید و دیگری آتش سید آتش خود در محرابی که ملاقات نشه و نشسته گریه شید نماید و بدن
او را از حشمت و دین در میان بدارد و سر او را شهر بشهر و دیار بدیار بگرداند . حد از آن فرمود
سلام مرا بآب برساند و بگوید از زبان من که هر که در مصیبت فرزندان من بگرید و در ماتم ایشان
سازد و از مری و شکمی ایشان بمرور شود گریه و دلت او زرد من صایع شود پس آنحضرت از سر بر
آمد و نشی در حاکم امام حسن و نشی در حاکم امام حسین میفرمود و ریخته از سه لقمه ناول نمیخورد
و میفرمود که ملاقات من پروردگار نزدیک شده و میجویم چون امر پروردگار رسد آلوده نشتم الطیر

(باب چهارم) در آنچه روایت شده است از حضرت مجتبی در فضیلت و اجر گریه بر حضرت حسین در حدیث این حدیث است . قال و انت ما فعل یا اخی الحسن فقال الحسن و حنك یا اخی لا ادخل الحة الا معهم . حضرت حسین برادر بزرگوارش عرض حکم کرد ای برادر رفتار تو ما زوار و گریه کنندگان و مرداران من چه خواهد بود فرمود ای برادر غنق تو داخل شود بهشت مگر با ایشان (۵)

(باب پنجم) در آنچه از خود حضرت حبیب وارد شده است از فضیلت و اجر و ثواب گریه نمودن
و مصیبت های حق سوزش و در آن جسد حدیث است (۵)

(حدیث اول) فی العواذ الخمس مسدأ عن اصغر عن الحسین بن علی قال ما من عبد فطرت عیاء
فیما فطره او دعت عیاء فیادعیه الا نواه الله فی الخة حباً . فرمود حضرت حسین بیست بده ~~حک~~
جسمهایش در مصیبت ما فطره بحکاید یا اشکی برآید الا ~~حک~~ خداوند متعال او را در بهشت جای دهد
در مدتی ~~حک~~ از برای آن افضای و آخری نباشد . احمد بن یحیی که از سلسله روایت این خبر است گوید
من حضرت حسین را در جواب دادم عرض کردم بن حسین روایت کرده اند ~~حک~~ فرموده نیست بده
در مصیبت ما فطره بحکاید یا اشکی برآید مگر آنست خداوند متعال او را در بهشت جای دهد همیشه
مقام فرمود علی من گفته ام عرض کرده پس مرا حاجت نقل از دیگران نیست . (بیان) حنف ~~حک~~ بده
رواه است . و در معانی الاخبار از حضرت صادق روایت کرده است که آنخاب در آیه من رفیع . لا یبین

فیهما احضراً . فرمود هفت حب است هر حب هشتاد سال است و هر ساقی سبعمده و نشت روز است و هر روزی هزار سال است از سلطانیک شمس شارب و محو گفته اند هر حب هشتاد حب است و هر حب هشتاد سال است و هر ساقی سبعمده و نشت روز است و هر روزی هزار سال (حدیث دوم) (در بیان حب و نشت روز است و هر روزی هزار سال) (*)

(حدیث دوم) در بعضی کتب منقول است روای عریضه التوری انه قال سمعت ابی من اعبین انه قال من صام فطره واحدة فی مصیبت حله الله تعالی فی الخاء الا بدین . روایت شده از مردی توری او میگوید مادو گوش خود شیدم از حضرت امام حسین که فرمود هر کس در مصیبت من خضر بکشد فطره اشک بریزد حله میگردد اورا خداوند عالم بام در بهشت هست (۵)

دائم شریف گوید: گفت این کلام شریف و بزرگی این مرده که از لسان معجز بیان حسین رواحت
فداه جاری شده نه لایزال برای تقریر و نه حقه را عهد تحریر ماند و از برای آنکه دشمن مورخ
ایمان است همین یک حدیث شریف حکایت است در اهتم این عدوت نمود و تحت از آن را وجود
روان داشت (۵)

(حدیث سیم) فی من الصلوات اضره عن الحیض من دعت بحیاء فی فطره واول الله واوله حبیباً . فرماید کبیک از جنمهای او بکس فطره اشک در مصیبت ما بیرون آید سی بدهد حدیث در متعال او را در رحمت در مدتی طولانی که انقطاع و آخر داشته باشد (۵)

(حدیث چهارم) در روایت ابن عباس است که سابق قتل شد فدای الحیی و ابی حداد
و حق ری و حنک ان لم یدخلوا الحیة فی یدئی ما ادخل فلیهم و اطلب من ربی ان یعمل قصورهم بحیوة
لعصری یوم القيمة . هر که حرای زاری و گریه کند کار از جود پدر و مادر و برادر شید هر من
کرد من خود ای جد بزرگوار بحق حدایم سوگند و بحق تو قسم ما آنها داخل در بهشت نشوند من
وارد نشوم و از حدایم میخواهم که قصور اینانرا بپوی قصر من قرار دهد در روز آخرت (۵)

(نخب) یکی از علمای ادر ذیل این حدیث سؤال و جوابی است برای تبه مظهرین خدا میشود . اما سؤال این است که مقتضای کلام امام در این روایت قصرهای روار و کره ~~مستدک~~ و مراد از آن در هشت عشر سرشت مجاور و همسایه قصر آن زرگوار است و این ممکن نباشد چه زیارت کسکدگان از روز شهادت تا قیام قیامت از حد و حصر خارجند و ما این محاورت تمام آنها صورت میدهد و ~~ممکن~~ نباشد . و اما جواب از این اشکال آنست که حضرت حسین را در آخرت مانند دیب امان و روجه و احسان مثالبه عیدیه است لا تعد ولا تحصى بحسب حیثه و صفه روحیه آن زرگوار و مراد از امان در قصری باشد تا مجاورت برای تصور آنها محقق ~~شکرت~~ (۵)

(رافع حروف گوید) این کلام حلی از مناسبت است حدّ و پایش از وضع کلام خارج است و هه
اصل سؤال در غیر محل است چرا که عالم آخرت عالمی دیگر است اوصاف آن عالم را قیاس بر این دنیا
نمودن کرده و باطلی بر مطلقین بر اختلاف عوام و منقبات آنها ظاهر و روشن است و آنکه صدق
مجاورت را وستی است خاصه در مورد حدّ که طریقت اتصال و قرب مکانی نیست و آنکه در حدّ همین

قدر است صكه از خدا میخواهم قصرهای آنها را مجاور قصرهای من قرار دهد و صدق این را چه حاجت بقرام بتصدد ابدان بودن هر بنی در قصری و سكنت قصرهای آن بزرگوار در دار آخرت باشد از آنكه تصور همه دوستان و شیعیان مجاور شود آنها را هم نه جای استعداد است و برای دفع استعداد همین يك خبر کافی است كه در كاف و سكنت معتبره است فرمود خاتم انبیا حضرت امیر المؤمنین ان الله عز وجل يعلم من الحساب ما لا يعلمه عقول الخلق انه يضرب القسا و سبأه في القل و سبأه ثم ما رقع من ذلك في مثله الى ان يصل ذلك القل مرة ثم آخر ما رقع من ذلك عدد ما به الله تعالى لك في الجنة من التصور قصر من ذهب و قصر من فضة و قصر من لؤلؤ و قصر من زبرجد و قصر من زمرد و قصر من جوهر و قصر من نور و رب الصالحين و رب العزة و اصفاء ذلك من العبد و الخدم و الخيل و الحیل و الجنب نظیر سبأ الجنة و ارضها فقال علیه السلام حمداً لربی و شكراً قال رسول الله و هذا الصد هو عدد من يدخلهم الله الجنة و یرضی عنهم بمحبته لك و اصفاء هذا العدد من يدخلهم الله انصار من التیاطین من الجن و الانس یخضعون لك و یقینهم فك و تنصیهم انك . خاتم انبیا فرمود بحضرت امیر خداوند متعال میداد آفتاب از حساب را صكه عقول و او هام خلق بان نرسد و احاطه نماید ضرب میسكد هزار و هفتصد را در مثل خود و حاصل ضرب را در مثل خود و همچنین تا هزار مرتبه پس از آن عدد حاصل را ضرب میسكد در مثل خود و همچنین حاصل ضرب را در مثل خود تا هزار دفعه پس آخر عددیكه از این ضربها حاصل شود عدد قصرهای است كه حتمیاً بشو غنایت میسكد الحمر (٥)

(باب ششم) در ذكر آنچه از حضرت سجاد روایت شده در فضیلت كریه بر آن بزرگوار و در آن جد خدایت .

خبر اول في العوام عن ابي عبد الله قال قال علي بن الحسين يقول من قطرت عينا فينا قطرة و دمت عينا فينا دمة بواه الله بها في الجنة غرة فافسكتها حنيا . راوی گوید كه از حضرت سجاد علیه السلام شنیدم میفرمود هر كس چشمهایش در مصیبت ما قطره بچكاند و اشك در مصیبت ما جاری گردد جای میدهد خداوند متعال بان اشكها در بهشت غرههاییكه ساكن شود در آنها همیشه (٥)

خبر دوم في العوام عن قسبر بن ابراهيم مستدأ عن ابي جعفر عليه السلام قال قال علي بن الحسين يقول ايمان مؤمن دمت عينا لقتل الحسين بن علي دمة حتى يسيل على خده بواه الله بها في الجنة غرة فافسكتها احقاباً . و ايمان مؤمن دمت عينا دمة حتى يسيل على خده لاذي منا من عدونا في الدنيا بواه الله بواه صدق في الجنة . و ايمان مؤمن من اذى فناء دمت عينا حتى يسيل دمة على خده من مصاصة ما اودى فناء صرف الله عن وجهه الاذي و آتاه يوم النبوة . فرماید هر دوستيكه بگرید بر قتل حسین چنانكه جاری شود اشكش بر چهره خداوند او را در بهشت منزلت صدیقین دهد و هر دوستيكه در راه ما اذیت یند و اشكش بر رویش جاری و روان گردد از ستم و وجبكه بر ما فرود آمده خداوند رنج و ستم از او بگرداند و او را از سخط خود در قیامت و از آتش جهنم این دارد .

خبر سیم ابن طاوس ده مرسله عن الباقر قال قال علي بن الحسين يقول ايمان مؤمن دمت عينا لقتل الحسين بن علي حتى يسيل على خده بواه الله بها في الجنة غرة فافسكتها احقاباً . و ايمان مؤمن دمت عينا دمة حتى يسيل على خده لاذي منا من عدونا في الدنيا بواه الله بواه صدق في الجنة . و ايمان مؤمن قد اذى فناء صرف الله عن وجهه الاذي و آتاه يوم النبوة من سخط النار .

خبر چهارم در كتب معتبره از حضرت صادق روایت کرده اند كه جناب سيد سجاد همیشه میفرمود كه هر مؤمنی كه يك قطره اشك چشم او جاری شود بر صورت او از برای شهادت حضرت حسین بن علي جای میدهد او را خدای تعالی در غرة از غرقات جنت در زمانی كه از برای او اخطای و آخری نباشد . و هر مؤمنی كه از دیده او يك قطره اشك بر رخسار او جاری شود بجهة اذیتهاى كه بما رسیده است از دشمنان ما جای دهد او را خداوند در بهشت در مكان صدیقان و هر مؤمنی كه بلوچیه ما اذیت برسد از دشمنان ما كه باعث آن شود كه آب دیده او بر روی او جاری بشود دفع فرماید خداوند متعال از روی او اذیت را و این گرداند در روز قیامت او را از سخط خود و از آتش جهنم .

باب هفتم در ذكر آنچه وارد شده است از حضرت باقر در فضیلت و اجر و ثواب كریه بر آن بزرگوار و در آن چند حدیث است .

حدیث اول در عوام روایت کرده عن ابي جعفر قال ايمان مؤمن دمت عينا لقتل الحسين دمة حتى يسيل على خده بواه الله بها في الجنة غرة فافسكتها احقاباً . فرماید هر مؤمنی كه در مصیبت حسین اشكش جاری شود بر رویش خداوند عالم جای دهد او را در بهشت غرههاییكه همیشه ساكن شود در آنها .

حدیث دوم فرمود امام محمد باقر من دمت عينا على مصاب الحسين ولو كان مثل جناح البعوضة غرة الله ذنوبه ولو كانت مثل زبد البحر . كسیكه بر زرد آب چشمش در مصیبت حسین اگر چه بمقدار بال بشته باشد خداوند متعال ميا مرزد گناهان او را اگر چه باشد از كف دریا بلند .

حدیث سیم في كتاب النصوص عن الكشي قال دخلت على سيدى ابي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام فقلت ابي قلت فيكم ابياتاً فقال هات الى ان قال عليه السلام ما من رجل ذكرنا او ذكرنا غصه فيخرج من عينا ما ولو مثل جناح البعوضة الا ان الله له ينأ في الجنة و جعل ذلك الدمع حجاً بآينه و بين النار الحبر . حدیث چهارم فرمود امام باقر در ذیل حدیثی نیست كسی كه یاد نماید اهل بیت و مصیبتهای ایشان را و رقت كند مگر آنكه ملكه یش او را مسح نمایند و تمام گناهانش آمرزیده شود مگر گناهی باشد كه او را از ایمان خارج نماید .

حدیث پنجم حضرت باقر میفرماید رحم الله شعباً لقد شاركوا بطول الحزن على مصاب جدی الحسين . خداوند رحمت فرماید شما را بخنق كه شراكت و همراهی نمودند با ما اهل بیت بطول دادن حزن و غم خود را در مصیبت جد من حسین . پس هر مؤمنی كه از چشمه او این قدر اشك بیرون آید كه بر صورتش جاری بشود بجهة محزون شدن از اذیتهاى كه بما اهل بیت رسیده است از دشمنان ما در دار دنیا خداوند عالم جای دهد او را در منزل جنان یا صدیقان .

[illegible][illegible]

حدیث ششم فی حدیث علقه عن الباقر که در خصوص روز عاشورا وارد شده است حاصل بعضی گزارش آنکه هر کس ندیده کند و گریه کند بر حضرت حسین و اهل خانه خود را بگریه وادارد و در خانه خود نوحه سرائی کند و یا یکدیگر عزیمت بگویند که عظمه اجوراء و اجورکم بمصائبنا بالحین و جلتنا و الماکم من العالین ثبارة مع ولیه الامام المهدی من آل محمد . امام باقر فرماید آنکسانی که ایگونه رفتار نمایند من ضامن هستم بر ایشان ثواب دوهزار حج و دوهزار عمره و دوهزار غزوه .

باب هفتم در اخباریکه وارد شده است از حضرت صادق در فضیلت گریه بر حضرت ابی عبدالله ارواحنا فداه و در آن چند حدیث است .

حدیث اول فی العوالم عن کامل الزیاریه من دعای زراره قال قال ابو عبدالله یا زراره السلامت علی الحسین ارجین صباحاً یا هم و ان الارض بکت ارجین صباحاً بالسواء و ان الشمس بکت ارجین صباحاً بالكسوف والحسرة و ان الحیال قطعت و انتشرت و ان البحار تجرت و ان النمل بکت ارجین صباحاً علی الحسین و ما اختضبت منا امرأة ولا ادهنت ولا اکتحلحت حتی اتینا رأس عبید الله بن زیاد لیسف الله و ما نزلنا فی عیة بعده و کان جدی اذا ذکره بکی حتی تملأ عیناه دموعاً و حتی یسک بکائه رحمة له من رآه و ان الملكة الذین عند قبره بیکونه فیکسب لک من فی البوآء و السماء من الملكة و لقد خرجت منه فرقت جهنم زفرة کادت الارض تمشق لرفرتها و لقد خرجت نفس عبید الله بن زیاد لیسف الله ففتحت جهنم شهقة لولا ان الله حبسها بجزائها لاحرق من علی وجه الارض من نورها ولو یؤذن لها ما فی شیء الا ابتلته و لکنها مأمورة منسودة و لقد هتت علی الحزان غیر مرة حتی اتیها جبرئیل فضر بها بمحاضة فسکت و اتیها ثبکة و تندبه و اتیها لتلطی علی قاته و لو لامن علی الارض من صبح الله لفتضت الارض و اکثت ما علیها و ما تكثر الزلازل الا عند اقتراب الساعة و ما عین احب الی الله و لا عبرة من عین بکت و دعت علیه و ما من یذک بیکه الا وقد وصل قاطبة و اسدحا علیه و وصل رسول الله وادی حقاً و ما من عبد یحشر و یبته قریرة و البشارة تلفاه و السرور علی وجهه و الخلق فی فرح و هم آمنون و الخلق یرضون و هم حداد الحسین تحت العرش و فی ظل العرش لا یخافون سو الحجاب یقال لهم ادخلوا الجنة فیا بون و یختارون جملة و حدیث و ان الحور العین لترسل الیهم انا قد اشتقاکم مع اولاد المحدثون فما یرضون رؤسهم الیهم لما رأون فی مجلسهم من السرور و الکرامة و ان اعدائهم مسحوب بنا صبه الی النار و من قتل ما لنا من شافین و لا صدیق حمیم . و انهم لیرون منزلهم و ما یقدرون ان یدنوا الیهم و لا یصلون الیهم و ان الملكة تأتيهم بالرسالة من ازواجه و من خراتهم علی ما اعطوا من الکرامة فینقولون تأتیک الله تعالی فیرحسون الی ازواجههم بفالاتهم فیزدادون الیهم شوقاً اذا هم خبروه بما هم فی من الکرامة و قرینه من الحسین فینقولون الحمد لله الذی کفانا الفزع الاکبر و احوال القیمة و نجانا عما کنا نخاف و یؤتون بالمراکب و الرجال علی النجائب فیسنون علیها و هم فی التآء علی الله و الحمد لله و الصلوة علی محمد و علی آله حتی ینتموا الی منازلهم . فرماید ای زراره بدرستی که آسمان گریست بر حضرت حسین تا جهل صباح بخون و بدرستی که زمین گریست بر آنجناب جهل صباح بسای و بدرستی که آفتاب گریست جهل صباح بکسوف و سرخی و بدرستی که کوهها

بار بار شدند و اجزآ آنها متفرق گردید و بدرستی که دریاها بوج و جوش و خروش آمدند و بدرستی که جمیع ملکه گریستند تا جهل صباح بر حضرت امام حسین و بعد از شهادت آنظلوم زنی از ما خانه بست و روغن رموی و بدن خود نماید و سرمه نکشد و خلخال برانگردد تا آنکه سر عبید الله بن زیاد ملعون را از برای ما آورند و ما همیشه در گریه ایم بعد از او و عادت جدید بر این جاری شده بود هر وقت که یاد میکرد او را میگريست تا آنکه ریش مبارکش از آنک زربند و آفتاب میگريست که هر کس او را میدید از گریه او گریه در میآورد و دلش را و میسوخت و بدرستی که ملکه که در اطراف قرآن شپور مجاورد آفتاب در مصیبت او گریه می کنند که از گریه ایشان بگریه در میآید هر چه ملکه در هوا و در آسمان است و بتحقیق که چون روح مقدسش از بدن بار باره اتی بیرون رفت جهنم چنان آه سوزناکی در مصیبت او کشید که ردیک بود از شدت آن زمین متشق شود و شخضی که بیرون رفت روح پلید این زید لیسف الله از جسد نحس پس از شدت غیظ و خشم جهنم چنان نعره کشید که اگر خداوند امر بفرموده ملکه خزنة جهنم را که او را حبس کنند هر آینه می سوخت هر کس که بر روی زمین میبود و اگر خدا اذن میداد او را هر آینه باقی نمی ماند چیزی الا آنکه همه آنها را فرو می برد و لکن او از جانب خدا مأمور است بصبر و آرامی و بتحقیق که او چندین دفعه طیان و سرکشی کرد از پاسبانان خود از ملکه که از شدت خشم خواست که اعدا آنجناب را بسوزاند تا آنکه جبرئیل آمد و بک خود را بر او زده او را حبس کرد و ساکت شد و بدرستی که جهنم مقام بر آنظلوم گریه و نوحه میکند و سوزش خود را آمده میسازد برای کشندگان آنظلوم و اگر از برکت وجود حبیبهای الهی که بر روی زمین بودند و خواهند بود نیبوه هر آینه زمین بار باره میشد و سرگون میگردد بر اهلش و بسیار نخواستند زلزله او مگر در نزدیکی قیامت و هیچ جنسی محبوب تر نیست در نزد خداوند از آن جنم که بر آن بزرگوار گریه کند و هیچ گریه دوست تر نیست در نزد او از آن آنک که بر آنظلوم جاری گردد و نیست هیچ گریه کننده که گریه کند بر آنظلوم مگر آنکه باری کرده است قاطبة طاهره را بگریه خود و باری کرده است بیضر خدا را و انا کرده است حق ما اهل بیت را و هیچ بنده نیست که محبور گردد در قیامت مگر آنکه گریان است بجز از گریه کشندگان بر جدم خامس آل عبا که محبور میشوند بگریه شاد و روشن و مدام بانها بشارت میرسد که علامات سرور و بشارت در بره آنها هویداست و خلق در جزع و فرغند و ایشان ایستند و دیگران در محل حساب گرفتارند و ایشان در سایه عرش الهی با حضرت حسین مشغول صحبتند و غائب نیستند از بدی حساب هر چند بایشان میگویند که داخل بهشت شوید راضی نمی شوند و اختیار میکنند مجلس و محبت آنحضرت را و بدرستی که حورالعین رسولان میفرستند بجناب ایشان و پیغام میدهند که ما و غلمان محمد بن در جنت بسیار مشتاقیم بسوی ایشان سر بالا نمی کنند و بجناب آنها نظر نمی کنند از خوشحالیها و کرامتهای الهی که در مجلس خود مشاهده میکنند و بدرستی که دشمنان ایشان بعضی به یشایهای خود آویخته شده و در آتشند و بعضی دیگر در آتش فریاد میکنند و میگویند ای وای که نیست از برای ما شفاعت کشندگان و نیست از برای ما دوستی یا خویشی که شفاعت کند ما را و ایشان می بینند مکانهای خود را

در بهشت و حضرت میخورند که نمیتوانند یا بخاروند و بدست که ملکه از جانب حورین و خزینت داران
 که آنها را بکافران میآورد و اطهار می کنند زیادتی شوقشان را بایشان همه ایشان در جواب میگویند
 که ان شاء الله تعالی بعد از این خواهیم آمد و چون ملکه این جواب را میبرد و خبر میدهد ایشان را از
 کرامتهای که در آن مجلس دیده اند و قرب محبان را در خدمت الهی مظلومان ارواحنا فداء سرورشان زیاد
 میشود و شوقشان مضاعف میگردد پس چون شیعیان و محبان این مراتب عالی را به شنید بگویند حمد و ثنا
 خدا را سر است که رفع فرمود از ما حول فرغ و روز بزرگ را و جوع روز قیامت را و نجات داد ما را از آنچه
 می ترسیدیم پس میآورند از برایشان حیواناتی سواری و حله های نیکو می گذارند بر اسبهای نجیب پس
 ایشان سوار میشوند و لسانهای خود را با و از حلی محمد و شای الهی میکنند و مدام با حمد و صلوات بر محمد
 و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین میروند تا آنکه داخل منازل خود در جنت میگردند .

حدیث دوم در کتاب عوالم نقل کرده است از کتاب کامل الزیوره و سند روایت متنی بابی جبر میشود
 قل کنت عندی بعد الله واحداً قد خل علی ابی فقال له مرحباً ورضه الیه وقله وقال حفر الله من حفرکم
 وانشم من ورم وخذل الله من خذلکم ولسن الله من قلکم وکان الله لکم ولیاً وحافظاً وکامراً فند طالع
 بکا السأ وکا الاتیا والسد فین والشهدا وقله السأ . تم بکی وقال یا ابی صبر انا غفرت الی وادی
 الحسین االی مالا ما یسکک بما الی الیهم والیهم یا ابی صبر ان قاطعة لبک و تشیق و تر فرحم زفره لولا
 ان الحزنة یسمون بکاتها وقد استمدوا لک محبة ان یخرج منها حق او یشرک دخالها فحرق اهل الارض
 فیکفونها ما دامت البکة ویزجرونها و یوقفونها من ابوابها محافة علی اهل الارض فلا تسکن حتی یسکن
 صوت قاطعه وان البعائر نکاد ان تنقی فیدخل بعضها علی حی و ما بها فطره الا یما ملک موکل فاما سمع
 الموکل صوتها اطعها باجحة وحبس سمعها علی بعض محافة علی الدنیا ومن فیها ومن علی الارض فلا تزال
 الملكة مشفقین یشکون لکاتها و یذعنون الله و یضرعون الیه و یضرع اهل الارض ومن حوله و ترزع اصوات
 من الملكة بالندد پس الله محافة علی اهل الارض ولو ان موکات من اصواتهم یصل الی الارض لسمع اهل الارض
 وقلعت الجبال و زلزلت الارض باهلها قلت جلت قدک ان هذا الامر عظیم قال غیره اصل منه ما تمسمه قل
 یا ابی صبر اما تخشعان تکران فین بعد قاطعه فیکت سین قلها فافدت علی الشقیق و ما قدرت کلامی من البکا تم
 قام الی المصلی بدعوی خرجت من عنده علی تلك الحال فما اتفقت طعام و ما جائی النوم و أصبحت صائماً
 و جلاً حتی آتیه فلما رایتہ سکت سکت و حمدت الله حیث لم یزل فی غفوة

ابو صبر گوید در خدمت مولای خود حضرت صادق بودم که یکی از فرزندان اصحاب بر او وارد شد آنحضرت
 باو مرحبا گفت و او را در پیش خود شکستید و در آغوش مرحمت جوی داد و او را بوسید و فرمود خبر
 کرداد خدا کسی را که خوار گرداید شمار او اشتهای از آن کسی که شمارا مظلوم داشت و مخدول فرماید هر کسی
 که خذلان شمار او داشت و لغت کند خدا کسی را که بقتل رسانید شمار او و شمار احمیت ولی و ناصر و حافظ
 باشد . پس غنقی که طول کشید گریه زنان و گریه بیسمران و صد بیان و شهیدان و ملکه آسمان از برای شما
 پس آنحضرت خود گریست و فرمود که ای ابی صبر ما که نظر میکنم بولاد حضرت امام حسین سانی طریض

میشود مرا که از خود بخود میخوم بسبب آنصیبتانیکه رسیده است بیدر زور گوارایشان و بخود ایشان ای
 ابی صبر بدان بر منیکه هنوز قاطعه طاهره در مصیبت فرزند خود گریه و ناله میکند و از خروش ناله مظلومه
 جهنم زبانه میکند و اگر نبود ملکه مستحضرین جهنم هر آینه خوف آن بود که از آزار ناله آن مظلومه زبانه از
 جهنم بدو آید یا آنکه دود جهنم چنان طیان کند که هیچ اهل زمین بسوزند پس هر وقت صدای ناله قاطعه
 بر آید ملکه درهای جهنم مینهد و بهمارها اورا نگاه میدارند که اهل زمین را هلاک نگرداند . پس تا آنکه
 آن مظلومه ساکت نشود جهنم آرام نمیگیرد و در منیکه دریاها نزدیک است که بپره بپره شود و بر یکدیگر ریزند
 و هیچ قطره از آبیای آنها نیست مگر آنکه ملکی بر آن موکل است حسیکه تا آن ملک صدای ناله آن مظلومه را
 بشنود بیالهای خود فرو نشاند جوشش و طیان آنرا تا آنکه دریاها پر هم ریزند و دنیا و اهل دنیا را فری
 نکند پس علی الدوام ملکه خاشعند و از گریه آن محذره گریه میکنند و صداهای ملکه بلند میشود بتندی پس
 الهی بجهت خوف بر اهل زمین و اگر صدای یک ناله از ناله های ملکه با اهل زمین برسد هر آینه جیباً هلاک میشوند
 و کوه هزاره پاره میگردد و زمین و اهل آن تمام زلزله در آید ابو صبر گوید من عرض کردم فدای تو شوم
 عظیم حسی میشود فرمود عظیم از این آنست که نشنیده و برایت بیان کرده ام آنگاه فرمود یا ابی صبر آیا دوست
 نیکواری که بوده باشی از کسانی که پاری کنند و مساعدت نمایند قاطعه را ابو صبر گوید که چون من این کلام را
 از آنحضرت شنیدم بی اختیار شدم و افتد و گریسم که دیگر نتوانستم سخن بگویم پس آنجناب برخاست و
 روایت جانب محل نماز خود شد و مشغول شدند و من از خند منش بیرون شدم باحالی آشفته نه رغبت بخدائی
 میداشت نه مرا خواب میامد بامدادان سالم و ترسان بحضرت او شتافتم چون او را از گریه آرام دادم من
 هم آرام گرفتم و حد کردم خدا را بجهت آنکه نازل شد بر من عفو بی جز در غفلت از بزرگی این امر
 مؤلف گوید اگر چه مساعدت و همراهی بامدیغه گری که در این خبر مذکور است بزرگتر مساعدت و بالاتر
 فضیلت است و کمالات برای تخریس و ترغیب برگزیده و عزاداری بر آن بزرگوار و لکن ما تا این حدیث
 بیدار میکند شیعه را که تا زحمة اجر و مزد گریه کنند و عزاداری نمایند بلکه مقتضای احلاس و تشیع بایدی
 اختیار باشند و چگونه چنین نباشند و حال آنکه از فاضل طینت ایشان خلق شده اند چگونه خود داری کنند از
 گریه و ناله در این مصیبت عظمی که بر آقا بان دین وارد شده پس هر کس خواهد آمد از قریب و از بیابان خود را بان
 خاندان بداند حال خود را در دل سوژی و اشک ریژی بر آن بزرگوار بپند (۵)

حدیث سیم در کتاب عوالم از حضرت صادق روایت کرده است که قال لفیضی تجلسون و تعذون قال نعم جلت
 قدک قال ان تلك المجالس احبها فاجو امرایا فیضیل فرماده من احب الامرایا فیضیل من ذکرنا و ذکرنا و ذکرنا فخرج
 من عینیه مثل جناح الذباب غمره ذنوبه و لو کانت اکثر من زبد البحر فرمود حضرت صادق فیضیل شایعین
 بیکدیگر می نشینید و قتل حدیث میکنید فیضیل عرض میکرد بی فدای تو شوم آنحضرت فرمود من آن
 مجالس را دوست میدارم ایضیل زنده دارد امر مرا و خدا رحمت کند هر کس زنده دارد امر مرا ایضیل
 هر کس یاد میکند ما اهل بیت را یاد شوم در زود او پس بیرون آید از چشمهای او بقدر بل مگر میامرزد
 خداوند گاهان او را اگر چه زیاده از کف دریا باشد .

حدیث پنجم در تفسیر علی ایوبیم از آن جناب مروی است قال من ذکر ماؤده کرکامغه فخرج من عبته مع
مثل جناح موصوفه نعم الله له نوره ولو كانت مثل زبد البحر (۵)

في باب غرقه ذنوب ولواك مثل زبد البحر (•)

ديثهم عن الصادق لعن أبي ثواب الائمة قنا. مرعاهما نواب وى حقايقهم

بند دوم در کمال ازار است بند سه که درین بند متذکره است از ازار است

تقسیم:

مع کوبید حضرت صادق بن فرمود اسمع تو الزائل هر اقی آیا زایل فرماید: متفرق نمیشود و

ك

در بهشت و حضرت میخورند که نجاتند بآنجا روند و بدستی که ملکه از جانب حوربان و خزینه داران کرامتهای باقی اند بیخام می آورند و اظهار می کنند زیادتى شوقشان را بایشان همه ایشان در جواب میگویند که ای الله تعالی بعد از این خواهیم آمد و چون ملکه این جواب را می رساند و خبر میدهد ایشان را از کرامتهای که در آن مجلس دیده اند و قرب عجبان را در خدمت اقای مظلومان ارواح فاضله سرورشان زیاد میشود و شوقشان مضاعف میگردد پس چون شمعان و عجبان این مراتب عالی را به یمنند بگویند حمد و ثنا خدا را سزااست که رغب فرمود از ما مولود فرزند روز بزرگ را و جرع روز قیامت را و انجات داد ما را از آنجه می ترسیدیم پس میآورند از برایشان حیواناتی سواری و حله های نیکو می گذارند بر اسبهای نخبه پس ایشان سوار میشوند و لسانهای خود را با آواز حلی بحمد و ثنای الهی میکنند و مدام با حمد و صلوات بر محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین میروند تا آنکه داخل منازل خود در جنت میگردند .

حديث دوم در كتاب هوالم نقل کرده است از كتاب كامل الزياده وسند روايت متفق باني صبر ميشود
قال كنت عند ابي عبد الله واحدة فدخل عليه ابنه فقال له مرحباً وضمه اليه وقبله وقال طرفة من حتركم
وانتم ممن وترم وحذلقه من حذلقكم ولعن الله من قتلكم وكان الله لكم ولياً وحضاً وتامراً فند طالع
كنا الساء وبكا الاتيا والصدقين والشهداء ومثلكه الساء ثم بكى وقال يا ابا صبر انا ظننت اني ولدي
الحسين اني مالاً ما يحسك بما اتى الى ابيهم واليهم يا ابا صبر ان قاتله ثبكي ونسقي وزفر جهنم زفرة لولا
ان المزة يسمون بكاتها وقد استمدوا لك محافة ان يخرج منها حق او بشره فخطها فيعرف اهل الارض
بكيحونها ما دامت باكية وزجر ونها وبوقونها من ابوابها محافة على اهل الارض فلا تسكن حتى يسكن
صوت قاطعه وان البعائر تكاد ان تنفق فيدخل بعضها على بعض وما بها فطرة الا بها ملك موكل قد اسع
الموكل صوتها اطفاؤها باجحة وجبس بعضها على بعض محافة على الدنيا ومن فيها ومن على الارض فلا تزال
لذلك متنبين كقولها وكما يدعون الله وينضرعون اليه وينضرع اهل العرش ومن حوله وترفع اصوات
من ملكه فند على اهل الارض ولو ان صوتاً من اصواتهم يصل الى الارض لصق اهل الارض
وقطعت الجبال وزالت الارض باهلها قلت جعلت فداك ان هذا الامر عظيم قل غيره اعظم منه ما لم نسمه قال
يا ابا صبر انما نحب ان نكون فيم يد قاطعه فيكيت حين قالها فاقدرت على المتطق وما قدرت كلاً من البكا ثم
قام الى اصلي بدعو وخرجت من عده على تلك الحال فما انضمت بطعام وما جاني النوم واصبحت صائماً
وجلاً حتى ابته فلما رايته سحكن سكنت وحدث الله حيث لم ينزل في عضوة

ابوجبر گوید در خدمت مولای خود حضرت صادق بودم که یکی از فرزندان آنجناب بر او وارد شد آنحضرت باو مرجا گفت و او را پیش خود کشید و در آغوش مرحمت جای داد و او را بوسید و فرمود حضرت گردانده خدا کسی را که خوار گرداید شمار او اتمام از آنکس که شمار او مظلوم داشت و غنودل فرماید هر کس که خندان شمار او داشت و لغت کند خدا کسی را که بغل رساید شمار او و شمار همیشه ولی و ناصر و حافظ باشد . پس تحقیق که طول کشید گریه زنان و گریه بیسمران و صد یقان و شهیدان و ملکه آسمان از برای شما پس آنحضرت خود گریست و فرمود که ای اباجبر ما که نظر میکنم باین بولاد حضرت امام حسین حالتی علرض

میشود مرا که از خود بخود میفهمم بسبب آنصیبتا یک رسیده است بیدرزوگوارایان و بخود ایشان ای
اباصبر بدان بدرسنیک هنوز قاطعه طاهره در مصیبت فرزند خود گریه و ناله میکند و از خروش ناله مظلومه
جهنم زیاده میکند و اگر نمیبود مثلاً مستغنیین جهنم هر آینه خوف آن بود که از اثر آله آن مظلومه زیاده از
جهنم بدر آید یا آنکه دود جهنم چنان طبعان کند که جمیع اهل زمین بسوزند پس هر وقت صدای آله قاطعه
بر آید مثلاً درهای جهنم میبندند و بهمارها و اورانگاه میدارند که اهل زمین را هلاک مگرداند ، پس تا آنکه
آن مظلومه ساکت نشود جهنم آرام نمیگیرد و بدرسنیک دریاها نزدیک است که باره باره شود و بر یکدیگر ریزند
و هیچ قطره از آبیای آنها نیست مگر آنکه ملکی بر آن موکل است حصه نا آن ملک صدای آله آن مظلومه را
بشنود بیا لهای خود فرو نشاند جوشش و طبعان آنها تا آنکه دریاها پر هم ریزند و دنیا و اهل دنیا را غرق
نکند پس علی الدوام مثلاً خاقند و از گریه آن خنجره گریه میکند و صداهای مثلاً بلند میشود بتقد پس
الهی بجهت خوف بر اهل زمین و اگر صدای يك ناله از ناله های مثلاً باهل زمین رسد هر آینه جمیعاً هلاک میشوند
و کوه ها پاره پاره میگردد و زمین و اهل آن غام ریزانه در آیند ابو صبر گوید من عرض کردم فدای تو شوم
علیم خطی میفهمم فرمود عظیمتر از این آنست که نینده و رایت بیان نکردم آنگاه فرمود بابا صبر آیا دوست
نبداری که بوده باشی از کسانی که یاری کنند و مساعدت نمایند قاطعه را ابو صبر گوید که چون من این کلام را
از آنحضرت شنیدم بی اعتبار شدم و ائمه در گریسم که دیگر نتوانستم سخن بگویم پس آنجناب برخاست و
روانه جانب محل نماز خود شد و مشغول ماند و من از خند متش پیروان شدم باحالی آشفته نه رغبت غنائی
میداشت و نه مراقب خواب میامد بامدادان سالم و ترسان بحضرت او شتافتم چون او را از گریه آرام دیدم من
هم آرام گرفتم و حمد کردم خدا را بجهت آنکه نازل نند بر من عفو بیعی در غفلت از زرگی این امر
مؤلف گوید اگر چه مساعدت و عمرای بسدیینه گیری که در این خبر مذکور است بزرگ تر مساعدت و بلا تر
فضیلتی است و کفایت است برای تحریر و ترغیب برگریه و عزاداری بر آن بزرگوار و لکن ما این حدیث
بیدار میکند شیعه را که مازجه اجرو مژده گریه کنند و عزاداری نمایند بلکه مقتضای اخلاص و تسبیح یابدی
اعتبار باشند و چگونه چنین نباشند و حال آنکه از فضل طینت ایشان خلق شده اند چگونه خود داری کنند از
گریه و آنکه در این مصیبت عطی که بر آقایان دین وارد شده پس هر کس خواهاند از فرب و ارتباط خود در این
خاندان بناد حال خود را در دلسوزی و انگیزری بر آن بزرگوار بپند (۵)

حدیث سیم • در کتاب عوالم از حضرت صادق روایت کرده است اقبال فضیل تجلسون و تعذثون قال نعم جبلت فداث قال ان تلك المجالس اجها فاجبو امرنا بفضیل فرماد که من اجبا امرنا بفضیل من ذکرنا و ذکرنا بعد فخرج من عنیه مثل جناح الذیاب غرأه ذوبه ولو كانت اکثر من زبد البحر فرمود حضرت صادق بفضیل شایعین بیکدیگر می نیفید و قتل حدیث میکنید فضیل عرض کرد بی فدای تو شوم آنحضرت فرمود من آن مجالس را دوست میدارم ای فضیل زنده دارید امر ما را و خدا و رحمت کند هر کس زنده دارد امر ما را ای فضیل هر کس یاد کند ما اهل بیت را یاد شوم در نزد او پس پروان آمد از چشمهای او بعد وی مگر میامزد خداوند گاهان او را اگر چه زیاده از کف دریا باشد •

حدیث چهارم • فرمود حضرت صادق (ع) : «مَنْ دَخَلَ بَيْتَهُ فَنَظَرَ إِلَى عِيَالِهِ وَلَوْ مِثْلَ جَنَاحِ الدَّيْبَانِ خَرَّاقَةٍ لَهُ دَوْبُهُ وَلَوْ قَاتَ مِثْلَ رِبِّهِ الْحَرِّ هَرَّ كَيْسُ مِصْرَتِهِ مَا رَأَى بَنُو دِيَسَ جَنَاحَيْهِ اِنَّكَ بِحُكْمِكَ اَكْرَجُهُ بِعَدْوَالٍ مَكِّيٍّ يَمْنَعُ خَدَاوَنَدَ مَنَاحِلِ كَاهِنَانِ اَوْ رَأَى اَمْرًا مِثْلَ حُكْمِ دِيَا بُوَدٍ •

حدیث پنجم در تفسیر علی ابرهیم از آن جناب مروی است که قالو ذکر ناعنه . فخرج من عبده مع
نیل حاج موصی غمر الله ثوبه ولو كانت مثل زحالب البحر (۵)

حدیث ششم در امالی طوسی مسند ابن ابی عمیرہ کوئی میرسد میگوید سمعت جعفر بن محمد بقول من دعت عبیدہ
فبما دعت لم یکن الا اوحی قصاص او عرس انتہک لسا اولاد من نیما بواہ اقاہما فی الحجة حقبا •
میرمید ہر کس فطرۃ شکر از جنس برود در عتہ خونیکہ ارما ریخ شدہ است یا حق کہ از ماکتہ باشد یا
مرضی کہ ارما یا لریختن شبیل ماہنک شدہ باشد خداوند تعالی اورا در جنان جاویدان جای میدہد
حدیث ہفتم در کامل از بارہ صد حصیل میرسد قال ابو عبد اللہ من د صکرنا عہدہ فضاہت جہاد و او مثل حاج
الہ الہ غفرانہ دعوہ و نوکات مندرید البحر (۵۰)

حدیث ہشتم در معنی رکعت اربعہ روایت یکند عند عیسیٰ بن فضال میرسد عن الصادق علیہ السلام قدام
دکرتا عدد حضرت عباس (ع) و حضرت علی (ع) (۵)

حدیث هشتم عمر صادق علیه السلام فی جواب الامامة فیما یرید انوار و در حاشیة حدود مگر
 کریمه در مصیبت ما حدیث که نواب را حدیثی و اداره نیست و در حق سبحان عبارت نقل کرده اند
 لکل سر نواب الامامة فیما یرید انوار معنی این است که هر عادی که سر باشد آخری بیشتر و از جهت
 سرش نواب خاص دارد و لکن هر چه زیاد باشد محدود است مگر کریمه در مصیبت ما اعلی است که اگر چه
 از عبادان سر به است چون منی و حر و غیره است و کریمه کسده خود میداند رای که وجه گریاست
 این عادت سر می افشاید دارد از سایر عادات سر به بایکه نواب محدودی ندارد و جز خدا اندازه
 آن نواب حکمی دهد •

[illegible]

قطرة من دموعه سقطت في جهنم لاطمت حرها حتى لا يوجد لها حر وان انوح قلبه لنا ليرج يوم يرانا عذوبته
فرحة لا زال تلك المرحلة في قلبه حتى يرد عليها الخوس وان الكونز ليرج بجبا اذا اورد عليه حتى انه ليدفعه
من شروب الطعام ما لا يشتهي ان يصر عنه يامسح من شرب من شربة طمأ حد هابدا ولم يشق جد هابدا وهو
في برد الكافور وريح المسك وطعم الرخميل احلى من العسل والبن من الزبد واصل من الدمع وارك من الصبر
يخرج من نسيم وغرماها الحان تجرى على رضراض الالوان الهرة والياقوت فيه من القدحان استكز من
عدد محجوم السبا يوجد ربحه من صبرة الثم عام قدحاه من الذهب والفضة والحواس يوح في وجه اشارات
منه كل منعة حتى يقول اشارت به ليتي تركت ههنا لاصي ههنا بدلا ولاغته نحو بلا اما لك يا كروبي
عن زوى عنه وما عين بصكت لنا الاضمت بالطر الى الكونز وسفت منه من احا وان اشارت به ليعطي
من اللذة والطمع والشهوة له كثر ما يعطاه من هودونه وجبا وان عن الكونز امير المؤمنين ولى يده عصا
من عوسج يحطم بها اعداها فيقول الرجل صم ان اشهدا شهادتين فيقول اطلق الى املك فلان فاستل ان يسمع
لكن فيقول بئر منى املى الذي ذكره فيقول ارجع ورائك هل لى صكت نولاه وقد منه على الحق
فاستله اذ كان عند جبر الخلق ان يسمع لك فان جبر الخلق حقيق اذ لا ردة اذا سمع فيقول لى اهدت عطشا
فيقول واذكاته طسا واذكاته عطسا قلت صلت فذلك وكيف بصدر عن ادو من الخوس ولم يقدر
عليه غيره قال ورع عن اشيا فيجده وكيف عن شمتا اذا ذكرنا ولى اشيا اعترى عليها غيره وليس ذلك
حس ولا الهوى من لسا ولكن ذلك شدة اخناده في عبادته وتذنيه وما قد شغل به عنه عن ذكر الناس
فما فيه فائق ودية نصب واتباع اهل الصب وولاية صابين وتقدمه لها على كل احد .

سمع گوید حضرت صادق عی فرمود ایسمع نوار هل عراقی آیا ربادت فر حبیب مشرف نیشوی عرس
کردم و صرف نمی شوم چرا که من ارشاد اهل بصره و در دما جی اردوستان خلیفه هستم
و دشمنان ما بزرگوارند اقبال صاود دشمنان امیر انوم می این بنیم که در رد پسرهای سلیمان سخن
جی کسد و من بدین صفت شاخت شوم و کید و کینه من در خاطر ایشان اموخته گردد فرمود ای
سمع باد بخیری آن شما و مصیبتی که بر آنجا رسیده است عرس کرده چرا بدیدارید بی رسول الله
فرمود که با در آنجا عرس و فرغ میکنی گوید عرس کردم بی والله گریه می کنم بجهت آنچه بخاطر می
گذرانم و در حال مینومد که هل و عیال من از آن گریه و زاری را من مشاهده میکند وجود ارحمه
مع میکم تا آنکه تار کسکی از عیال من ظاهر میشود فرمود حدار حمت کد شک چشمتور بسیم م.
و در شمار اهل حر می روی ما و ز آتیا که شد میشود در شادی ما و محروم میشود در حرمت ما و جب
میگردد هنگام خوف ما و این می باشد که حمت ما این بنیم آگاهش رود نشد بدی رکی هنگام
مرگ پدر را و اگر این باش که صفت میکند صفت موت در حق و ظاهر بشارت و خوشحالی
کشد در روی تو که دیده ای نوروش شود آگاه ملک موت ز تو را در مهربان و فرزند شفیق گردد
سمع گوید ما که این صفت مرمود گریست من مگر گریستن فرمود حدار که زوی و فصلت
عس فرموده ما از حق خود و صایب و محصور فرموده عیبت از حمت ایسمع بدر می که آتیا و زمی گریه

میکنند از آروز که گشته شده است امیر المؤمنین بحجه ترحم بر ما اهل بیت و گریه مشک بر ما از آسان
وزمین افزون است و ملائکه هنوز خود را از گریه صاف نداشته اند و قارخ نگریده اند از روزی که ما اهل بیت
گشته شدیم و گریه نکرده است احدی بحجه ترحم بر ما و بحجه آتشیها و آفتیها که با اهل بیت رسیده است
مگر آنکه خداوند بر آن گریه گشته رحمت فرمود است پیش از آنکه بیرون آید از آنکه از چشمهای او و همانکه
جاری شود بر صورت او اگر قطره از آنکه چشم او بچشم مرا آید خاموش میگردد حرارت آن را
بخوبی دیگر باقی نماند در آن حرارتی اصلا و بدرستی که کبک قلب او بدر آید بحجه شنیدن آتشیها و ملائکه که با
رسیده مرآت در روز مرگ که مارا دچار میکند ادر آن سرقتی و فرسی نماید و مقام قلب او در فرح و سرور
باشد تا آنوقتیکه وارد شود بر ما زده حوض کوز و بدرستی که کوز شاه میشود پرورد دوست ما حتی آنکه
می چنان دوست ما را اقسام طعامهای لذیذ بحدی که دوست میدارد که از آنجا هرگز دور نشود ای مسیح
هر کس بیاشامد یک جرعه از حوض کوز دیگر هرگز تشنه نشود و مایل نگردد و آب حوض کوز درختی
کافور است و در بوی مشک است و در طعم زنجبیل است و از غسل شیرین تر و از مسکه زعفران از آنکه چشم
مسافر و از غبار پاکیزه تر است بیرون می آید از چشمه نسیم جاری میشود از نهرهای جنت و سیلان میکند
بر سنگ پلرها که همگی سرور آید و با قوتش از افزون از شمار شماره گان آسمان قدسها در اطراف او چیده
شده که وایحه آوازه را رساله را به توان یافت و آن قدسها از طلا و نقره و انواع جواهرات است و راننده آن
نام قشعه بر میزند بر روی شارب آن طوریکه شارب آن گوشت کش مراد است باز میداشند و بجای می گذاشتند
هرگز حلق نمیکردم از برای این منتهی حلی و در طر را به میدادم من و نحوئی آنکه فرمودی مسیح ما نو
از آنکه سیراب شوی از کوز و هیچ چشمی نیست که گریه کند از برای ما اهل بیت مگر آنکه متمم میشود به
طر کردن بخوض کوز و آب داده میشود از آن و بهره دوستان ما از کوز با دانه عبت ایشان است هر که مارا
عبت افزون است بهره او افزون خواهد بود و بر سر حوض کوز ایستاده است امیر المؤمنین و در دست آنجناب
است عصائی از جویب موسی که دور می فرماید از سر آن حوض دشمنان ملاحظه فرماید از دشمنان ملکی که
بالعیر المؤمنین من کلمه شهادتین بر زبان راند امام میفرماید بزد فلان حکه او را اطم خود دانستی برو تا و را
شاعت کند او در جواب گوید که امام من از من بیزار است آن جناب فرماید آن کسیکه او را دوست میداشتی
و رحمة خلق او را مقدم و بهتر میداشتی بگو تا و را شاعت کند چه هر کس که بهتر از همه خلق است سزاوار است
که شاعت آورد نشود پس گوید از تشکی حلال میشود آن جناب فرماید خداوند تشکی تو را زیاد کند
چون سخن بد بخار سید مسیح عرض کرد جان من فدای تو باد این شخص را این فضیلت از کجا آمد که نزدیک حوض
برسد و امکان مؤالفا باشد آنکه دیگران این بهره ندارند فرمود این مرد را رنگ آب فیضه اجنبی می چست
و صب و شتم مارا روا نمیداشت و آنچه دیگران می پروا میکردند او بر امن نمیداشت لکن نماز دوستی ما این
نسب موافق بود و دو نفر از کشتگان را بر مقام خلق مقدم میداشت

حدیث یازدهم در کامل الزیارة روایت کرده است سندش از هرون مکتوف میرسد قل قال ابو عبد الله فی حدیث

طویل

طویل و من ذکر الحسین منتهی فخرج من جنبه من الموضع مقدار جناح ذیاب کل نواهی علی الله عز وجل و لم یرض
له من الخلفه صاد فی آل محمد میفرماید کسیکه مصیبتی حضرت حسین در زده او کرد شود و باید از ذیل مکر از
جنت او آنکه بیرون آید واجب میشود توبه او بر حضرت اله و غیر از بشت برای او راضی نشود

(حدیث دوازدهم) عن ابی حمزه عن ابی عبد الله قال سمعت یقول ان البکاء والخزع مکروه لم یجد فی کل
ما جزع مطلقا البکاء علی الحسین بن علی قاله فی ما حور

(حدیث سیزدهم) عن معویه بن وهب عن ابی عبد الله قال کل الجزع والبکاء مکروه سوی الجزع
والبکاء علی الحسین

(حدیث چهاردهم) عن محمد بن مسلم قال سمعت ابی عبد الله یقول ان الحسین بن علی عند ربه عز وجل
بنظر الی مصحکوه و من حمله من الشهداء و بنظر الی زواره و هو اعرف بهم و یسألهم و اسألهم و یسألهم و یسألهم
و بدرجته و منزلته و عتقه عز وجل من احکم بولده و آله لیری من یسئله فیسئله و یسأل آله علیه
السلام ان یسئروا له الخیر . میفرماید حسین بن علی در حضرت پروردگار جل و علا بکران است
لشکرگاه خود را و آنها که در رکاب او سعادت شهادت یافته اند و نگاه میکند زایران خود را و داناتر است
ایشان و اسامی ایشان و اسامی پدران ایشان و منزلت و مقامشان در نزد خداوند متعال از شما هر یک فرزندان
خود و بدرستی که آن بزرگوار می بیند کسی را که میگردد در مصیبت او پس انتظار میکند از برای او
و سؤال می کند از پدران خود تا از بهر او انتظار میکنند

(حدیث یازدهم) سند عبده بن بکر منتهی میشود قل حججتم علی عبد الله فی حدیث طویل
قلت یابن رسول الله لو بینتی قبر الحسین بن علی حل کان یصاب فی قبره شیء قل یابن بکرم ما علمت ما تلتک
ان الحسین بن علی مع ایه و امه و اخیه فی منزل رسول الله و مع یرزقون و یحییون و آله لمن بین العرشین ملق
به یقول یارب انجز لی ما وعدت و آله یسئروا لی زواره فهو اعرف بهم و یسألهم و اسألهم و یسألهم من
احدم بولده و آله لیسئروا لی من یسئله فیسئله و یسأل ان آله الا تستأله و یقول ایها الباک لو علمت ما
اعد الله لك لفرحت احکما حزنت و آله لیسئروا لی من کل ذنب و خطیئة . گوید در خدمت حضرت
صادق بحجج مشرف شدم عرض کردم یابن رسول الله هرگاه نبش میکنند قبر حسین را آیا آسایه میکنند
بجیزی در قبر مقدسش فرمود ای پسر بکرم چه بسیار بزرگ است مسئلت تو بدرستی که حسین بن علی
باید و ملایر و برادرش در منزل رسول خدا صاحبند و یان بزرگوار متعبد و بدرستی که آنجناب از جانب
بین عرض خدا را فرو گرفته عرض میکنند ای پروردگار من و فاکن بآنچه مرا وعده فرموده و نگاه
میکند بسوی زایران خود و داناتر است ایشان و اسامی ایشان و نامهای پدرانشان و آنچه در بارهای
ایشان است از هر یک از ایشان فرزندان خود و بدرستی که آن بزرگوار نظر میکند کسی را که بر او میگردد
و انتظار میکند از برای او و سؤال میکند از پدران خود تا از بهر او انتظار کند و میفرماید ای گریه
کننده اگر میدانستی آنچه را که خداوند از برای تو آماده فرموده هایت نادمان می شدی پیشتر از آنچه
حزون گشته

منزل

(مؤلف گوید) از این حدیث شریف دو مطلب ظاهر میشود یکی آنکه تنم نفوس مقدسه اهل بیت
صحت و طهارت در عالم برزخ با ابدان اسلیه دنیویه است و ارواح مقدسه ایشان متعلق است بهمان ابدان
اولیه و اخبار دیگر هم ظهور در این معنی دارد . از جمله روایات شده است قال انسی حیاتی خبر لکم
و معنی خبر لکم قوا یا رسول الله و حکایتی که آن الله تعالی بقول و ما کان الله یعینهم و انت
فیه . و اما ما فرقی ایام کان اعمالکم برض علی کل یوم فاکان من عمل حسن استزدت الله لکم و ما
کان من عمل قبیح استعز الله لکم قوا و لقد رمت یا رسول الله بنون صرت رعیاً فقال کلاً ان الله حرم
لخو من علی الارض ان یطم منها شیاً . و فی آروایه سئل الحسین بن علی بعد مضمی امیر المؤمنین فقال
لا صحابه اتعرفون امیر المؤمنین علیاً اذا راؤوه قوا انهم قال قرضوا هذه التری فرفضوه فقام بهم لا یشکروه
فقال لهم علی انه لا یجوز من ملک من اهل بیت و سقی من فی مناهج علیکم . و فی آروایه عن
جابر بعد نقل الحدیث عن النبی فی احیاء الله الرجل یبدأ بطایفه من بنی اسرائیل و لقد رأیت و حق رسول الله
الحسن بن علی بن ابیطالب افضل و اعجب منها و من الحسین بن علی اعجب منها . اما ما هی من الحسن
فهو انه لما وضع علیه من الصحابه ما وقع و الجاه ذلك الی مصالحة معاویه فصالحه و اشدت ذلك علی خواص الصحابه
فصکنت احدی من جنته فذکر فقال لی جابر لا تمضی و صدق رسول الله فی قوله ابی حنیفه و ان الله تعالی
صلح ما بین هاتین صلیتین من المسلمین فکانه لم ینفد ذلك صدری قلت لعل هذا شیء یشکرونه و لا یشکرونه
هذا هو الصلح مع معاویه فان هذا خلاص المؤمنین و اولادهم فوضع ید علی صدری و قال شکست و فاکت
و قال تحب ان تستشهد رسول الله الان حتی اتسع منه فحسبت من قوله اذ سمعت هذا و اذ الارض من تحت
ارحلتا قد انشقت و اذا رسول الله و علی و حمزه و جعفر سلام الله علیهم قد خرجوا من ارضهم فخرجت فرعاً مذخوراً
فقال الحسن یا رسول الله هذا جابر و قد عذنی بما قد علمت فقال لی جابر انک لا تكون مؤمناً حتی تحسبون
لا یتحکم مسلماً و لا تكون برأیک علیهم معترضاً سلماً لابی الحسن ما فصل فان الحق معه انه دفع من حیثات
المسلمین الاسلام بما فصل و ما کان ما فصله الا عن امر الله و امری فقلت قد سلطت یا رسول الله ثم ارفع
فی المأواه و حمزه و جعفر و علی فازلت انظر حتی اضحی لهم بها و دخلوها ثم لبسوا الثیاب الی سبع سموات
بقصدیهم محمد . قال جابر لما عزم الحسین بن علی علی الخروج الی العراق اینه فقلت له انت ولد رسول الله
واحد سبطه لا اری الا انک تصالح کما صالح اخوتک فانه کان موثقاً و شیعاً فقال جابر قد فعل ذلك انی
یا رسول الله و امر رسول الله و اما افضل یا رسول الله و امر رسول الله ان تستشهد رسول الله و امی الحسن بذلك الان
ثم طرقت هذا الثیاب قد اضحی لها و اذا رسول الله و علی و الحسن و حمزه و جعفر و زید حتی استفروا علی
الارض فرعاً مذخوراً . فقال لی رسول الله یا جابر انک فی امر الحسن قبل الحسین لا تكون مؤمناً
حتى تكون لانک مسلماً و لا تكون معترضاً اری ان زید منصف معاویه و منصف ابی الحسن و منصف الحسین
و منصف برید فانه قلت لی یا رسول الله فضر برجله الارض و انشقت و طهر بجمعه و خلق ثم طهرت ارض
و انشقت هكذا حتی انشقت سبع ارضین و انطلقت سبعه البحر و رأیت من تحت ذلك کله و قد قدرت علی سلسلة الولید بن
معبده و ابی جهل و معاویه و زید و قرن بهم مرده للشیاطین فهم اشد اهل النار عذاباً ثم قال ارفع فرقت هذا

ابواب السماء مفتحة واذا الجنة بأعلاها ثم صعد رسول الله من معه الى السماء فلما صار في الهواء صاح بالحسين يا بني الحق فخلعه الحسين و صعد حتى رأيتهم دخلوا الجنة من أعلاها ثم نزل الى رسول الله وقبض على يد الحسين وقال يا جابر هذا ولدي معي ما هو هنا فسلم امره. ولا تفك فتمسكون مؤمنين (٥)

و در اخبار گفته تصریح کرده اند اینکه میت از حمایت نیست از جمله خبری که گذشت فرمود نموده است
چونکه مجرد از ما و ظاهر این منبع اخبار اختصاص این امر است بایشان و آن در صورتی است که مقصود باین
دنیوی است و الا جمیع مؤمنین بلکه همه مردود حیوة در عالم برزخ دارند و همان این مخصوص بایشان باشد
و کلام در باین برزخیه سایر خلق در محل دیگر بیاید دوم این خبر شریف موافق بعضی اخبار دلالت میکند
بر بودن ایشان در برزخ در آسمانها و در نزد عرض شاه - شیخ مفید در - گوید در احادیث وارد شده است
که ارواح انبیاء و ائمه را باین نهای ایشان آسمان می برند و شمع ایشان در بدن اصل است و این مخصوص
ایشان است انشی و لیکن ظاهر اخباری بسیار و فقرات زیارات و امیه زنت این است که احدی و احدی
مطهره ایشان در قبور منوره میباشد حضرت صادق فرمود ان ائمه حرم عظام علی الارض و لحوما علی الدجیان
بنام منها - و خبر نبوی که در اول قتل کردیم هم دلالت ظاهر دارد بر مدتی و ممکن است
حل اخبار مخالف را براهه جاست همه موافق فاضل (۵)

(حدیث شانزدهم) عن معاوية بن وهب عن أنساق عليه السلام في حديث أنه قال لبيح ابن
أنس عن قبر جدي المظلوم الحسين قال أتى القريب منه قال حكيك ابناك له قال أتى لأبيه وأكبره قال ذلك
دم طلب الله تعالى به ثم قال كل الجزع والبكا مكروه ما خلا الجزع والبكا للنزل الحسين (٥)

(حدیث هجدهم) عن المتخب روى عن الصادق انه كان اما حل حلال عاشورا افتد حظه و عسم كانه
 على مصائب جدما الحسين والناس را تون عليهم من كل جانب و مكان جز و نجبا الحسين و بنو حوزمه على مصائب الحسين فاذا
 فرغوا من البكاء يقول لهم ايها الناس اعلموا ان الحسين حى عندى يرزق من حيث يشاء و هو دائما ينظر الى
 موضع مصركه و مصرعه و من حل فيه من النعماء و ينظر الى زواره و الباسكين عليه و القبين الزا على هو
 اعرف به و باسائه و اميا آئنه و بدرجانه و منازلهم فى الجنة و انه ليرى من يبكى عليه فينظر له و يشل
 حده و ياد و معه و الله ان ينسروا الباسكين على مصائبه و اتقبن عزاه و يقول لو يعلم زارى و الباكي على
 ما له من الاجر عند الله تعالى لكان قرحه اسكتر من جزعه و ان ذيرى و الباكي على لينقلب الى اهله مسرورا
 و ما يقوم من محله الا و ما عليه ذنب و صار كيوم و لله امه . هانكه ماه هرم ميشد حزن آغشاي
 شديد مى گشت و گريه آن روزگار بر مصيبتهاى جد مملوش حضرت حسين عليم مى شد مردم از هر
 طرف مى آمدند خدمت آغشاي عزري مى گشتند او را و با او هم ناله مى گشتند در مصيبت حسين و هانكه
 فارغ مى شدند از گريه مى فرمود بايشان آگاه باشيد جدم حسين زنده است و در در حضرت پروردگار
 متمم است از آغشا كه خدا خواهد و همیشه مكران است لشكرگاه خود و مصرع خود را و كسايكه
 در ركابش جفيض شهادت رسیده اند و نظرى مى كنند بسوى زياران و گريه كنندگان و عزاداران
 خود را و داناز است بايشان و اميا ايشان و باساي بدرجايشان و بدرجات و منازل آنها در بهشت و بدرستيكه

می بیند هر کسی را که گریه میکند بر او پس استغفار میفرماید از برای او و سؤال میکند چه و پدر و مادر و برادر خود را که هم استغفار نمایند برای گریه کنندگان و هزارادارش و فرماید اگر مرا به زانو من و گریه کنند بر مصیبت من بداند آن اجر هائیکه خدا برای او قرار داده هر آینه شادمانش افزون از حزنش باشد و بدینکه زیارت کنند و گریه کنند بر من برگردد بسوی اهلش در حالیکه سرور باشد و بر نگیرد از مجلس خود مگر آنکه از گشایش بلی نماند باشد و بر آنحال شود و سکه از مادر توله گشت (۵)

حدیث هجدهم عن الصادق فی خبر قال رحمه الله شیعتا أنهم اوفوا فینا ولم تؤذ فیهم • شیعتا ما قد خلقوا من فضل طیننا وعبنا بما ولایتنا رضواناً • ورضیانیه شیعة حبیبهم مصابنا وحبیبهم اوصابنا وحبیبهم حزننا وحبیبهم سرورنا و نحن ایضاً شأنا لم نألفهم وخلقنا الی احوالهم فهم معنا لا یخافوننا ولا یقارونهم لأن مرجع البید الی سیدهم و موته الی مولاه فهم یجرون من علاننا و یجرون یمدح من والانا و یباعدون من اذانا • اللهم احی شیعتا فی دولتنا و اقمهم فی ملکنا و ملکنا • اللهم ان شیعتا ما و مصابین الینا فن ذکرمصابنا وکی لا یجنا استعجیلة ان یمتد به بالار • فرماید خداوند رحمت کند شیعیان ما را که در راه ما به اذیت افتاده اند و ما را با طراپشان اذیت نکشیده ایم • شیعه ما از ما میباید و تحقیق که خلق شده اند از قسطنطین ما و سرشته شده اند بآب ولایت ما ایشان را ضعیف شده اند با ملت ما از برای خود و ما را از هر شیعه بودن ایشان از برای ما نیست • میسرمد مصاب ما و سیه و گریه در میاورد ایشان را خوشی های ما عززون میگرداند ایشان را حزن ما و سرور میگرداند ایشان را سرور و خوشحالی ما • و ما اهل بیت نیز ما را میباید در امان ایشان و مطلع میباشیم بر احوال ایشان • پس ایشان ما را اهل بیت و از ما مفارقت نمیکند و ما نیز با ایشان در امان حدائی نمی جویم • ارحمه الله آنکه بازگشت بنده بسوی آقای اوست و محل اعتماد و تکیه گاه مولای اوست • ایشان دوری میکنند از هر کسی که دشمن ماست و آشکارا مدح می کنند هر کسی را که دوست ماست • دوری میکنند از هر کسی که دشمن ماست • خدا را زنده گردان شیعیان ما را در زمان دولت ما و باقی دار ایشان را در ملک و ملک ما • خداوند ما را درستی که شیعیان ما منسوبند ما و منصفند به پس هر کسی که ما را آورد مصاب ما و گریه کند بحجت خاطر ما حیا میکند خداوند مثال اینکه عذاب کند او را بآتش غضب خود •

حدیث نوزدهم عن المنتخب عن معویة بن وهب گوید روز عاشورا وارد شدیم بر حضرت صادق آنحضرت را یافتیم در سجده بود و میگرفت گوش فرا داشتیم شیعهم که در سجده می فرمود • اللهم یا من حسن الکرامة و حسن الوصیة و وعدنا الشفاعة واعطانا علم المنی و ما فی وجعل القسمة من الناس تهوی الینا عنقریب و لا حوائی و لا واران الحسین الذین اتقوا اموالهم و اشخصوا بآلهم رقیة فیرزنا و رجاء لما عندک فی ملکنا و سروراً اذ حلوه علی نیک صلواتک علی وآله واجابة نعم لامرنا و غیظاً اذ حلوه علی عدونا ارادوا بذلك و ضاک فکناهم عنابر نسوان و اکلام بلبل و النهار و اختلف علی اهلهم و اولادهم الذین خلقوا باحسن الخلق و احبهم و اکفهم شرکاً جبار عتید و شرکاً ضعیف من خلقک او شدد و شرکاً شیاطین

الحسین و الانس و اعظمهم افضل ما تلوانک فی غربتهم عن اوطانهم و ما آرونا به علی ابائهم و اجدانهم و اقرانهم • اللهم ان اعدائنا ما بواعلهم حزوجهم فم یمنهم ذلك عن الشحوص الینا خلافتهم علی من خالفنا طرحة تلك الوجوه التي قد غیرتها الشمس و ارحم تلك الحسود التي تلت علی حفرة ابی عبادة و ارحم علی تلك الاعین التي جرت دموعها رحمة لنا و ارحم تلك القلوب التي حزنت و احترقت لنا و ارحم الصرخة التي كانت لنا • اللهم انی استودعک تلك الانس و تلك الاهدان حق توفیقهم علی الخوض یوم المطنس فاقال و هو ساجد ید عوا الله بهذا الدعاء فلما انصرف قلت حلت فداک لوان هذا الذی سمعت منک کان لمن لا یعرف الله لعلنا ان النار لم تعلم منه شیاً • والله لقد ثبتت انی قد کنت زوراً و لم اصح فقال لی ما فیک منک منه قال الذی ینمک من زیارتهم ثم قال یا معویة لم تدع ذلك قلت لا ادری ان الامر ینزل علی کله قال یا معویة من یدعوا زواره فی السأ اکثر من یدعولهم فی الارض یا معویة لادعه فی ترکه رای من الحسرة ما یخین ان فیه کان عده • اما نحب ان یری الله شعصک و سوادک فیمن یدعوله رسول الله صلی الله علیه وآله و علی و ذلهم و الاثم علیه جیب السلام • اما نحب ان تكون من یبذل بالهجرة فامضی و یضربه ذنوب سبعین سنة • اما نحب ان تكون غداً من یضامه ثلاثه • اما نحب ان تكون غداً فیمن یخرج و لیس علیه ذنب فینج • اما نحب ان تكون غداً یضامه رسول الله صلی الله علیه وآله الحديث • پروردگارا ای کسیکه برگردی ما اهل بیت را بکرامت و وعده دادی ما را بشعاعت و در مقام ارادای رسالت را و گردانیدی ما را و زنده آید و امه ساله را در حق فرمودی و محسوس داشتی ما را بوضایت و عطا کردی ما را ما کان و ما یكون را و دلای مرد مرا بما بایل فرمودی پروردگارا یا مرزما و برادران مرا و زیارت کنندگان ابی عباده الحسین را آنکه اموال خود را در جنت ما بذل نموده و تنهای خود را در راه ما زحمت افکنند برای نیکی ما و امید توایان که میافرموده و خوشحال گردن بپیغمبر تو و اجابت نمودن امر ما و بخشش انداختن دشمنان ما و این همه را در طلب رضوان تو کردند ای پروردگار من جای ده ایشان را در رضوان خود و محافظت فرما ایشان را در شب و روز و جانشین باش در خانواده ایشان نیکوتر جانشینی و کمالت کن ایشان را از شر هر شکاری و شر هر قوی و ضعیف و از سر دشمنان من و انس و عطا کن ایشان را زیاده از آنچه آرزو کرده اند از ما • آن بزرگوار و معارف از اهل و اوطان و غرث از عیال و فرزندان و برگردن ما را بر فرزندان و خویشان خود ای پروردگار من دشمنان ما عیب شمرند و شتم کردند خروح ایشان • در طلب ما و ایشان سخن انجاست و او فیه نهاده و از طلب ما بجزنه ایستادند و با آنها از راه محالقت برآمدند • ای خداوند من رحمت کن آن صورتیانی را که آفتاب تغییر داده است در راه زیارت ابی عباده الحسین و رحمت فرما بر آن رو بانی که از روی احلاس از طرف راست و از طرف چپ مایده میشود بر قبر ابی عباده و رحمت فرما چشمه آب را که جاری شده است استگهی آنها بحجه ترحم بر ما اهل بیت و رحمت فرما آن دلها را که محزون و غمناک شده است بحجه خاطر ما اهل بیت و جراحت یافته است و رحمت فرما ناله ها را که برای ما و بحجه خاطر ما است از شیعیان • ای پروردگار من بودیت میبایرم نفوس ایشان و تنهای ایشان را بنو که سیراب کن ایشان را از حوض کور در روز عرش اکبر و داخل گردان

ایشان را در بهشت و آسان فرما برایشان حساب را . و در بنی کتب منبره نقل کرده اند که راوی گوید
 پس صدق در آنجا نشستم و آنجا بدم سجده بود و همین نسبت دعا میکرد زیارت کنندگان و
 گریه کنندگان و غزوه داران آنجا را تا اینکه سر خود را از سجده برداشت پیش رقم و سلام
 کردم دهم آنجا را که رنگ مبارکش افروخته و متغیر الحال و شکسته پا بود و قطرات عبرت از دیده های
 مبارکش چون مروارید غلطان جاری بود عرض کردم فدای تو شوم سبب گریه و اندوه شما چیست
 فرمود ای پسر و هب مگر ناقلی که امروز چه روزی است آیینمندی که جدم حسین در این ایام در زمین
 گریه بدرجه شهادت رسیده پس گریستم و عرض کردم فدای تو شوم در این روزها بهترین کارها چیست
 حضرت فرمود بهترین کارها در این ایام عزون بودن و گریستن بسیاریست بر آن غلوم بی یار و زیارت آن
 بزرگوار از دور و نزدیک عرض کردم این رسوایه من ندانم که اینقدر اجر و ثواب در گریستن بر
 آنجا میباشد اگر هیچ چیز از برای ایشان نباشد مگر همین دعا یا که بجهت ایشان کردید ایشان را
 کافی است فرمود این و هب دعا کنندگان بجهت ایشان یعنی زیارتان و غزوه داران حسین در آنجا میشوند
 از دعا کنندگان در زمین . ای پسر و هب ترك مكن زیارت حسین را بجهت خوفی که از کسی داشته باشی که
 هر که ترك کند زیارت او را بعد از مردن آنقدر حسرت بکند و نماند که او را از قبر در آورند و زنده نمایند
 ما آنکه قهرمان خود بگیرد و بیرون آید . این و هب آیینمندی که فرما در عرصه منبره صد و سی
 اکبر باوصافه کند پس آنقدر آن حضرت گریست که محاسن مبارکش تر گردید .

حدیث بیستم قال الصادق نفس المؤمن المموم المزعون شامسح و حزنه لمصابنا عبادة و كان سرنا عده
 جهاد فی سبیل الله و نوحه علی مصابنا افضل العبادة و بکانه علی مصابنا من اعدائنا فمبعض الذنوب صادق
 آل محمد فرماید نفس کشیدن مؤمن مسموم معین از برای ما اهل بیت تسبیح است و حزن او بجهت مصیبت های ما
 عبادت است و بهمان کردن و وقت نمودن سر را بر ما و گدازه داشتن در نزد خود جهاد است در راه خدا
 و نوحه و مایه او بر مصیبت های ما بهر من عبادت است و گریستن او بر آنچه بما اذیت رسیده است از دشمنان ما
 محو کننده گناهان است .

حدیث بیست و یکم صادق آل محمد میفرماید کاملترین مؤمنان از جهت ایمان کسی است که خلق او نیکو تر باشد
 و رقت قلب او و گریه او بر ما اهل بیت بیشتر باشد و شدید تر باشد دوستی او با ما اهل بیت و زیاده باشد حزن
 قلب او در مصیبت ما و بیشتر باشد مودت او از برای ما .

حدیث بیست و دوم صوفیه بن و هب که از اجل آنجا امام جعفر صادق است روایت کرده است که نشسته
 بودم خدمت آنحضرت مردی آمد که از شدت غری غشده بود و سلام کرد حضرت جواب داد و فرمود
 ای شیخ زدنك بیا پس نزد بگرفت و دست آنحضرت را بوسید و گریه بسیاری کرد فرمود چرا گریه میکنی
 عرض کرد فدای تو شوم حال صد سال است که از عمر من میگذرد بر صورت و معرفت حقوق شما و هر روز
 خود را امیدوار میکنم و دل خود را خوش میکنم و روز دیگر بماند دیگر سال دیگر بلکه از این دل
 بر آیم و حق بر کرم خود فرار بگیرد و این انتقام کشیده شود و در این آرزو میر و کور شدیم و رسیدیم و عمرم

تمام شد دیگر گریه از برای چه روز است . آنحضرت فرمود اگر زنده ماندی و بان روز که خداوند
 فرموده از برای فتح و نصرت ما و طلب خون و دفع ظلم و بیری ما که همراه ما خواهی بود و در همین دنیا
 چشم نوروشن خواهد شد و اگر مردی و اجل وقت نکرد در روز قیامت حشر تو باطل یعنی اهل بیت
 رسول خدا خواهد بود آنمرد گفت این رسول الله بعد از این مرده که مراد ای دیگر بر و اندام اگر
 امروز بمرم و اگر فرما . حضرت فرمود این شیخ پیشتر خدا فرمود ای نازك فیکه التقلیل کتاب الله و
 عرق اهل بیت نشویش مکن این شیخ که روز قیامت با ما خواهی بود بعد از آن فرمود که تو اهل کوفه نیستی
 گفت نه فرمود که از اهل کجائی گفت از نواشی و اطراف کوفه میباشم فرمود از منزل توانی جدم حسین
 مظلوم شود چه قدر راه است گفت بسیار نزدیک است فرمود هیچ زیارت او میروی گفت بی فدای تو
 شوم فرمود باشی اخون جدم حسین خوبی است که خدا از آن نخواهد گذشت و او را طلب خواهد
 فرمود بدرستی که اولاد قاطعه و غیر قاطعه بیچسب چنان مصیبت رسیده و نخواهد رسید که جدم رسید
 بخدا که گفته شد با عفته نرا از اهل بیت خود که هیچ کدام در روی زمین عدیل و نظیر نداشته و در راه
 خدا نصیحت کردند و صبر کردند بر این مصیبت های عظیم که برایشان رخداد و خدا بایشان خواهد داد
 بهترین جزاها را که بهر کتدگان و مصیبت زدگان بدهد . ای مرد جانب رسول خدا . در روز قیامت
 می آید بحرای عشر و حسین را بر سر بریده بهر او خواهد آورد در حالیکه سر خود را بر روی دست
 گرفته باشد و خون از آن بچکد و گوید خداوند از امت من پرس که چرا فرزند مرا این وضع کشید و
 اهل بیت مرا اسیر کردند و شهرتیر و دیار دیار گریه میکنند پس این شیخ گریه و حزن بر هر امری از امور
 دنیا مکروه است مگر گریه که بر جدم حسین کی که قطره اشکی که در مصیبت او ریخته شود آتش جهنم را
 فرو نشاند و بهشت بر تو واجب میشود بآن اگر چه گناهان تو مثل کف دریا باشند .

حدیث بیست و سوم ابو حمزه ثمالی گوید که روزی بخندمت امام جعفر صادق رقم آنجا فرمود یا
 ای عاصمه شری چند در مرتبه جدم بخوان به آن طرفی که پیش خود میخوانی و نوحه بکنی چون
 شروع کردم بخواندن آنحضرت بگریه درآمد من مرتبه میخواندم و حضرت میگريست و صدای گریه از
 اهالی حرم محترم حضرت بلند شد چون قارغ شدم گفت یا عاصمه هر که شعری در مرتبه جدم حسین
 بخواند و چهل نفر را بگریاند بهشت او را واجب شود و هر که سی نفر را بگریاند بهشت او را واجب شود
 و هر که بیست نفر را بگریاند بهشت بر او واجب میشود و هر که ده نفر را بگریاند بر او بهشت واجب گردد
 و هر که پنج کی را بگریاند بهشت بر او واجب شود و هر که يك کی را بگریاند بهشت او را واجب شود و
 هر که مرتبه آنحضرت را بخواند و خود بگرید بهشت او را واجب شود و هر که را گریه نیاید و خود را
 بگریه ندارد بهشت بر او واجب شود .

حدیث بیست و چهارم عن الصادق اذا کان يوم عاشورا من شهر محرم الحرام نزل الملائكة من السماء و مع کل
 منهم قارورة من البلور الابيض و يدورون فی کل بیت و مجلس یکون فیہ علی الحین فیجسسون دموعهم فی
 تلك القواریر فاذا کان یوماً اقیمة قلب نار جهنم فیضربون بیلک السور النار ثم یبارکون الباک علی الحین

مسيرة ستين ألف فرسخ •

باب نهم در ذکر آنچه وارد شده است از امام ساح در فضیلت و اجر گریه بر حضرت حسین و در آن بیان خبر است . قال الرضا کان ابی اذا دخل شهر المحرم لایری صاحباً و كانت الکعبة تطب علیه حتی یغشی منه عشرة ايام فکان یوم العاشوراء کان ذلک الیوم یوم مصیبه و حزنه و بکائه و کان یقول هو الیوم الی قتل فیه الحسین فلو علم الباکون ای اجر یؤجرون لفتوا دوام هذا الحال حتی السال . فرماید که از عادت پدر بزرگوارم حضرت موسی بن جعفر این بود که هر گاه ماه محرم داخل میشد دیگر کسی آنجناب را نیم کان نمیدید و همواره آنگار حزن و اندوه از سیاهی مبارکش ظاهر بود تا آنکه ده روز از آن ماه میگذشت پس هرگاه روز عاشورا داخل میشد آن روز روز مصیبت و حزن و روز گریه آنجناب بود و مکرر میفرمود این است آن روزی که گفته شده است در آن حضرت امام حسین پس اگر میدانستند گریه کنندگان بر این مظلوم که چه اجرها مزد داده میشوند هر آینه آرزو میکردند که تا نفس آخر در گریه بمانند .

آخر و نواب کریم بر آن بزرگوار و در آن چند حدیث است •

حدیث اول فی انعام عن النبیین قال رضا ان المحرم شهر کان اهل العاصیة یجربون فی القتال فاستحلح
 فیہ دعائنا وحنک فیہ حربی ووسی فیہ . ایضا وفاضلا واضمرت التیران فی مضاربنا و انتهب ما فیها من
 سدا ولم یزع رسول الله حرمة فی امرنا ان یوم الحنین افرح قلوبنا واسبیل دمونا واذل عزیزنا بلرض کرب
 و بلا واورشاکرب وایلا الی یوم الاغصا فعل مثل الحنین فلیک الیا کون فان البکا علیہ یحط الخنوب العظام .
 حضرت رضا فرماید ماه محرم ماهی است که اهل جاهلیت حرام میدانستند در آن جهاد و قتال را و در این
 ماه خون مارا حلال دانستند و حنک کردند در آن استار حرمت مارا و اسیر کردند در آن فرزندان
 و زنان مارا و آتش در سرایده های ما زدند و اموال و اطفال مارا بنهب و غارت بردند و حرمت رسول حمارا
 رعایت نکردند بدوستیکه روز شهادت حسین مجروح کرده چشمای مارا و برزان و روان کرده اشکهای
 مارا و ذلیل کرده عزیز مارا در زمین کربلا و میراث کرده اموات مارا اندوه و بلا که فراموش نمی شود تا
 روز حزا . پس بر مثل حضرت حسین باید گریه کد گریه کشتگان زیرا که گریه بر آن معلوم است .
 گناهان بزرگ را .

حدیث دوم فی النوازل عن امالی الصدوق سند یحسن بن فضال میرسد قال قال الرضا من ذکر بمصابا
وبکی لما ارتکب ما کان معناه فی درجتا یوم القیمة . و من ذکر بمصابا فبکی و ابکی لم یشک جهنم یوم الشک
المیون . و من جلس علی ساجی فیه امره ان یقت قتل یوم یوث المصوب داوی گوید فرمود حضرت رض
هر کس بیاد آورد مصائب مارا و بگوید از برای آن رخ و شکیه بر ما فرود آمده باشا خواهد بود در
قیامت و در عین و ممکن ما خواهد زیست و کبیرا که بشنود معین ما را پس بگوید و بگریاند دیگر را
بگوید چشم او در روزیکه چشمها همه گریان باند و کبیرا بشنود در مجلسیکه زنده شود در آن مجلس

امر ما حق ما را بازگوید نخواهد مرد قلب او در روزی که قلوب بپزند •

حديث سيم في العيون قال الرضا من ذكر مصابنا فبكى لم يبك عنه يوم بكي العيون ومن جلس
جلسا يحكي فيه امرنا لم تمت قلبه يوم نموت القلوب •

حدیث چهارم در کتاب عوالم از کتاب عیون اخبار الرضا و از کتاب اسامی شیخ صدوق روایت کند و سند به ریاض بن شیب میرسد . قال دخلت علی الرضا فی اول یوم من المحرم فذاللی یان شیب اصنام انت قلت لا فقال ان هذا الیوم هو الیوم الذی دعا فیه زکریا به عزوجل فقال رب ھب لی من ذلک ذریۃ طیبۃ انک سمیع الدعاء فاستجاب الله و امر الملكۃ فادت زکریا وهو قائم یصل فی الحراب اتا الله یشترک عینی فمن صام هذا الیوم ثم دعا الله عزوجل استجاب الله له کما استجاب ل زکریا . ثم قال یان شیب ان المحرم هو الشهر الذی کان اهل الجاهلیۃ فیا مصی یعمرون فیه الظلم و القتل لحرمته فما عرفت هذه الامة حرمة شهرها ولا حرمة فیہا لئلا یقتلوا فی هذا الشهر ذریۃ و سوا نساء و انتہوا ظلمہ فلا غرر الله لهم ذلک ابدا . یان شیب ان کنت باکاً لشیء فبک الحسین بن علی بن ابیطالب فانه ذم کما بذم الکثیر و قتل معه من اهل یتہ ثمانیۃ عشر رجلاً ما لهم فی الارض شیعوں و لقد بکت الساعات السبع و الاربعون لقتله و لقد نزل الی الارض من الملكۃ اربعۃ آلاف لصره فوجدوه قد قتل فهم عند قبره شعث غبر الی ان یقوم القائم فیکونوا من انصاره و شعارهم بالاراء الحسین . یان شیب لقد حدثنی ابی عن ابیه عن جدہ انه لما قتل حدی الحسین اضمرت السبا دماً و زراباً احمر یان شیب ان بکبت علی الحسین حتی یخرب دموعک علی حدیک غرر الله لک کل ذنب اذنبته صغیراً کان او کبیراً فلیلاً کان او کثیراً . یان شیب ان سرک نلقی الله تعالی و لا ذنب ھلک فزر الحسین . یان شیب ان سرک ان تسکن الغرف المبنیۃ فی الجنة مع النبی وآله قائم ثلثۃ الحسین . یان شیب ان سرک ان یتکون لک من الثواب مثل ما لمن استشهد مع الحسین . قل منی ما ذکرته یالیتی کنت معهم فافوز فوزاً عظیماً . یان شیب ان سرک ان تكون معنا فی القیامات العظام من الجنان فاحزن لحزننا و افرح لفرحنا و علیک بولایتنا فلو ان رجلاً نولی حراً طهر ماۃ تعالیٰ معه یوم القیۃ . یان بن شیب گوید روز اول ماه محرم حاضر محضر حضرت رضا شدم پس فرمود بمن ای پسر شیب آیا امروز روزه داشته عرض کردم نه روزه نباشم پس فرمود بدرستی که در امروز حضرت زکریا دعا کرد و از خداوند متعال ذریۃ طیبۃ فرزند صالح خواست خداوند مسئلت او را باجات مفرون داشت و امر کرد فرشتگان را در وقتیکه در محراب غار است ندا کردند و او را یحیی بشاوت دادند پس هر کس در این روز روزه بگیرد و خدا را بخواند خداوند دعوت او را اجابت خواهد فرمود چنانچه دعوت زکریا را باجات مفرون داشت آنکاه فرمود این ماه محرم مایست که در زمانهای گذشته اهل جاهلیت حرام میداشتند در آن ظلم و ظالم را بجای احترام آن و این امت نشناخته اند نه احترام آن را و نه احترام پیغمبر خود را بغضب که کنند در این ماه ذریۃ پیغمبر خود را و اسیر کردند زمان او را و بشارت بردند اموال و اعیال او را . پس هرگز نیامرزد خداوند این گاهانش را . ای پسر شیب اگر خواهی گریبان شوی بر جیزی بر حسین بن علی کریم کن زیرا که آن بزرگوار گفته شد آلود که کوفتند گفته شود و گفته شده یا او هیچده تن از

اهل بیت او که در روی زمین شیه و نظیر نداشتند *

مؤلف گوید گوشتد خصوصیت امتیاز دارد در میان همه حیوانات اینکه در جمیع شرایع و ملل و ادیان
 مباح اللحم و جایز الذبح است و در هیچ شریعی از صدور اول تا خاتم منی و نبی در کشتن آن تعدیست و تمام
 طوائف عالم حتی کسانی که اهل مذهب و دینی نیستند متفقند در اباحت ذبح آن مگر يك طبقه از عبده
 اوگان که میفانند باجناب از هر حیوانی و ذی روحی و از این است که البته در هر روز در هر جا از اهل
 هر ملت و مذهب ذبح آن دیده میشود و هر کس دیده و میبند از حیة اباحت ذبح در هر عصری و زمانی از
 اهل هر مذهب و دینی و کثرت وقوع و دیدن آن دیگر هیچ وضعی در اظار برای آن نیست و از کسی منع و منی
 از آن شایسته نیست و شك در حلیت و جواز آن از متدین بشریت و دینی زمینده نیست و قتل با کمال
 سکون خطر و اطمینان قلب مباشر ذبح میشود چه خود را مأذون و مرخص از جانب خدا و در این عمل
 مطیع همه آتیا و مرسلین میباشد خیال عیبی نفسی بدی در کار خود نمی کند آه صد آه از این بیان سر تنبیه
 و وجه شبه ظاهر میگردد و هر چند این تشبیه برای تسبیح و اخراق قلب شبه کمالات است که در حجة
 بیروانی و بی مبالغه و بی باک و بی اغشائی با اندازه برسد که شهید کردن بر سر بیسم در اطار کشتن گوشتد
 عابد کدام درد از این بالاتر و برای ارباب غیرت اسلامیت چه معیبت از این سخت تر و لکن اینکاش
 همین قدر اعدا و اکتاف فوج شده شهید کردن حجة حد امام و در کشتن گوشتد و از مبداء است
 آیه سوره و خون شود دلهی شیه که این قدر ذبح نکردند و مرص شدوت و حیات و عدالتشان
 با بر وجه بی اغشائی نفسی نیافت آه آه راز برای تفریر و در طافت تفریر است حوائف عامه و
 جمیع ارباب مذهب و ملل و اکثر اختلاف و شت آرا منقسم در آنکه گوشتد را از پیش کردن سر
 میرد مگر دو طایفه صبیح که مر سوم ایشان برخلاف این است يك طایفه از بهنوی کردن سر میرند
 طایفه دیگر از پشت کردن حضرت خنی مرمت که معوث شد از آنجی که رحمة لماعین است و غشاة
 بر مهران است از برای عذای خلق و کائنات حدوث نمی کرد این عمل را و غدن سخت فرمود چون مادام
 که فوی او داغ از سره نشود و آن چهار دکه که پیش گردن است قطع نگردد افهاق روح نشود اگر از پیش
 کردن سر میرد مگر رگه رده شد زود حیوان آسوده میشود و اگر از پشت کردن برند تا گوشنها بریده شود
 و اسحواب از حرم جدا گردد و هیچ آن رگها برسد و رگها برسد حیوان بسیار صدمه و نهایت اذیت میکشد
 آه آه دل خون شود و رگها برسد و رگها برسد حیوان بسیار صدمه و نهایت اذیت میکشد
 از مصیبت داشتند و مع عیب و در آن موجودات بر کرده است و از برای که را طرف فریض میباشد
 و میراند و آه سورت و جنم گریان و درین میگوید اسلام علی اندو ح من الفناء بعد آنحضرت به پسر
 شیب فرمود هر آینه تحقیق گریست از برای شهادت او غنت طبقه آسمانها و زمینها و تحقیق که نازل شد
 همه نصرت او از آسمان چهار هزار فرشته و آنوقت که زمین گریلا رسیدند آنحضرت را کشته یافتند
 پس آنکه زولیده موی و گرد آلوده روی مجاور مرقد منور او گردیدند و در آنجا خواهد بود که زمان
 صعود فاعل محمد و از یاوران آنحضرت خواهند بود و شمار ایشان با شمارات الحسین باشد ای پسر

شیب

شیب هر داد مرا پدرم از جدم که چون حضرت امام حسین کشته گردید از آسمان خون و خاک سرخ
 بارید ای پسر شیب اگر گریه کنی بر حسین آفتد که آنک جنم توجاری شود و رخساره تو آمرزده
 حد و د از برای تو هر گناحت را صبره باشد یا کیره کم بوده باشد یا بسیار ای پسر شیب اگر دوست
 میداری اینکه خداوند را ملاقات کنی و تو هیچ گناهی نبوده باشد زیارت کن امام حسین را ای پسر شیب
 اگر شاد میدارد ترا که خدا را ملاقات کنی و از هر جرم و جرمی پاک و پاکیزه باشی پس زیارت کن قبر
 حسین را ای پسر شیب اگر شاد میکند ترا که با رسول خدا در غرقت بهشت جای داشته باشی پس
 لمن کن قاتلان حسین را ای پسر شیب اگر شاد میدارد ترا که از برایت باشد مثل ثواب آنجساعت
 که در رکاب حسین شهید شدند هرگاه یاد او میکنی بگری یا یقینی گشت مهم قافوز غمزه غمزه ای پسر شیب
 اگر شاد میدارد ترا که در درجات بهشت با اهل بیت باشد محزون و غمگین شو بجهة حزن و اندوه ما
 و خوشحال و فرحان شو از حجة فرح و خوشحالی ما و بر نیست که چنگ در دامن ولایت مازده باشی
 زیرا که اگر مردی با سگی تولا کند خداوند او را در قیامت با آن سگ محنور فرماید *

مؤلف گوید اشاره بدو مطلب در این مقام مناسب است مصابین این حدیث شریف مایه کمال امیدواری است
 و کاشف است از غرط لغتاله نسبت طبقه شیه و دوست این خاندان که این اعمال جزیه و عبادات قلبه
 این مرتبه از ثواب و اجر حقه شامل در آن عقول را حیران و سرگردان میکند عطا میباشد و با افساد
 قاصره استعداد میکنند ترتیب اجر جزیل و ثواب جلیل را بر عمل قلیل و بخت وجه میتوان این استعداد را
 دفع نمود (۵)

(وجه اول) شکی نیست که درجات و مراتب اعمال و مناسبت بین آنها و مقادیر ثواب را احدی نماند
 الا الله و از اسحون فی العلم بسا عمل در طام و بحسب اثار قلیل و جزق و در میزان عدل الهی کثیر و عظیم
 باشد و بالعکس چنانچه عباد اسرائیل و سبکی وزن عبادات حکمتد او که در کتب اخبار وارد است شاهد
 است بر مدعی پس بحالی برای استعداد نماند چرا که مقدار و در حة عمل حق و مستور است و مقایسه و موازنه
 محراب ثواب فرع بر احاطه و علم بمقدار و در حة هر دو است

(وجه دوم) اعطاء ثواب از مقتضیات فضل و رحمة الهی است و اینست که جمیع از محققین اجر و ثواب را واجب
 میدانند بر خدا بوجوب عقلی نظر بفضل و رحمة و طول او تعالی هر چند جماعتی منکرند و جو میرا و در حة
 اختلاف عظیم است مابین علماء اسلام و اکثر مصله ثواب و عبادات واجب گفته اند غلّا اشاعره قائلند
 بوجوب ثواب سمّا و عدم وجوب عذاب اصلا و مواقت نموده اند این را مصله بصره و حداد و در مابین
 علماء اهل بیت امار الله بر حانهم هم اختلاف است محقق طوسی (ره) مواقت نمود است منزل را و جمیع اختیار
 کرده اند قول اشاعره را علامه حلی و جماعتی ثواب را غلّا و عتاب را سمّا واجب گویند و حق ثواب را
 فضل و عتاب را عدلا واجب دانسته و متفرع است بر اختلاف در این مسئله اختلاف در قبول توبه و تحقیق این
 مسئله مناسب این مختصر نیست و بنا بر این استعداد و جمیع ندارد چرا که فضل حق تعالی مانند علم و قدرتش
 غیر مشتمل است عده و مده و شده لا علی وجه یلزم من التسلل کافی لانتفی الاعداد: پس ثواب را حد

شیب

بلف و محدودی باشد پس چه بد است در اینکه رای عمل قبل ثواب سکندر داده شود (۵)
 (وجه سیم) اجمال و افعال کثیف است از حسن سرور و پهلوی بطین پس هر عمل کثیف و حاکم است از
 مرتبه از معرفت و درجه از طاعت و مباح عمل کثیف است مرتباً آنکه غیر آن عمل کثیف را ندارد
 و از این بیان ظاهر میشود وجه خود اهل جنت در جنت و اهل نار در نار (۵)
 (وجه چهارم) حث عداقه زیاد میشود و مضاعف میگردد ناله درجه بلکه ناقتصاد درجه چنانچه
 اخبار سکندر بیان می کنند است از جمله در کتاب و سابل روایت کرده است از حضرت صادق در حدیث
 قال انما احسن المؤمن عمله مضاعف الله لكل حسنة سبعائة فاحسنوا اعمالكم التي تصلون بها ثواب الله
 الحیر و زید فی روایة اخرى وذلك قوله تعالى والله يضاعف لمن يشاء . پس شاید آنچه برای عمل قلیل در
 احسان سکندر شده . باز از آن اصل ثواب و پاره از آن حاصل بنضیف بلند و ممکن است محل اختلاف اخبار
 در وقت و کثرت ثواب را آنچه ذکر شد

(وجه پنجم) ثواب و عذاب اعمال فله و کثر تا بسبب ضمیمه خفیه که با خبر از حتمالی کسی بر آن مطلع نیست
 محض میشود پس اینکه ثواب خود آنصل قلیل است و بسبب انضمام امری و یا سکتی فی کمال خلوص
 بخصوصی خفیه زیاد میشود . قال صاحب الجواهر بعد ذکر اختلاف الاخبار فی قدر ثواب الصلوة فی مسجد
 الکوفه انه یبکی من عوی ان هذا الاختلاف باعتبار المكلفین من حسن التوجه والتأدية ونحوهما من العوارض التي
 تزيد الصلوة مبيهاً فضلاً مثل ما قبل في اختلاف الثواب في زيارة الحسين والحج وغيرهما باعتبار اقسام المقامات
 لاختلافها واختلاف عقول السائلین وتبلیهم لایباع الاسرار

(دوم) حشر هر کس محبوب خود که در این خبر وارد است و در اخبار کثیره دیگره لسانهای مختلفه وارد
 شده . و در حق اخبار است من احب عمل قوم فهو منهم و در خبر حضرت موسی که سابق ذکر شد و بعضی دیگر
 از اخبار خبر رسیده است و ظاهر این است که همه این اخبار از سنخ واحد و باب واحد باشد سرلی آن
 این است که راضین و محین از سنخ قاطعین اند بحسب طینت اصلیه و خفیه قاطیه و اگر قدرت باشد بر آنچه آنها
 قدرت داشته اند میکنند کار آنها را و میخواهند عمل آنها را . و بنضح المرام بدک کلام ذکره بعضی الاعلام
 فی المقام و هو ان احکام الله سبحانه اعمجری علی الخلق الکلیه و المقامات النوعیه دون خصوص الافراد و الاحاد
 فبما خطوب قوم بخطاب اولیهم قبل ذلك الخطاب وذلك النسل کمن کان من سنخ اولئك القوم
 و طینتهم من الاولین و الاخرین ان خبراً فبما ان شرأفهم و ذلك لأن من احب الله و رسوله احب کل مؤمن من
 الله خلق الی الله و کل من احب الله و رسوله احب کل مؤمن کذلک و هو یبغض کل من احب الله و رسوله
 فکل مؤمن فی العالم قد یألوحد بآلی یوم النبیة فهو من شیعتهم و محبهم و کل جامع فی العالم قد یألوحد بآلی
 یوم النبیة فهو من محبهم و محبهم و قد وردت الاشارة الی ذلك و کلام الصادق المروی فی حلق الشراعی
 لمسه . عن اسمعيل بن عمرو الحدیث الطویل منقول فی کلامه ثم قل ومن هذا التلیل خطاب الله لابی اسرئیل
 الذین کانوا فی زماننا یقاتل بلسانهم کلماتهم من اسرق و سبهم من الحیر و نکذ بهم الایات الی غیر ذلك
 ثم ان الاخبار الاله علی اتحاد المراد المؤمنین و النسخ و الطیبة و کذا الکافرین و المنافقین فوق حد الاحصا

(حدیث یازدهم) عن المتخب عن دعل الحزای قال دخلت علی سیدی و مولای علی بن موسی الرضای
 مثل هذه الایام فرأیت جالساً جلوساً حزیناً الکثیر و اصحابه من حوله کذلک فلما رآنی مقبلاً قال لی مرحباً
 یك یا دعل مرحباً بنصرنا بیده و لسانه ثم انه وسع لی فی مجلسه و اجلسنی الی جنبه ثم قال لی یا دعل
 احب ان تشدنی شراً قال هذا الایام حزن کانت علینا اهل البیت و الایام سرور کانت علی اعدائنا خصوصاً
 فی امیه لکنهم الله : یا دعل من یکی و ابکی علی مصائبنا ولو واحداً کان احمره علی الله یا دعل من ذرفت عیناه
 علی مصائبنا و ابکی لا اصابتنا من اعدائنا حشره الله منافی زمناً : یا دعل من یکی علی مصاب جدی الحین
 غرقه فی ذنوب البیت : ثم انه نهض و ضرب ستراً بینا و بین حرمه و اجلس اهل بیت من وراء الستر لیکو اهل
 مصاب جدهم الحین ثم التفت الی و قال لی یا دعل ارث الحین کانت ناصرک و مادحک و مادمت حباً فلا
 تقصر عن نصرنا ما استطعت قال دعل قشیرت و سالت عینی : یا دعل حزای گوید وارد شدم بر حضرت
 نامن الایامه امام رضا در ایام عاشورا دیدم آن بزرگوار را نشسته است محزون وار و اصحابش همه ایستاده در
 اطرافش نشسته اند و من همکرا دیدم فرمود مرحباً بنوای دعل مرحباً بنصرنا ما بدست و زبان پس
 جای داد مرا و نشاندید در پهلوی خود و فرمود ای دعل دوست دارم بر ایمن شمر بخوانی و نوحه سرائی
 حکمی زیرا که این ایام اید حزین است بلکه بر ما اهل بیت وارد شده و ایام سرور دشمنان ما خصوصاً
 فی امیه لکنهم الله میباشد : یا دعل هر کس بگریه و بگریه بر مصائب ما هر چند یک نفر را مرده او برخداست
 ای دعل هر کس آنک بر زرد چشمهایش بجهت مصائب ما و بگریه بر مصیبتی که از دشمنان ما رسیده است
 خداوند عالم مشهور فرماید او را با صد مرتبه ما : ای دعل هر کس گریه بر مصیبتهای جدم حسین آمیزد
 خداوند گاهان او را البت (۵)

(حدیث شانزدهم) عن الامالی عن علی بن حسن النضال عن ابیه عن الرضا قال من رکب السی فی حوائج
 یوم عاشورا قضی الله له حوائج الدنیا و الاخرة . و من کان یوم عاشورا له یوم مصیبه و حزنه و بکائه جعل
 الله من و حل یوم النبیة یوم فرجه و سروره و فرقت بنای الجنة عینه و من سبی یوم عاشورا یوم برکه و ادخرفه
 شرفه نبی . کذا فیما ادخرف و حشر یوم النبیة مع یزید و عید الله بن زیاد و عمر بن سعد لکنهم الله الی افضل
 درک من النار و الجحیم . میفرماید کسی که در روز عاشورا آنرا کند سی در حوائج خود را خداوند متعال
 حوائج دنیا و آخرت او را اساق فرماید و کسی که روز عاشورا را روز مصیبت و حزن و گریه خود قرار دهد
 خداوند روز قیامت را روز فرح و سرور او گرداند و چشم او را در بهشت بدیدار ما اهل بیت روشن فرماید
 و کسی که روز عاشورا را روز برکت شمارد و چیزی را در منزل خود ذخیره نگارد از برای او مبارک نباشد و در
 روز قیامت بازید و عید الله بن زیاد و عمر بن سعد مشهور شود در فروترین محل جهنم

(مؤلف گوید) سایر اخباریکه وارد شده است در نقل بکا و سکی منعرض نشدیم از جهة تعدی در مصدور
 و معاد بالخبریکه ذکر شده و چون مقصود اختصار است اقتصار نمودیم بر آنچه نقل شد
 (باب یازدهم) در ذکر اخبار و احادیثیکه وارد شده است در اینکه حضرت حسین قبل عید مؤمنین است
 در کتاب کامل روایت کرده است از حضرت صادق که فرمود نظر امیر المؤمنین الی الحسین فقال یا عبیر کل

و نه و گریه و نوحه بلند تا نشانی و نشانه افتد آن بزرگوار از ایشان ظاهر گردد و مقصود تائسی
 واقفان آن بزرگوار است فی الجمله و تحصیل آنکشی و اما افتاد و نبیت نام در حزن و گریه بر حضرت
 حسین مانند سایر عبادات آن بزرگوار که از برای احدی ممکن و میسر نشود چرا که از حد و حصر خارج
 و از حیطه بیان بیرون است نه در اخبار بیان تمام گریه و نوحه سرانی آن بزرگوار شده و نه حوصله ما را
 گنجایش احاطه بآن هست . ملاحظه نمائید از اسباب حزن و گریه حضرت حتی مرتبت خبر دادن
 و حرب گفتن ملائکه بوده است مستند بهین یکسب را نتوان احصا کرد چرا که عدد ملئکه را انعام
 و اوامیر بشری از عده احصا و احاطه بر نیاید و در تمام آنها با آن وسعی هست که جز علام الیوب نماند
 جای قدمی نیست مگر آنکه ملئکه ایستاده است در عبادت همه این ملئکه باین سکوت برای خبر دادن
 و عزت گفتن پیغمبر هر یک به سکرته آمدند و بعضی دو مرتبه و سه مرتبه و ده مرتبه و بیشتر و زیاده
 و در آمدن هر یک البته حالت حزن و بکا و غم و غم برای آن بزرگوار دست داده است تا چه رسد بسایر
 اسباب حزن و بکا آن بزرگوار و همه حالات و حرکات افعال و اقوال حضرت حسین که هر یک مایه حزن
 و سبب بکا جده بزرگوارش بوده پس بخواهیم بیانی از نوحه سرانی و حزن و بکا حضرت حتی ماب تا نیم
 مگر آنکه بگوئیم از اندازه و شماره خارج خدا داد خود را بگوئیم از زمان و ولادت حضرت حسین و پیش
 از آن دنیا برای پیغمبر مجلس عزای حسین بوده تا وقت و قن و رحلت از دنیا پس تمام افتاد و کمال تائسی
 چگونه توایم مگر بهمت و سی و تلافی فی الجمله تشیی بان بزرگوار در این عبادت برای ما حاصل شود
 من و منشی آمل و آرزو است (۵)

(سر) در اصول و قواعد شیهه ثابت است که تمام اعمال و افعال حضرت حتی مرتبت مانند
 اقوال شریفه اش در مرحله تشریح و جل و بیان احکام برای الهی و از جانب او است پس چنانچه آمدن
 هر یک از ملئکه و عزت ایشان پیغمبر را نیست مگر بامر خدا همچنین همه گریه ها و نوحه ها که آن
 بزرگوار بر نور دیده خود نموده است از جانب خدا و بامر خدا صادر است . پس ما حداحواست
 و امر نکرد پیغمبر خود را که از ولادت حسین و پیش از آن تا رحلت از دنیا در گریه و غم و حزن
 بر حسین باشد و ایندرجه از انعام و این مرتبه از مواظبت و مداومت در هیچ عبادتی از عبادات ظاهریه
 آنجناب نقل نشده و از آنجا مکتوف میشود که رضای الهی در این عبادت بجه درجه و حصول قرب و تقرب
 بدرگاه الهی باین بزرگ و سببه بجه اندازه خواهد بود که اقرب جمیع مخلوقات و اشرف کافه موجودات را در
 طول عمرش در آن عبادت خواست بی (۵)

(شرح مجموعه گل مرغ سحر داندوس) • (که نه هر کور و ورق حوائد معانی دانست)
 پس زهی سعادت و کرامت و شرافت از برای کسیکه در این عظیم عبادت تائسی و افتاد به پیغمبر خدا میکند
 و این وسیله علیه تحصیل قرب و تقرب بدرگاه الهی نماید (۵)
 (دویم) آنکه در گریه بر حضرت حسین تائسی و افتاد است تمام آتیا و مرسلین و جمیع ملئکه مقربین
 و افتاد است با همه طاهرین و عباد کاملین و اولیا و مخلصین و مؤمنین از انس و جن چنانچه شرح بکا ایشان در

مذله کتب بیاید (۵)

(سیم) آنکه گریه بر حضرت حسین مایه تسل و موجب آرامی قلب مبارک مدینه حکمیری قاطعه
 زهر است چنانچه در روایات متعدده وارد شده است که آن معصومه مطهره از شنیدن شهادت نور دیده خود
 گریان و نالان و اظهار جزع و فزع نموده باشد و بشنیدن آنکه پس از شهادت شیعیان عزاداری و نوحه سرانی
 و گریه در مصیبت آن بزرگوار می سکند آرام گشت قلب مبارکش تسل یافته باشد و چون سابق تسل آن
 روایت شد احاطه کلام بتکرار نقل نمایم . زهی شرافت آنک که شور و شکر سبب تسل و آرام قلب حیده
 خدا سیده نسا شیده یوم جزا بشود و زهی سستی همت و ذلالت حالت که از این آسان وسیله سعادت عظمی
 و کرامت حکمیری مضایقه و استغاید (چهارم) آنکه گریه بر حضرت حسین ادخال
 سرور است بر قلوب مقصیه پیغمبر و آئمه طاهرین چنانچه از حالات مشهوره و اخبار منقوله از ایشان در حدیث
 و تخریص و ترغیب شیعه را بر آن ظاهر و روشن است و در خبر این عیسی که سابق نقل شده مذکور است که
 جبرئیل با مررب جلیل نازل شد و عرض کرد یا رسول الله خدا سلامت رساند و فرماید آرام غاطفه را که
 من خلق نمایم شیعه و دوستان شما را تا آخر خبر در ذیل روایت است پیغمبر خدا از شنیدن این مژده ها
 اظهار بشارت و سرور کرد و اگر نبود از برای گریه مگر همین فضیلت کفایت میکرد چرا که در اخبار وارد
 شده اصل اعمال احوال سرور است در قلب مؤمن پس چه باشد فضیلت ادخال سرور در قلب پیغمبر در
 قلب امیر در قلب قاطعه در قلب حضرت حسن در قلب خود حضرت حسین و سایر آئمه دین آیا جز این نیست
 که سرور ایشان سرور خدا است ایشان را سرور کردن خدا را سرور نمودن است و ماورای عبادان قریه
 رجاء . آیا حضرت ارحم الراحمین و اگر بالا کریمین کبیرا که در طول عمرش مایه سرور او و سرور
 اولیا و مقربان در گشت محمد و آل آنجناب باشد باقی سطح و غضب خود مثلا و مذهب می کند . ما
 هكذا الطی بك ولا المعروف من فضلك (پنجم) گریه بر حضرت حسین فی الحقیقه نصرت و اجابة
 استمائه آنحضرت است در روز عاشورا در حدیث وارد است که ارواح مؤمنان که بوحود نیامده بودند
 اجابت نمودند دعوت آن بزرگوار را و بلیک گشتند ندای آنجناب را چه اجابت و نصرت در هر وقت
 بمقتضای آتوق است در حال استقامه و در روز عاشورا بحسب بازی و جان نثاری در رکابش بود پس از
 شهادت بتذکر صلابت و محزون و گریان شدن است و از قضیه فطرس که در کشته تائب آمد بزمین کربلا
 و دید آنجناب را که شهادت است اظهار تأسف نمود و مأمور شد بتوقف حکم کردن و عزاداری نمودن
 یعنی در دست واضح و روشن میشود (ششم) ادا ابر و مزد رسالت است که فرمود .
 قل لا اسئلكم علیه اجر الا المودة فی القربى . و از آنکس آکار مودت و محبت بفرقی محزون بودن
 و گریه کردن و عزاداری و نوحه سرانی نمودن بر حضرت حسین است و همانا اظهار حکمتی زول این
 آیه شریفه رعایت حال حسین و امتحان خلق در سلوک با آنجناب بوده باشد در سکتب خاصه و علمه از این
 عباس و غیر او روایت شده است که روزی در خدمت پیغمبر بودیم جبرئیل نازل شد و جمعی از یاور
 سر آورد که علو بود از منک و غیر و گفت السلام علیک یا رسول الله حتمالی تو را سلام میرساند و ترا

این جام نیت فرماید و امر میکند ترا که باین جام نیت کن علیرا و دو فرزند او را بچشم در سبک
 حضرت حنی مرتبت آمد سخن در آمده به مرتبه گفت . لا اله الا الله . و سه مرتبه گفت .
 الله اكبر . پس برین صبح گفت . بسم الله الرحمن الرحيم . طه ما انت عليك القرآن
 لتلقى . پس حضرت آرا بوئید و برسم نیت بحضرت امیر داد چون بدست آنجناب آمد گفت .
 بسم الله الرحمن الرحيم . انما وليكم الله ورسوله . تا آخر آیه امیر علیه السلام آنرا بوئید و برسم
 نیت بحضرت مجی داد و چون بکف آنجناب آمد گفت . بسم الله الرحمن الرحيم . عجب متألون
 عن اليا الطم . آنجناب هم آرا بوئید و داد بحضرت امیر حسین چون بکف آنجناب آمد گفت
 بسم الله الرحمن الرحيم . قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى . بوئید و بحضرت رسالت
 پناه داد باز سخن آمد و گفت . بسم الله الرحمن الرحيم . الله نور السموات و الارض مثل نوره
 كنكوة الآية . پس آنجام در كف آنجناب نیت یافتیم که با همان بالا رفت و باز زمین فرو
 رفت بی و در آخره طی الجوان . آنچه در دار آخرت است حی است و اگر جبروته ظاهر است
 موجودات آخرت هر چند در صورت نبات ایجاد باشد صاحب فهم و شعور و ادراک است بین حسن
 در و اگر در حرم را مرقش را بپریک از نفوس مقدسه بین که بدست هر کدام آید آیه مناسب حالت
 تلاوت میکند (هتم) گریه بر حضرت حسین عمل نمودن بوسیله خداوند متعال است که فرمود
 ووصينا الانسان بوالديه احسانا . بنابر آنچه در حق تفسیر وارد شده است که مراد از والدین
 حسین اند . اعظم اسباب احسان بیت احترام او است بیسکه و نیایک و نوحه سرانی و این است که
 حضرت حنی مرتبت پس از مراجعت از غزوة احد بدین مذهب که دید از خانه هرشیدی صدای نوحه
 و ناله و بکا بلند است مگر از خانه حمزمه مسموم و مسموم شد و فرمود هم حزه را گریه میکنند نباید
 این شده اهل مدینه بر خود قرار دادند هیچ وقت بر کسی نوحه و ناله نکنند مگر آنکه ابتدا نمایند بنده
 و نوحه بر حزه و تا بحال بر همان حال و قرار باقی هستند . و در خبر است حضرت حلیل ابرهم دعا
 کرد و از خداوند متعال مغفرت خواست که بدین غرض اقامه عزای برایش نماید و حضرت سجاد در طول
 عمرش پس از شهادت پدر بزرگوار هر روز صبح و شام گریان و نالان بود و حضرت سجت فرماید .
 لا بدن عليك صباحا و مساء . و در کتاب وسائل باین منقذ نموده است در بیان استجاب کما
 بریت مؤمن (هتم) گریه بر حضرت حسین کفارة غفوق والدین ظاهری است چه در اخبار
 روایات وارد است هر کسی نسبت بوالدین صوری خود قصیری کرده باشد والدین حقیقی خود را
 از خود حشود نماید رضا و خشودی ایشان جبران و تدارك غفوق والدین را میکند و از اعظم
 اسباب استرضای والدین حقیقی گریه و نوحه سرانی بر حضرت حسین است که بسبب آن گریه کننده را
 از خود و در زمره خود گفته اند (نهم) گریه و نوحه بر حضرت حسین امتثال امر و اطاعت
 فرمایش خود آن بزرگوار است که فرمود (۵)

شیخ ما ان شریتم ما عنب ذکره او ستم غریب او تنید قد بونی

الح (دهم) گریه بر حضرت حسین دارا است علاوه فصیل سابقه فصیل گریه بر هر مصیبتی را
 حق فصیل گریه بر هر یک از مصومین صلوات الله علیهم اجمعین دلالت میکند بر آن کلام حضرت
 رسا . ان سکت باکیا لثی قاک علی الحسین الخیر که سابق قل نمودیم فقم و شاید این بلند سر
 آنچه وارد شده است که کل جزع مکروه الا الخزع علی الحسین . چرا که بر هر مصیبتی شخص گریه
 کند مگر اجر گریه بر همان مصیبت داشته باشد اما اگر آن گریه در مصیبت حسین بشود علاوه آن اجر
 و فضیلت تمام فضایل و اجر گریه بر حسین بلوفاده میشود . مثلاً شخصی دلش سوخت در مصیبت یکی
 از آنکه خواست گریه نماید متوجه میکند نظر قلب خود را بصحاب حضرت حسین و بر آن بزرگوار گریه
 میکند اجر هر دو گریه را بلو میدهد و شاید از آنچه باشد که در اخبار بلفظ مکروه وارد شده است
 و ممکن است که از حیة اقلیت نواب باشد که حکم بکراهت شده است و در این مقام کلامی است که حد
 ذکر خواهد شد (۵)

(فصل) از مجموع آنچه ذکر شد ظاهر میشود حصول چند قسم از فصایل و خواص و نتائج
 و آثار و اجر و ثواب برای گریه کننده بر حضرت حسین در دنیا و روز و آخرت (قسم اول)
 فضیلتها و اجرها و ثوابهاست که از برای گریه کنندگان حاصل است در چند حالت بر سبیل منع
 خلوت بیان این مطلب آنکه کسی که نشست در مجلس عزاداری یا خود پشانی متذکر مصائب آن بزرگوار
 گشت و بشنیدن یا بتذکر مهوم و مضموم شد و دلش بدره آمد یا نه است بمجرد این حالت بخیزد و غم
 و توجع چند فصیلت را (اول) آنکه تاشی واقعا و تبیت نموده است بحضرت حنی مرتبت و تاشی
 واقعا نموده است بامیر علیه السلام و صدیقه کبری و آئینه هدی و تمام آتیا و مرسلین و ملئکه مقربین
 و کلین و مؤمنین (دوم) مادامیکه بر این حالت است هر نفسی از او ثواب قیسی دارد (سیم)
 نفس حزین برای او عبادت است ثواب عبادت در تمامه عملش نوشته میشود . پس حزن برای او
 عبادتی است و نفس کشیدن عبادت دیگر (چهارم) مورد و محل نزول رحمت خدا خواهد شد
 بسبب دای حضرت باقر و حضرت صادق (پنجم) دلش بالخصوص محط رحمت الهی خواهد
 بود چنانچه در روایة مویة بن وهب گشت (ششم) شرکت نموده است در این عبادت با آنچه
 طاهرین چنانچه حضرت باقر فرمود (هتم) حزن او دلیل بر وجود نور ایمان و کمال حزن دلیل
 بر کمال ایمان است (هتم) بسبب این حزن در روز مرگ و حالت اختصار مسرت و فرح برای
 او حاصل شود و این مسرت و فرح در قلب او مانند تاقیامت (نهم) بسبب این هم و حزن
 چنان علو مقام و رفعت شأن برایش حاصل شود که اهل بیت عصمت و طهارت او را از خود گویند
 و از خود خوانند و باطله چنانچه در حق سلمان وارد شده است . السلطان منا اهل الیت . همچنین
 در حق عزروین در مصیبت حضرت حسین فرموده اند اولئك منا و الینا (دهم) بسبب این
 حزن در روز قیامت در سرور و فرح خواهند بود (حالت دوم) که مرتبت است بر حالت اولی
 و از تراکم حزن و تأثر قلب حاصل میشود وقت بگریه کردن است بمجرد ظاهر شدن اشک در چشم

که بیرون آمدن از جنم هر چند با اندازه نباشد که جاری شود بر صورت بمصوب این حالت و وصول بان سعادت محسوس و منظر گردد بچند فضیلت علاوه فضیلتی گذشت (اول) بگره بیست و نهم خداوند متعال گناهان کبیره او را چنانچه حضرت رضا فرمود (دوم) بگره کفاره باشد هر گناهان او را چنانچه حضرت رضا فرمود (سیم) بگره کردن اگر چه با اندازه بل مگر بیال یته باشد خداوند متعال بیست و نهم گناهان او را اگر چه در کثرت مانند کف دریاها باشد چنانچه در چند روایت وارد شده است (چهارم) آمرزیده شود هر گناهانش مگر گناهی که او را از ایمان خارج نماید چنانچه در روایت حضرت باقر گذشت (پنجم) بر نگیرد از مجلس مگر مانند روزی که از مادر متولد شده که مرگ از حسین (ششم) مشمول صلوات و رحمت خداوند متعال باشد بسبب دعای حضرت خدی مرتبت که فرمود الاصل امة علی الباقین علی الحسین و محمد است بدین کلام آن بزرگوار خبر باشد و هر قدر مطلوب حاصل است و در روایت مسیح من الصادق گذشت که احدی بگره نکند بر حسین مگر آنکه خدا رحمت کند او را پیش از آنکه اشک از چشمش جاری شود (هفتم) ملکه رحمت پشت او را مسح نمایند که کتابه از لطفی است خاص و مرموزی فایده (هشتم) بگره اهل آسمانها دعا میکنند درباره او که مرگ من الصادق (نهم) خداوند متعال امر فرماید مشک را که دعا و طلب مغفرت نمایند از برای بگره کنند که مرگ (دهم) اگر بگره کنند بداند اجر خود را در نزد خدا آرزو میکند که هبت گریبان باشد (یازدهم) بگره بر حسین هر چند قطره باشد خداوند متعال عطا فرماید ثواب صد شهید (دوازدهم) بگره ظاهر شود ایمان و کمال ایمان (سیزدهم) بگره کردن بر حسین عمل بوسیت خدا نموده است که مرگ (چهاردهم) بگره کردن بر حسین ادای اجر و مزد رسالت نموده است چنانچه گذشت (پانزدهم) بگره کردن بر حسین تحصیل اجر و ثواب و فضیلت بگره بر هر معینی نموده است که مرگ (شانزدهم) از برای بگره کنند بر حضرت حسین در نزد خدا ثواب دوهزار حج و دوهزار عمره و دوهزار غزوه خواهد بود بجهت حضرت باقر که مرگ یکبار فی يوم عاشورا (هجدهم) بسبب بگره بر حضرت حسین تأثیری واقعا نموده است به پیشبرد وائمه دین بلکه جمیع مصومین از آسمان و مرسلین و ملکه مقربین (هیجدهم) صلوات و احسان نموده است به پیشبرد (نوزدهم) بگره ادخال سرور کرده است در قلوب مقدسه پیشبرد وائمه دین (بیستم) امیر علیه السلام فرماید اجر بگره کنندگان در نزد من ضایع نشود (یست و یکم) بگره مایه آرامی قلب مدینه کبری و نسل آن مطه است (یست و دوم) بگری کرده است بگره کتبه پیشبرد خدا را و قطعه زهارا کاف الروایة (یست و سیم) در حال بگره در مرای و منظر حضرت حسین است که از بین عرش بسوی او نگاه میکند که مرگ فی الروایة (یست و چهارم) در حال بگره و مادام که گریبان است حضرت حسین وجد و بدر و ملود و برادر بزرگوارش برای وی استغفار می کند و از خداوند متعال آمرزش گناهان او را میخواهد (یست و پنجم) در حال بگره کردن مخاطب

و طرف محبت حضرت حسین است آن بزرگوار با او تکلم میکنند میفرماید ای بگره کتبه اگر میدانستی آنچه را که خدا برای تو آماده کرده است هر آینه شادمان می شدی پیش از محزون شدن (یست و ششم) اطاعت و امتثال نموده است امر آن بزرگوار را که فرمود اوسعتم شیعا و غریبا فاندیون (یست و هفتم) اجابت نموده است استغاثه حضرت حسین را (یست و هشتم) بسبب بگره چنان آبروی برایش حاصل شود که ائمه طاهرين طو شود بشیه بودن او که مرگ من الصادق (یست و نهم) در زمان دولت خفا اهل بیت عصمت و طهارت اله او را زنده میکنند تا دولت ایشان را بیند (سیام) جان و تن بگره میکنند بر حسین و دینه و سیرده حضرت صادق است در نزد خدا که سیراب نماید او را از حوض کوثر (سی و یکم) در حال عطش است سیراب شود بدست امیر المؤمنین (سی و دوم) اختصاص یافته باشد حوض کوثر با ایشان و نباشند از آن حوض مگر بگره کنندگان (سی و سیم) بگره کنند بر حضرت حسین و دینه حضرت صادق علیه السلام است در نزد خدا که حساب او را آسان فرماید (سی و چهارم) حضرت خدی مرتبت در روز قیامت شفاعت نماید بگره کنند را البته (سی و پنجم) در قیامت همه خلق در جزع و فزعند مگر بگره کنند بر حسین که آسوده اند (سی و ششم) حضرت خدی مرتبت فرماید دست بگره کنند را بگیرم و از احوال قیامت نجات دهم (سی و هفتم) روز قیامت روز فرح و شادی بگره کنندگان بر حسین است (سی و هشتم) هیچ بنده در قیامت محسوس نشود مگر گریبان بگره کنند بر حضرت حسین بطوریکه علامت سرور و نشاط در بشه آنها هویدا است (سی و نهم) حضرت هر کس در قیامت بر حالت خود و پشیمانی و مشاکل خود باشد مگر بگره کنند بر حسین که محسوس شود با اهل بیت عصمت و در زمرة ایشان (چهل و یکم) در قیامت تمام خلق در حال حساب گرفتار باشند مگر بگره کنندگان بر حسین که در سایه عرش اله در خدمت آن بزرگوار آسوده باشند اند (چهل و یکم) در روز قیامت هم محبت حسین اند (چهل و دوم) در قیامت تمام خلق ترسان و هراسان اند از حساب و عقوبت آن مگر بگره کنند بر حضرت حسین (چهل و سیم) تمام خلق آرزو دارند خلاصی از عسر و بیرون شدن از آن هراسی بر خطر را مگر بگره کنندگان بر حسین از غایت لذت و بهشتی و هم صبیق بآن بزرگوار (۵۰)

(چهل و چهارم) تمام خلق آرزو دارند رفیق در بهشت و سرعت و ببادرت بان را مگر بگره کنندگان بر حسین که هر چند حور و غلمان پیام میفرستند و اظهار شوق ملاقات میکنند ایشان بدفع الوقت میگردانند راضی نمیشوند از خدمت حضرت حسین دور شوند و بلافاصله حور برسند (چهل و پنجم) حرام است آتش بردن بگره کنند بر حسین (چهل و ششم) واجب است بهشت بگره کنند بر حسین (چهل و هفتم) جان و بدن بگره کنند بر حسین و دینه حضرت صادق است در نزد خدا که او را داخل بهشت نماید (چهل و هشتم) بگره کردن بر حسین هر چند مانند بل مگر باشد توایش بر خدا واجب میشود بدون بهشت برای او راضی نشود (چهل و نهم) حضرت خاتم فرماید دست بگره کنند بر حسین را

بگیرم با خود داخل بهشت نمایم (پنجم) حضرت حق تعالی فرماید بحق خدا بیست و یک ساله که جانم درید قدرت اوست همه عزاداران و گریه کنندگان بر حسین را شفاعت کنم و در بهشت عدن در نزد خود جای دهم (نهم و یکم) صدقه کبری فاطمه زهرا فرماید بزرگوارم سوگند و بحق پدرم و شوهرم بر در بهشت بایستم با سرور و جنم گریان و از خدایم بگویم مگر گریه کنندگان بر حسین را هروقت آنها داخل بهشت شدند من خود بهشت سر آید بهشت روم (پنجم و دوم) حضرت مجتبی فرماید با گریه کنندگان بر حسین همراهی و مصاحبت نمایم در وقت بهشت - حضرت حسین فرماید اگر گریه کنندگان بر من پیش از من داخل در بهشت نشوند من پیش از آنها بهشت روم (پنجم و سیم) در وقت رفتن بهشت گریه کنندگان بر حسین جاهای خنثی پوشیده باشد (پنجم و چهارم) در وقت رفتن بهشت سوار بر اسبای بهشت باشد (پنجم و ششم) در وقت رفتن بهشت از مشاهده و فور الطاف خدا درباره خود مدام مشغول بحمد و ثناء آملی و صلوات بر پیغمبر و آل آنجناب باشد (پنجم و هشتم) بگریه بر حضرت حسین هر چند قطره باشد محبت در بهشت خواهد بود کما مرئی فی خبر منیر (پنجم و نهم) بگریه کردن بر حسین هر چند کم باشد محبت در غریبای بهشتی خواهد بود (پنجم و دهم) بهر قطره انگشت در مصیبت حسین خداوند متعال فصری در بهشت بلوغ عطا کند (پنجم و نهم) فصرها و غریبای گریه کنندگان بر حسین در بهشت برین در حواری و بلوی فصر خود حضرت حسین باشد (هشتم) بگریه کردن بر حسین هر چند يك قطره باشد با خود حضرت حسین محبت در بهشت باشد ابد الابدین •

مؤلف گوید اگر چه لسان بنری از عهده تقریر بزرگی یکی از این فضیلتها و اجرها بر نیاید ولیکن علاوه آنچه ذکر شد فضیلت و شرافتی چند برای گریه حاصل است که امتیاز دارد از تمام آنچه نقل شد و از کمال امتیازی که دارد در فصل علیحده بعد از این ذکر خواهیم نمود •

حالت سیم - حران و سیلان انگشت چشم است بر صورت بمحصول این حالت سرافراز گردد بچند شرافت و صلب علاوه بر فضیلتها و اجرها و ثوابها که ذکر شد (اول) فرمود حضرت صادق همانکه جاری شد انگشت بر صورت حرام گردد بر آتش جهنم (دوم) حضرت رضا فرمود ای پسر شیب اگر گریه کنی آنقدر که انگشت بر رخساره تو جاری شود آمرزد خداوند متعال گناهات را صبره باشد یا کیره کم باشد یا زیاد (سیم) فرمود حضرت باقر همانکه انگشت بر صورت جریان و سیلان نمود حدای متعال غایت کنند بلوغت صدیقین در بهشت (چهارم) فرمود حضرت باقر اگر انگشت بر روی جاری شود صاحب ذلت و خواری نه یابد (پنجم) اگر انگشت از دیده جاری شود بر محاسن و بی نام بهشت برای او واجب گردد •

حالت چهارم - ظاهر شدن آبرو و محسوس شدن آن از صورت و خود را از شدت جزع و غریغ منع نماید از طعام بسبب این حالت محفوظ گردد بچند فضیلت علاوه بر تمام آنچه گذشت (اول) در حالت اختصار پیغمبر و امیر و اولاد گرامش را بیند که بر سر او حاضر شده اند و بملك موت سفارش او را میبایند (دوم) در حالت اختصار آن بزرگواران بویشتارت بدهند (سیم) در حالت جان دادن در سرور و فرح

باشد (چهارم) ملك موت در قبض روحش از مادر و مهربان تر و شفیع تر بود (پنجم) تاقیامت سرور و فرح در دلش باقی باشد (ششم) در وقت حشر ملكه او را بشارت دهد (هفتم) حصول فرح در قلب گریه کننده بر حسین در حالت اختصار و ملق ماندن آن فرح تا قیامت همانا اشاره است بر راحت و استراحت او در طول توقف در قبر و برزخ و آسودگی و سلامتی از تمام عذابها و عقابها و شداید و ممالک برزخیه و زحی شرافت و کرامت و رفعت و فضیلت گریه و رفتن بر آن بزرگوار که در تمام مصائب عظیمه و احوال ضعیفه و عقبات مهوله برزخیه که سختی و شدت آنها کلبین خلق را بجزع و فرغ و ماله و اضطراب در آورده است حفظ نماید صاحب خود را بطوریکه فرح و نشاط حالت اختصار در دلش باشد و چیزی که مایه برشتن و هم و حزن و زوال فرح باشد در مدت برزخ نه یابد و برای او نباشد پس همانا برای گریه کننده بر حضرت حسین اول اختصار اول فرح و نشاط و سرور و انبساط است و هست بر آنکالت تلوقت حشر و ورود در قیامت که زاهد شود آخر و سرور بمنتقال کردن ملكه و بشارت دادن ایشان او را بچشم موجب از دیار فرح گردد بجز در فرح و نشاط باشد و از احوال قیامت و شداید حشر و خطر این و آسوده ثلوقه که نهایت فرح و کمال انبساط در یابد بذكر فیض مجلس لایقی حضرت حسین در سایه عرش اله و لذت محبت با آنجناب که لسان از تقریر آن کمال است و ختم شود آخر و نشاط بایک دست خود را در دست پیغمبر بیند بآن بزرگوار پیش روی صدقه کبری و پیشانی حضرت سید الشهدا وارد بهشت غیب سرشت شود و در بهشت عدن مجالس و مناسک و همشین پیغمبر خاتم گردد •

﴿ يكسلك با خود آید وین چه کسی ﴾ ﴿ از که دوری و با کسی هم نشی ﴾

﴿ ناز بر بلبلان گلشن حسن ﴾ ﴿ که گل گل نه خاری و نه خسی ﴾

تیم فضیه عجم و اما عجایب فضایل و غرائب ثواب و اجر و خواص گریه و هم و غم بر حضرت حسین چند امر است (اول) عطا کند خداوند متعال بگریه کننده آنچه را که طمع نمید از حد و نه متعال و زیاده از آنچه طمع داشته باشد (دوم) عطا کند بسبب گریه بر حضرت حسین ثواب عملی که حصولش برای خود شخص امکان ندارد و آن ثواب گریه فطرس که از ملكه مغرین است و هفتاد هزار تراز ملكه مصومین (سیم) بسبب گریه بر حضرت حسین ادا کرده است حق اهل بیت عصمت و طهارت را •

مؤلف گوید بزرگی این کلام را کسی فاند که متذکر شود حقوق مستحبه ایشان و عظمت و بزرگی هر يك از آن حقوق را •

(چهارم) گریه کننده بر حسین را از خود و در زمره خود بشمارد (پنجم) گریه کننده بر حضرت حسین را امام صافی برادر خود خوانده است (ششم) گریه کننده و مصوم و مصوم برای حضرت حسین در هروقت بللی گرفتار شود عزون کرده سلسله جلیله مصومین متالم شوند بآلم او و محزون گردند بسبب حزن او •

بشاره از اخبار و احادیث ظاهر و مكتوف است که هروقت پیغمبر و اهل بیت عصمت و طهارت را از جنه

حال آفت هم و می عارض شده حداد متعال متانی عات آفر و حداد مزده جز دفع هم و هم را
از ایشان نموده است و می شده است بری آفت مهموم و مصوم و شد تا آنکه سبب ازال آیه شرجه
و لسوف بلیک ربك قرضی اگر قناری و ابتلا گنه کاران آفت در قیامت بائن جهنم آسوده و حرسد
فرمود ای گناه کاران وای دوسبها ان اگر خدا راضی نشود بخون و غم آن قوس مقدسه برای شما
چگونه راضی شود بتاتم ایشان در آلم شما پس هر چند گناه کار بخواهد مال خود و زشتی افعال خود
استخف عذاب و آلم در حالت استعصار و نزاع و در فقر و ورز و خسر و خسر و حساب و میزان و صراط
داشته باشد چون در دار دنیا گریان در مصیبت حسین شده و در شماره گریه کنندگان محسوب گشته در
هر يك از اعمال اگر متاتم کرده باعث تاتم آن قوس مقدسه میشود و البته خدا راضی بتاتم ایشان
نباشد پس مزه باد گریه کنند بر آن بزرگوار را با بودگی و راحت و دفع آلم و شدت در عهه موافق
و حالات برزخ و قیامت بیک حسرت حسین ارواحه فداء •

(هفتم) حسرت صادق فرمود خدا جیاب کند که عذاب نماید گریه کنند بر حضرت حسین را و واضح
است که این کلام کنایه از استخف شمول کمال لقب و نظرات آملی است (هشتم) شکی و شبهه نیست که
اعلی و اشرف و اکمل جیع مراتب اشکابه مرتبه حسرت حتی مرثه و اهل بیت آن بزرگوار است و
هم شکی نیست که ارفع همه درجات و برتر و بالاتر منازل در بهشت عرس مرثه و منزلت آن قوس
مقدسه است • حال ملاحظه غا شرافت و فضیلت گریه و مراداری بر حسین را چگونه موجب علو مقام
و درخت شان گردد که خداوند متعال فرماید گریه کنندگان بر حسین را با حضرت حسین قرار دهد در
منزل و مقامی که در بهشت دارد شامل در این کلام آملی بآنچه حضرت حتی مرثه فرمود و ان لك
فالجنان در بیت لا اله الا الله • عقل و احیران و خیال و هم را ویران میکند • و حضرت حتم
فرماید بحق حدائیکه جانم در به قدرت او است همه مراداران حسین را شفاعت کنم و در بهشت عدن
در نزد خود جای دهد • و حضرت راضی فرماید گریه کنندگان بر حسین در درجته مآل بیت خواهند
بود (نهم) نوحه سرانی بر حضرت حسین افضل عبادات است بصریح کلام حضرت باقر در روایتیکه
سابق نقل شد (دهم) مرعادت را توانی است معین اجری است محدود مگر گریه بر حضرت حسین
که ثواب آن محدود نباشد و اجر آن اندازه ندارد بجای متنی نشود کما مرع الصادق علیه السلام و از کلام
شریف آنجانب ظاهر میشود که آنچه از ثواب و فضیلت گریه در اخبار نقل شده بآن کثرت و امتیازی که
دارد تمام فضیلت و ثواب گریه نیست چه تمام آن بیان کردنی نیست و بمرتبه ختم نمی شود •

قسم دوم فضیلت و اجر و توانی است که حاصل است از برای خصوص جنم گریه کنند و آن چند امر
است (اول) همانکه جنم گریان شد محل نزول رحمت آملی گردد بسبب دعای حضرت صادق در روایه
معویه بن وهب حدایا رحمت فرما چشمهای را که جاری شده است اشکهای آنها بجهه رحمة بر ما اهل بیت
(دوم) در قیامت همه چشمها گریان است مگر چشمیکه در دنیا بر حسین گریه کرده است (سیم) در
قیامت چشمی خندان نیست مگر چشمیکه بر حسین گریه کرده باشد فانها صاحبة مستبشرة بسم الجنة خندان

و شدان سیم چشم خواهد بود کما مرع علی (چهارم) هیچ چشمی این نیست در بهشت و حیرت
در قیامت مگر چشمیکه بر حسین گریه کرده باشد کما مرع الروایه (پنجم) محبوب تر است نزد خداوند
عالم از همه چشمها کاف روایه زواره (ششم) در قیامت چشمی میشود و لذت می برد بنظر کردن
بصورت ائمه •

قسم سیم فضیلتی است که وارد شده از برای اشک جنم گریه کنند و آن چند امر است (اول) افضل
است از همه اشکها و گریه ها کما مرع (دوم) محبوب تر است نزد خداوند عالم از همه اشکها (سیم)
ملکه اشکهای گریه کنند را حفظ میکند در شبته ها و نگاه میدارند تا آنگاه که قیامت برپا شود
میدهد همه آنها و بگوید بگوید من شک چشمی است در بهشت حسین هر که اشکش صدق شد کرد
از این اشکها چیزی بر آتش بندازد آتش پانصد سال از شما دور گردد کما مرع (چهارم) اشکی که در
روز عاشورا در مصیبت حضرت حسین ریخته شود هر قطره از آن آتش جهنم را شصت هزار سال دور میکند
کما مرع (پنجم) هر قطره اشک حجابی است مابین گریه کننده و آتش جهنم (ششم) اگر با اندازه
قطره از اشک که جاری شده است بر صورت بچند در جهنم خاموش کند حرارت جهنم را بطوریکه اصلا
حرارتی باقی نماند (هفتم) امر فرماید خداوند عالم متحسسه را که اشکهای گریه کنندگان بر حسین را
بخیزان بهشت دهد تا باب چشمه حیوان مزوج نمایند همانکه مزوج کردند هزار بار بر کوارانی و
با کبرکی اوزباید میشود کما مرع فی الروایه •

قسم چهارم فضیلتی است که حاصل است از برای مجالس عزاء و نشق در آن مجالس و آن چند امر است (اول)
محبوب صادق آل عمد است چنانچه گذشت در روایت پس محبوب بیغیر و آله و محبوب خدا خواهد
بود (دوم) محل و مظهر امتثال امر امام است که فرموده است بنشینید باهم و احیا امر ما بدارید (سیم)
منظر حضرت حسین است که از بین عرش نگاه میکند بسوی آن مجلس و می بیند گریه کنندگان خود را
(چهارم) محض و منهج ملکه مغربین است چنانچه در کتاب عوام روایت کرده است از حضرت عطاء
گوید رفتم خدمت حضرت صادق آنجانب فرمود شنیده ام شریکونی عرض کردم بی فدای تو شوم
فرمود بخوان پس از اشعار مرتبه خود قدری خواندم آنحضرت بسیار گریست و گمانیکه در آن مجلس
بودند حسکی گریستند و اشک از صورت آنجانب جاری شده و بر محاسن آنجانب فرو ریخت فرمود یا جعفر
بخدا قسم که ملکه مغرب خدا همگی حاضر شدند در این مجلس و گریستند و بیشتر از گریه کردن ما و در همین ساعت
خندای تعالی بیست رابر تو واجب ساخت و گناهان ترا آمرزید • بعد از آن فرمود میخوانی ای جعفر
زیاده بر این بگویم عرض کردم بی آقایی من فرمود هر کس در مرتبه امام حسین شری بگوید و خودش
بگوید و دیگری را بگریه در آورد البته جناب اقدس آملی تمام گناهان او را بیامرزد و بهشت بر او واجب
شود (پنجم) نشق در این مجلس حفظ نماید دل را از مردن در روز قیامت و نشه آخرت (ششم)
موجب خشنودی و تسل و آرامی قلب صدقه کبری فاطمه زهرا است (هفتم) محل نزول رحمت و
صلوات آملی است (هشتم) محل شمول دعا پیغمبر و امیر و فاطمه طاهره و حضرت مجتبی و سایر ائمه

هدی است (نه) جمع وضع مانی است که برضوان خازن پشت داده میشود تا مزوج نماید بیا الحیوان
و این امتزاج هزار هزار برابر گوارائی آن زیاد میگردد (ده) قبه سابعه حضرت حسین است پس
محل اجابت دعوات است چرا که مراد از قبه نه خصوص قبه ظاهری است بلکه قبه حسین محل طرد
و مردود خضوع و خشوع و انکسار و احتراق است پس حقیقه هر مجلس و محفل که خضوع و خشوع و
کسر قلب و حرق قلب برای حضرت حسین در آن باشد قبه حسین و محل قبولی و اجابت دعاست . علی
کل لرض کریم و کل یوم منشورا . و کل یله بری قبره . و کر بلا کل مکان بری .

سوال ماموم ادعوی استجب لک و خصوص وعده اجابت در تحت قبه منوره سبب چیست که بسا
آدمی محروم میگردد دعایش مردود میشود هر چه الحاج و ابرام میکند اجابت نمیشد بآنکه مطلب
و حاجتش مشروط است .

جواب بدانکه دعا گاهی معادف میشود بل وجود استعداد و گاهی با عدم آن و در اینکه بلسان استعداد
شد البته رد نمیشود و حتی با حاجت مقرون میگردد و این موجه اختصاص بلسان ندارد اگر جنم مینا
باشد به بند که تمام ذرات موجودات و اجزای عالمیان در دعوت و مسئلت مرادات خودند و از حضرت
قاضی الحاجات و معطی السؤلان بلسان حال و قلب اعظمی و اقدس حاجتی گویانند و استدعای که معادف با حصول
استعداد و بلسان تمام استعداد شد حضرت عجب العجوات و معطی السؤلان و الحقوق لها حاجات بحسب حاجات
می فرماید چرا که اجابت بلسان استعداد واجب فوری است برخداوند متعال چه مقتضای ربوبیت و
نور الوهیت تحصیل حق می کند و تاخیر و تأکید دارد پس هرگاه استدعای استعدادی مواد طبیعی و
بایات و جوابات با اجابت فرماید و حقوق و حظوظ و صور مناسبه آنها را معطی فرماید آنی حکمت
از آنی تعطل و تاخیر می نماید پس چگونه استعدادی انسان که نوع اخیر و اشرف موالید و
علت غایبه خلقت است که این آدم خلقت الانبیاء لاجلک و خلقتک لاجل . و مصداق است و لقد کرمتنا
بی آدم و فضلاء علی کثیر من خلقنا قبله مردود شود پس حاجت که روان شود یا از حبه عدم حصول
استعداد است یا از بابت مراحت استعداد . نظام کل با معادمت نظام جز متلاً و ملکی کند حکومت مصادرات
مضایعت میخواهد که اسباب و مقدمات آن فراهم نیست یا میخواهد امری را که محال است و محالیت او را
نمیداند یا چیزی است که صدمه و هلاکت او در آن است و خود اعتقاد منفعت و مصلحت دارد یا میخواهد
متلاً گرمی هوا را در زمستان و سردی را در تابستان استعداد را در غیر فصل خود که لسان دعا سایر
موجودات برخلاف آن است یا میخواهد حکومت شهری را بستاند محله الی غیر ذلك یا بخت بیه را در
حالی که قوه و طبع غلبه نموده و دیگری را منصف ساختن تولید مرض گشته و نمیداند که آنها هم استعدادی
دارند و بلسان دعا میکنند حفظ خود و کال خود را از خود را از خداوند متعال میخواهند . مثلاً ماهیت نار
از حضرت معطی الخیرات و الحقوق بحسب القایات دعائی و استدعای نموده و صفت احتراق را مسئلت
کرده خداوند قیاض بجا بخت و ماده او دفعه واحده سمر دبه اجابت سؤال او و قضای حاجت او فرموده
که کن عرقاً لهم شرب و دفعه واحده دهره امتثال کرد چه کار خدا گلی است چون خواهد عالم را سرد

کند شمس را از روح شبانه سروح حویه آورد و شمس را بیکسر سرد کند و چون جو مدگره کرد و عکس
نماید نه چون قاعدهی جری که وسیله یخ و یرف در مکان حساس است و در آن کوه و دریا .
و سه نور و حفظ نفس احداث گرمی نماید . علی دقیقه پس در آن کوه که صحنه است
لازمه عالم کوب و صد نصددم است و این است که تخلف معصی از معصی است .
بی حکمت نیست .

(حکمت او در شی چون بزرع) . (میفرستند کودکی را با چراغ) .

(راحلر مادی فرستند دو) . (کان چراغ او بکس بر خیزد) .

و حسن مطلب نکته مشروعه که احداث نمیشود بحسب این است که از روی راستی نمیخواهند آرا و دعای
و استدعای آن نیست مگر محرمانه و خفی و خیال خام من اینکه میگوید . اللهم ارزقنی رزقاً حلالاً .
استدعای صدق رزق حلال آن است که خداوند مقرر دارد بر تحصیل مال از روی طرق حلاله
و معاملات شرعیه و نه بدنی کبیت و احکام و علم و حلال و حرام و فسدت و مبطلات معاملات
پس اگر مالک و در رزق حلال پس از خدا میخواهد و لکن در عمل بی مبالات و بی باک باشد طرق تحصیل
حلال را نداند و عمل نکند اجتناب و بر چیز از معاملات حرامه شرعیه نداشته باشد یا خود اجتناب
کند و لکن معاشرو مجلس و هم نشین و هم خوراک گردد . یا کسانی که بی باکند استدعای صادق نموده
از روی راستی و حقیقت دعا کرده و رزق حلال نخواست . پس فی الحقیقه دعا نکرده که تا اجابت
شود و دعا چنین بگوید اللهم ارزقنا علماً نافعاً . استدعای صادق علم آن است که مواظبت و ملازمت
نماید حضور علما و مجالس علم را حاضر شود بشنود یاد بگیرد ضبط کند حفظ نماید ترک شواغل و رفق
موج کند تا اجابت شود . و هرگاه اینها را از اینها بگذرد هر چند مکرر بر زبان جاری سازد اللهم
ارزقنا علماً نافعاً استدعای صادق نکرده مثلاً بگوید اللهم ارزقنی توفیق الطاعة و بدانصبة و صدق الیه .
لکن خیالش و نظرش و شغلی مصیبت و محبت مصیبت و مجالست و معاشرت اهل مصیبت و تزیین اسباب
مصیبت باشد استدعای صادق نکرده و از روی راستی دعا نموده بلکه فی الحقیقه هر چند بزرگان توفیق
طاعت و بعد مصیبت را گفته اما بصل و بلسان و خیال و قوی و اعضا و حواس و مشاعر بعد از طاعت و
فرب مصیبت را خواسته و حالات و تقیه و ملکات و ذیقه او و نفس فساد انگیز او و اهل قوی و آلات بدنی
او و علو وقت جزئیة دائره در استعداد دعا هستند که اللهم جنبنا عن الطاعة و ارزقنا الدوامه علی المنصبة و عدم
صحة الیه و همین استدعای حالی و دعای فعل آن قوی و مشاعر و ملکات و غلات باجابت مقرون میشود
چرا که دعا و استدعای استعداد است پس هر وقت دعا میکنی برای خود خبری و فیض میخواهی اول
اصلاح خود نمائ که لیس للالسان الا ما سی تا دعایت صادق باشد دعا و خواست کاذب طعن است در دعا
و دعا ملبسون مستجاب نشود من دعا بغير طین ابله (گفتند) قیاض علی الاطلاق بغير برده و تمالی
شاه بحکمت بانه الهی از برای خلق در حصول مطالب و نفع مآرب دو قسم اسباب و دو نوع مقتضیات
قرار داده یک قسم آنست که تأثیر او بسته به اعتقاد و دین و مذنب و ایمان و کفر و علم و جهل و کمال و نقص

هدی است (نه) جمع و منبع مانی است که برضوان خازن پشت داده میشود تا مزوج نماید بنا الجوان
و این امر را هر روز و گوازی آن را میگردد (دهد) قیة سانیة حضرت حسین است پس
محل است دعوات است چر که مراد از قیة نه خصوص قیة طهری است بلکه قیة حسین محل طرد
و مردوس خصوص و حشوع و کسار و احتراق است پس حقیقة هر مجلس و محل که حصوع و حشوع و
کسر قلب و حرق قلب برای حضرت حسین در آن باشد قیة حسین و محل قبول و حشوع دعا است . بی
کن ازین کربلا و کل یوم عاشورا . و کل یوم قیة . و کربلا کل مکان بری .
سؤال با عموم ادعوی استجب لکم و خصوص وعدة اجابت در تحت قیة منوره سبب چیست که بنا
آدمی عروم میگردد دعایش مردود میشود هر چه الحاج و ابرام میکند اجابت نمیشد بآنکه مطلب
و سبب منوره است .
جواب بدانکه دعا گاهی مصادف میشود بوجود استعداد و گاهی با عدم آن و بدانکه بلسان استعداد
شد البته رد نمی شود و حتماً با اجابت مقرون میگردد و این موجه اختصاص بلسان ندارد اگر جنم بنا
باشد به بند که تمام ذرات موجودات و احزای عالم در دعوت و مسئلت مرادات خودند و از حضرت
قدس الحجات و معطی السؤلان بلسان حاله کربا اعظم و انضاحی گویند و استدعای که مصادف با حصول
استعداد و باطن تمام استعداد شد حضرت مجیب الدعوات و معطی السؤلان و الحفوف لها هیات بحسب اجابت
می فرماید چرا که اجابت بلسان استعداد واجب فوری است برخداوند متعال چه مقتضای راجعیت و
توکل الوهیت معیل حق می کند و تا خبر و نگیرد پس هرگاه استدعای استعدادی مواد طبعیات و
سایات و حیوانات را اجابت فرماید و حقوق و حقوق و صور مناسب آنها را اعطا فرماید آن حکمت
از آن تعجب و تأمل در بر دارد پس چگونه استعدادی انسان که نوع اخیر و اشرف موابد و
عالم سانیة است که در آن خلق الاشیا لاجلک و خلقتک لاجل . و مصادق است و لند کرمتنا
فی اقم و فضلایه علی کثیر من خلقنا قبلاً مردود شود پس حاجت که روان شود باز جیه عدم حصول
استعداد است باز بابت مزاحمت استعداد . نظام کل با معادمت نظام جز متلاً دعا میکند حکومت مصادرات
مطاعت میخواهد که اسباب و مقدمات آن فراهم نیست یا میخواهد امری را که محال است و محالیت او را
نمیداند یا چیزی است که صدمه و هلاکت او در آن است و خود اعتقاد منفعت و مصلحت دارد یا میخواهد
متلاً گریه هوارا در زمستان و سردی را در تابستان استدعال را در غیر فصل خود که لسان دعا سایر
موجودات برخلاف آن است یا میخواهد حکومت شهری را بستاند محله ای غیر ذلک یا بخت بیه را در
حائیکه قوت و طبعی غلبه نموده و دیگری را منحق ساخته و نوبت مرض گشته و نمیداند که آنها هم استدعای
دارند و ملاحظه نمیکند محض خود و کال خود و از خود را از خداوند متعال میخواهند . متلاً ماهیت نار
از حضرت معطی الخیرات و الحفوف بحسب التالیات دعای و استدعای نموده و صفت احتراق را مسئلت
کرده خداوند قیاس با غایت و ملذذ او دفعه واحدة سزیده اجابت سؤال او و قضای حاجت او فرموده
که کن محرقاً لهم شبیه و دفعه واحدة دهره امتثال کرد چه کار خدا گلی است چون خواهد علم را سرد

کد شمس را از روح ضایع سروج حویه آورد و شمس را یک سر زد که و چون چه آمد گرم کرد و عکس
نماید . چون قطعی حریق که وسیله یخ و یخ در مکان حصی است . سردی کرد .
وسه نور و حبه ثقیل احداث گرم نماید . بی دبیعه سبب درین مدد که قطعی است سردی است
لایحه فایه کوب و صد دهم است و است و است که تحمیل معنی ازین است .
بی حکمت است .

- (حکمت او در شی چون بزرع) • (میفرستد کودکی را با چراغ) •
- (ر خرف نادی فرستد ند در) • (کن چراغ او بکس بر خط دور) •

و حسن . خط نکهت منوره که است . بی شود سبب این است که از روی راستی نمی خواهند آوا و ندای
و استندای آن نیست مگر محمد صلی الله علیه و آله و خلیل خام من ای که میگردد . اللهم ارزقنی روزاً حلالاً .
استدعای صادق روزی حلال آن است که خود را مصرف دارد بر نموده مال از روی طرق جازه
و مسلمات شریعه . تصف و فانی بکیمت و احکام و علم و حلال و حرام و سفدت و مبطلات معاملات
پس اگر در حلال روزی حلال بلسان از خدا بخواهد و لکن در محل بی بیالات و بی باک باشد طرق تحمیل
حلال را عاید بماند و عمل نکند اجتناب و برهیز از معاملات حرمة شریعه نداشته باشد یا خود اجتناب
کند و لکن معاشر و مجالس و هم نشین و هم خوراک کرده . یا کسانی که بی باکند استدعای صادق پیونده
از روی راستی و حقیقت دانکرده و روزی حلال نخواسته . پس فی الحقیقه دانکرده که تا اجابت
شود و هم چنین بگوید اللهم ارزقنا علماً نافعاً . استدعای صادق علم آن است که مواجبت و ملازمت
عاید حضور علما و مجالس علم را حاضر شود بشود یا دیگر ضبط کند حفظ نماید ترک شواغل و رفیع
موج کند تا اجابت شود . و هرگاه اینها و بزرگواران بگویند هر چند مکرر بر زبان جاری سازد اللهم
ارزقنا علماً نافعاً استدعای صادق نکرده متلاً بگوید اللهم ارزقنی توفیق العتامة و بعدانصبة و صدق این
لکن خیالش و نظرش و شغلش مصیبت و محبت مصیبت و مجالست و معاشرت اهل مصیبت و تسیب اسباب
مصیبت باشد استدعای صادق نکرده و از روی راستی دعا نموده بلکه فی الحقیقه هر چند بزرگوار توفیق
طاعت و بعد مصیبت را گفته اما بلسان و بلسان و خیال و قوی و اعضا و حوارج و مشاعر بعد از طاعت و
قرب مصیبت را خواسته و حالات و کدیه و ملکات و ذیقه او و نفس فساد انگیز او و البت قوی و آلات بدیة
او عاقل و قوت جزئیة فائز در استعداد و دعا هستند که اللهم جنبنا عن الطاعة و ارزقنا المداومة علی المصیبة و عدم
حصة الیه و همین استدعای عالی و دعای فضل آن قوی و مشاعر و ملکات و حالات باجابت مقرون میشود
چرا که دعا و استدعای استعدادیست پس هر وقت دعا میکنی برای خود خیری و فیض میخواهی اول
اصلاح خود نمائ که ایس للانسان الا ما سی تا دعایت صادق باشد دعا و خواهش کاذب حق است در دعا
و دعا مصلحت منتهی نشود من دعا بغير طین اجابه (نکات) قیاس علی الاطلاق بغير برده و لسانی
شاه بحکمت پایه الهی از برای خلق در حصول مطالب و نجاح مأرب دو قسم اسباب و دو نوع مقتضیات
قرار داده یک قسم آنست که تأثیر او بسته به اعتقاد و دین و مذنب و ایمان و کفر و علم و جهل و کمال و نقص

ضمیمہ

333

عل الاطلاق و نخل نمکند بحرمان او و معرفت و علم بخود . و تلمع و دیت آن است که بداند محض و توانی خود را بداند که سایر خلق چه مثل او عاجز و ناتوان و ذلیل و محتاج نمی تواند جلب حق از مسافح دیمه و دنیوی و دفع ضرری از مضار جزیه و کلیه را (۵)

تأید و تأکید از مجموع آنچه ذکر شد ظاهر میشود سر عدم اشجابت بعضی دعوات و اموری که مانع است اجابت و قبولی دعا را . پس منبر از حضرت کاطم منقول است که جماعتی از حضرت صادق شوال نمودند که چه علت دارد که ما دعا میکنیم و دعای ما مستجاب نشود حضرت فرمود که زیرا شما کسی را دعا کنید که او را نمی شناسید . و در حدیث دیگر فرمود هر کسی خواهد دعایش مستجاب شود باید که خود را حلال نماید و از حضرت حتی مرتب مآثور است که اگر بنده خدا آفتاب نماز کند که بدتش در کمال ضعف و رنگش زرد و قامتش کمان گردد بزمته الهی سوگند که تا حلال خوردن رسته نکند طاعات او مقبول نمیشود و دعای او بیهوده اجابت مقرون نمیکرد که قال تعالی اما یقبل الله من المتقین و فرمود یا ابذر مثل الذی یدعو بنیر عمل کمثل الذی یری بنیر و تر مثل آنکسی که دعا میکند بی آنکه عمل صالحی داشته باشد مثل کسی است که تیری اندازد از کمان بی زره و در احادیث قدسیه وارد شده است قریب باین مضمون بدرستی که بعضی عباد من هستند که صلاح ایشان در قنار است و اگر غنی تمام هلاک میشوند و بعضی از بندگان من صلاحشان در غنی بودن است اگر فقیر تمام هلاک میشوند بعضی از بندگان من صلاحشان در مرض است صحیح شوند هلاک میگرددند بعضی صلاح ایشان در صحت است مرض آنها را هلاک میکند . در کافی روایت کرده است عن الولید بن صبیح عن ابی عبدالله قال سمعته یقول ثلثة نرد دعوتهم رجل و رزقه الله مالا فافقه فی غیر وجهه ثم قال یارب ارزقنی فیقال له الم ارزقک و رجل دعا علی امرأته و هو لها ظالم فیقال له الم اجعل امرها یدک و رجل جلس فی بیت فیقال له الم تجمل لی السیل الی طلب الرزق ایضا فی الکافی عن منصور قال قلت لابی عبدالله رجا دعا الرجل بالدها و التعلیج له ثم اخره ذلک الی حین قال فقتل ثم قلت و لم ذلک لیزداد من الدها قال ثم ایضا عنه قال ان الابد یدعو فیقول الله عز وجل للملکین فاستجبت له و لکن احبوه بحاجته قالی احب ان اسمع صوته و ان الابد یدعو فیقول الله تبارک و تعالی مجلبها له حاجته قالی ایض صوته .

مؤلف گوید چنانچه اشاره شد و در بعض اخبار تصریح شده است بسا منزلتها و شرافت و نعمت و رحمتی الهی است که نرسد بنده از بندگان مگر بیک دعا فرمود حضرت رضا بسیار دعا کنید که دعا کنید جمیع رحمتها است و موجب فیروزی همه حاجتها است و بکرامتهای الهی نمی توان رسید مگر بدعا و در حدیثی دیگر فرمود بر تو باد بدعا که دعائهای جمیع دردها است . از میسر بن عبد العزیز منقول است که حضرت صادق فرمود ای میسر دعا کن و مگر هر چه مقدور شده است خواهد شد بدرستی که نزد خدا منزلی هست که بان نتوان رسید مگر بدعا و مسئلت و اگر کسی دهان خود را ببندد و شوال نیاید از خدا چیزی بخواهد پس بطلب دعا کند ای میسر هر که در بسیار بگوید الب بر رویش می گشایند پس باب اعظم و مول برادر و حصول مقصود دعا است پس با کمال امید واری الطاح و ابرام در دعا باید

داشت

داشت نهایت اگر توفیق رفیق شد و دعا با اجتماع شرایط و تقد مواضع مصادف شد که مقصود حاصل و بجز دنیا و آخرت فریاد خواهد گشت و اگر صلاح در اجابت نشد یا در تأخیر آن شد یا مصادف با مانعی یافتن شرطی یا از امور حتمیه باشد که قابل تغییر نبود چون دعا مانند سایر اسباب دنیوی در اموریکه قابل بد او محو و نیست است غیر محتمل نه در حتمیات حرمان کلی نخواهد بود اگر مقصود و مرام در دنیا قیاس باشد و صدق اجر جلیل و ثواب جزیل آخرت برایش مقرر است چنانچه در اخبار صریح شده پس در هر حال دست از دعا نباید برداشت و چشم را مقصور بدینا نیاید کرد و بحرمان در موردی مأیوس نیاید شد چه بسا در این حرمان هزارها خیر و صلاح خود او ملاحظه شده دعا کن و از خدا بخواه آنچه خواهی و بدانکه خداوند کریم قیاس مهربان آنطور که صلاح نیست به تو معامله خواهد فرمود در دنیا حاجت را بر آورد و مقصودت بنو برساند خوب بگذرد برای آخرت نیز و خوب تر .

(توبه کی چو گدایان بشرط مزد مکن) (که خواهی خود روش بنده بروری داند)

حکمت در اخبار کثیره وارد شده است قدیم حد و نشانی الهی و صلوات بر حضرت رسالت پناهی و آل کرامش رده ما و اطهار حاجت بدرگاه اله شاید سرش این باشد که بحمد خدا و ذکر او یا خدا از کبر و تصنیف از مواضع برای شخص حاصل میشود چون ذکر و حمد خدا و مدح اولیای خدا نسبت بچهر روح مانند اکبر اعظم است نسبت بخلوات چنانچه ذره از استغیث اگر بر در باری از فضلوات واقع شود همرا را منقلب میکند صلاح چنین است حال اکبر حد اله که کاشف است از معرفت او تعالی تا به جوهر روح خلق انسان را منقلب میکند از نخوت و کثافت عیسان بصفاء قدس و نقاء عالم طهارت پس با شرف نور معرفت الله روح منسبایش بیشتر و اشرفش کاملتر خواهد بود و حصول مطلوب در چنین حالی اقرب و آکل خواهد شد رجوع الی سابق سبب غاوت و عده اجابت دعا در تحت قب حضرت سید الشهداء بمجموع و عده اجابت دعا که در قرآن مجید واقع است از آنست که چنانچه زمان را تأخیر است در بسیاری از امور مثل تأخیر یوم بیت و خمیس و در خصوص دعا مثل لیل قدر و جمعه و غیر اینها همچنین آن مکان خاص که مشرف است بتمیز آن بزرگوار اکثر تأثیر آمیخته از امکان دیگر و تخلف اعتبار فقدان شرایط و وجدان مواضع است

سر چون حضرت حسین سر حلقه اهل وفا و سید ارباب تسلیم و رضا بود و وجود مقدس خود و اهل و عیال و بستگان و مال و منال خود را تمام در راه خدا داد و فدای دوست حقیقی نمود و تسلیم وجود عزت را بختای آن بزرگوار احدى از اهل وفا و رضا ننمود و اراده برای خود نگذاشت همه صفات او مستهلك در صفات خدا و ذات او مستهلك تحت ذات خدا بود نمیخواست مگر خدا را نمی جست مگر خدا را که ترک الخلق طرأق هوا کا الخ و صاحب این صفت عالی هست که خود را قانی فی الله و بقی بالله نموده هر چه واقع شود مراد او است و بعد از او است حاجت غیر مفی و مراد مردود ندارد زیرا که آنچه میشود بختیت دوست حقیق وجود میگردد و وجود علی الاطلاق بمحول او است دوست بایچه دوست میکند و اخی است شیخ رئیس ابو علی بن سینا در مقامات العارفین از کتاب اشارات گوید العارف حقش بی سام و کیف لا هو فرحان بالحق و بکل شی من حیث انشابه الی الحق . پس هر کس از زاریان و دوستان در تحت قب تقدیس او هست

مستوف

[illegible]

مشرق آواراهی و مطلع تجلیات ربانی است واقع شود اراده او در اراده حق مضمر و اهوی نفس او مطبوس
بلکه وجود و محقق خواهد بود **قلم بشاراً الا ماشاء الله و ماشاء الله کان**

باب چهارم در بیان توضیح امور مهمه که در چند فصل ذکر میشود

فصل اول بدانکه اخبار وارده در حدیث و تفسیر و ذکر احوال و ثواب گریه بر حضرت حسین چنانچه تفصیل
نمودیم دو قسم است قسمی وارد است در حدیث و تفسیر و گریه بر خصوص حضرت حسین و قسمی وارد است در
حدیث و تفسیر و گریه بر عموم اهل بیت عصمت و طهارت و شامل است گریه بر حضرت حسین را هم البته پس هر دو
قسم شریکند در دلالت بر فضیلت و اجر گریه بر حضرت ابی عبدالله و استدلال بر دو قسم صحیح است چنانچه
قسم دوم از اخبار مذکوره دلالت میکند بر جبران جزع و گریه بر هر يك از نفوس مقدسه موافق اخبار
حدیث کثیره است در حدیث و تفسیر و فضیلت و اجر جزع و گریه بر نفسی از آن بزرگواران وارد شده
و مؤید است بصل و فضل منقول از خود ایشان و از اینجا ظاهر میشود که آنچه از اخبار دلالت میکند بر
مکروهیت و مرجوحیت جزع و بکا بر غیر حضرت ابی عبدالله مانند خبر کل الجزع و البکا مکروه الا البکا
علی الحسین و امثال آن که سابق نقل شد بر ظاهرش نتوان باقی گذاشت و عجب است از بسیاری از علما و مقاتل
مثل صاحب اسرار و صاحب آوار و غیر ایشان که حل نموده اند اخبار عامه را بر اراده خصوص حضرت حسین
نظر بآن روایاتی که دلالت دارد بر مکروهیت گریه و جزع بر غیر آن بزرگوار و صاحب وسائل شیخ جلیل عامل
(ره) پس از نقل خبر کل الجزع و البکا مکروه الخبر گفته است هذا محمول علی عدم زیاده الحزن او علی اجتناء
الحزن و التکاملاً

مؤلف گوید بکا و ناله و جزع و فزع ائمه طاهرين در مصیبت بگد بگر و غمخیز و ترغیب شیعیان
و دوستداران و دوست داشتن ظهور تازی و تازی و گریه و ناله از شیعیان در مصائب ایشان جای شک نیست
و بر متع در اخبار و آثار ظاهر و روشن است و بکا موجودات در مصائب بعضی از آن نفوس مقدسه بالخصوص
وارد شده گفته از آن در وسایل روایت کرده است از کتاب اکمال الدین که در حدیثی از حضرت صادق
ازد نیافت امام در مصیبت او یکسال نوحه سرائی نمود پس از آن پسری از آن بزرگوار فوت شد امام یکسال
بر او نوحه کرد بعد از آن اسمعیل از دنیا رفت امام در مصیبت او جزع شدید نمود و هم در کتاب وسایل
روایت کرده است که صدیقه کبری در وقت رقیه خواهر محترمه اش بر لب قبر نشسته بود و چنان گریه
میکرد که انگشایش در قبر میریخت و گریه حضرت حتی مرتب در وقت ابرهیم نور دیده اش منقول بلکه در
مصیبت جعفر بن ابیطالب و زید بن حارثه چنانچه در وسایل روایت کرده است آن رسول الله حین جانته و قات
جعفر بن ابیطالب و زید بن حارثه کان اذاد خلینته کثر بکا نه علیهما جداً و بقول کانا بحدائق و یونسائی قدحها
جمعاً و در خبر است آن ابرهیم مثل ربه ان برزقه انیة شیکه بدمونه و در وسائل بابی منعقد نموده است
در بیان جواز بکا بر میت و استحباب بکا در زیارتی حزن و بانی دیگر در انبساط استحباب بکا بر موتی مؤمن و از
جمله اخباری است که در انبساط این مدعا نقل نموده این خبر است لما انصرف رسول الله من وقعة احد الى
المدينة سمع من کل دار قتل من اهلها قبل نوحاً و بکا ولم یسمع من دار حزنه عه فقال لعکن حزنه لا بواکی

علیه فالی اهل المدينة ان لا ینوحوا علی میت ولا یتکون حقین ذابحیه فینوحوا علیه و بکوه نعم الی البوم
علی ذلك و فاصل مجلسی ده در بخار روایت کرده است از این باب گوید امیر المؤمنین عرض کرده به
پیغمبر رسول الله نمودست میداری عقیل را فرمود علی بخدا قسم از دوراه دوست دارم او را هم خود را
دوست دارم و هم از جهة آنکه محبوب ایو طالب است او را دوست دارم با علی بدینکه فرزند او در محبت فرزند
نوکشته شود و همانکه شهید شد چشهای مؤمنین در مصیبت او گریان شود و ملکه مغربین بر او غار بخوانند و
در اخبار عده آمده وارد شده است که آسمان و زمین در موت مؤمن و بالخصوص علیا گریه میکنند و همه
در کتاب وسایل بابی وضع کرده است در بیان جواز گریه بر کسیکه اقی قلی با او باشد هر چند سال از دنیا
رفته باشد و نقل کرده است گریه اصحاب امیر را بر خوارج و کلام آن بزرگوار را بر مباح بودن آن و بابی در
استحباب بکی و بکا در حالت دعا کردن اگر چه بنده کرامات از خود نشان بدهد و اگر میخواهد بکشد این اخبار
بر دایم از مقصود دور مانیم و انصاف این است که وضوح مطلب ما را نیاز دارد از اطلاله کلام بقتل اخبار
پس حمل اخبار عامه را بر اراده خصوص حضرت حسین و اخذ بظاهر اخبار کرامت با حمل اخبار کرامت و اخذ
بر آنچه از ما حیو سایل نقل کردیم در غیر محل و غلی از منات است و ما سابق بیانی در معنی مکروهیت در این
روایات نمودیم فراجع و انعم

فصل دوم بدانکه شکی و شبهه نیست در اینکه عبادات شرعیه و اعمال صالحه در فضیلت متفاوتند و معیار
و مناط در تشخیص مرتبه فضل و درجه فضیلت هر عبادتی ملاحظه آثار و خواص و اجرو و ثوابی است که بر آن
مترتب است و مصومین بان وعده داده اند هر عملیکه آثار و نتائج آن بیشتر و حصول قرب و تقرب بآن در درگاه
اله زیاد تر است افضل خواهد بود از آن عبادتی که منشا آن آثار و سبب آن قرب و تقرب نیست خواه واجب
باشد و خواه مستحب و علی در واجبات تا که طلب و عدم رضای الهی بترك بحسب حکم و مصالح عاجله و
آجله ثابت است و آن امری دیگر است مستلزم فضیلت نخواهد بود و بیش از این مقدار کلام در این مسئله از
مقصود خارج است حال میگویم گریه بر حضرت حسین افضل از همه اعمال از طاعت و عبادات است باین
معنی که فضیلت و اجر و ثواب آن از سایر عبادات زیاد تر و بیشتر است و تقرب این مدعی را بچند وجه میتوان نمود
(وجه اول) اخباریکه وارد شده است در بیان فضایل و خواص و آثار و نتائج آن و آن اخبار مقبول
عند الطما است و اکثر آن بحسب سند صحیح یا مستر است و ایست که ما هم اقتضای عقل من خبر نمودیم و
ذکر شد و تصحیح و توثیق آن را حاجت نمائیم و مقدس اردبیل ره ادهی و آثار آن اخبار را نموده
است و شکی نیست که در این قضیه مانند سایر شریعات لسان ائمه طاهرين لسان واحد و اخبارشان محکوم بحکم
خبر واحد است و با عدم تراحم و تضافی تمام آن اخبار باید اخذ و عمل شود چنانچه در محل خود بقرائست
پس تمام این فضیلتها و اجرها که در اخبار کثیره وارد شده است برای این عبادت حاصل است و هیچ عبادت را
این درجه از فضیلت بیان نشده و این مرتبه از اجر و ثواب وعده نداده اند پس چون در تمام اعمال دینی و
عبادات شرعیه و طاعات محبوبه مرغوبه ثواب و اجر و خواص این عمل بیشتر است باید افضل باشد

(وجه دوم) فرمود حضرت صادق چنانچه گذشت لکن ثواب الاله میباید فیما یجزع عبادت را

نواب است محدود و محدود مگر گریه بر مصیبت مابین نواب از احدی و حصری و نهایی نیست . گوئیم مقتضای عموم مستغرق عبادت بیکه نواب آن حد و حصر و نهایت ندارد گریه بر مصائب ایشان است فقط و شکی نیست که بالاتر از این مرتبه مرتبه نباشد پس افضل بود از همه عبادات و چون سوق کلام برای بیان نواب است باید مراد از دمه گریه کردن باشد چرا که آن عمل مکلف و موضوع نواب است نه آنکه که حاصل از فعل مکلف است چنانچه بعضی از علما توهم نموده آنرا و اگر گوئی این خبر بر قدر دلالت بر افضلیت اختصاص بگریه بر حضرت حسین ندارد گوئیم سابق رجحان و تعلیل گریه بر آن بزرگوار را از گریه بر سایر ائمه مصومین بیان کردیم پس ضمیمه ملقب مدعی حاصل و افضلیت گریه بر آن بزرگوار از همه عبادات که از جمله گریه بر مصائب سایر ائمه هدی باشد حاصل است و در بعضی کتب خبر مذکور را باین عبارت نقل کرده اند لکن سر نواب الا له معة فینا . و غنی نیست که بنا بر این دلالتش روشن تر خواهد بود

(وجه سیم) نهایت اعمال صالحه و نایه طاعات و عبادات شرعیه حصول ترقی و ارتقا بمدارج قرب و تقرب الهی است بوصول برانطباق عالی صلحا و متقین و ابرار و مؤمنین و در همه عبادات گریه بر حضرت حسین امتیاز دارد باینکه بمرتبه موجب کمال و محصل جمال از برای شخص خواهد بود که حضرت امیر فرماید چنانچه گذشت گریه کنند بر حسین از ما خاندان است از اهل صلاح و تقوی بودن کجا و مصداق بشاوت با اشارت منا اهل البیت شدن کجا انصاف بدو کدام عمل از این افضل و کدام طاعت و عبادت از این بالاتر که صاحب آن اگر دود نیا است امیر فرماید از ما است گریه کنند بلکه حضرت صادق او را در خود فرماید اگر در حضر در قیامت است مدد رضا فرماید با ما محشور میشود و در زمرة ما و دمه ما خواهد بود اگر در طول مدت قیامت و در آخرت است در سایه عرش آله همنشین و هم محبت با حضرت حسین باشد اگر هنگام دخول در بهشت است گاهی بیعمر فرماید دست چهار میگردد با هم داخل بهشت میشوند گاهی حضرت مجتبی فرماید داخل بهشت نمی شوم مگر با آنها خود حضرت حسین فرماید اگر آنها را پیش از خود داخل بهشت نه بپیم خود پیش از آنها وارد نشوم اگر حال بودن در بهشت است تمام اهل بهشت از انبیا و مرسلین و اولیا و کملین و شهدا و صالحین و ابرار و مؤمنین هر يك در درجه خود و بمقتضای مرتبه در منزلت خود باشند مگر گریه کنندگان بر حضرت حسین که در درجه بیعمر و ائمه طاهرين باشد باینکه نشینند بر سنده های بهشتی با هم عدا بخورند محبت بدو اند مجالست و معاشرت با اهل بیت عصمت و طهارت داشته باشند از این افضل و بالاتر کدام عبادت است آیا تصور میشود عبادتی از برای طبقه رعیت که ثمرات و خواص و نتائج آن بالاتر باشد هیبت و ذلک فلیشتا نفس المتافسون و الیه فلیرغب الراغبون (وجه چهارم) هر عبادت را اجری است که اگر ایمان آن عبادت مصادف شود با اجتماع شرایط محبت و قبول اجر بیکه مقرر است بر آن عبادت داده میشود و غایت آمل و نهایت آرزو در عبادت حصول محبت و قبول استحکام مرتب شود بر آن اجر موعود نباشد برای عامل مگر اجر عملش و لکن گریه بر حضرت حسین علاوه بر آن اجر ها و نوابها که شنیدی و اجتناب و تراکم آن قدر از اجر و نواب را حاکم دانستی عظم میشود بگریه کنند اجر گریه هفتاد هزار نفر از ملئکه چنانچه در روایت گذشت کدام عمل افضل از عبادت بیکه هم اجر های آن عبادت با آن کثرت برای صاحبش

باشد و هم اجر آن عبادت که از هفتاد هزار نفر از مصومین صادر شود (وجه پنجم) آنکه عبادت و اعمال شرعیه بر دو قسم است قسم اول آنکه مدام که شخص مشغول بعمل است مأخوذ و منقطع است و همانست که ختم نمود عمل خود را نواب او هم ختم میشود قسم دوم آنکه نواب اصل و آن عبادت باقی است برای او تا آخر حیاتش و سابق است تا مدتی بعد از فوتش و سابق است اجر آن عبادت برای او تا وقتی که اسباب عالم دنیا باقی است و برقرار است و با نوبت و قیامت و عالم آخرت و تفصیل و بیان مصادیق هر يك از آن اقسام بنصود نیست و در تمام عبادات شرعیه و اعمال باقیه صالحه گریه بر حضرت حسین امتیاز دارد باینکه اجر و نواب آن بحدی که شریکی برای آن نیست بیان این مطلب آنکه اگر کسی گریه کرد بر حضرت حسین هر چند در طول عمرش يك مرتبه باشد از آن روز و ساعتی که او گریه کرده است تا قیامت عبادت هفتاد هزار نفر از ملئکه که مدام در گریه بر حضرت حسین اند در نامه عمل او و سایر گریه کنندگان ثبت میشود (٥)

ابطال این مرتبه از اجر و نواب و این درجه از حصول قرب و تقرب بدرگاه اله که عفو و اوام از مدرك حقیقت و وصول بکفایت آن عاجز و حیران است و فوق این عبادت اعنی گریه بر حضرت حسین بر سایر عبادات شرعیه و اعمال صالحه چنانچه شنیدی و امتیاز آن از تمام مقررات از منقطعات و باقیات صالحات محل استعجاب و جای استعجاب نیست و گریه بر حضرت حسین را مانند سایر عبادات و طاعات شرعیه و در عرض آنها نمیتوان دانست (بیان) این مطلب آنکه فی الحقیقه در گریه و عزاداری بر آن بزرگوار نصرت دین و اعلا کلمة حق و اطفا ناره کفر و طغیان است چرا که در گریه و عزاداری بر آن بزرگوار اظهار مظلومیت و مقهوریت و حقیت آنجناب و اظهار فسوق و کفر و عصیان قله و اعداء آنجناب است و حفظ واجبات ناموس دین و نگاه داری شریعت سید المرسلین از زمان شهادت آن بزرگوار تا حال و از حال تا وقتی که خدا بخواد بحفظ این دو مرحله است یکی مظلومیت آن بزرگوار و یکی مسکفر و طغیان دشمنانش و مآثرین ایمان و کفر و فارقین بین مسلم و منافق این دو مطلب است پس اگر این دو مطلب محفوظ بماند دین محفوظ است ایمان محفوظ است اسلام محفوظ است باین معنی ایمان حقیقه ایمان است اسلام حقیقه اسلام است دین همان دین قویم و آئین مستقیم سوری است یعنی حقیقی است نه صوری اصل است نه بدل و اگر آن دو مرحله محفوظ نباشند هیچ يك باقی نماند پس تمام منزلت بر حمت سیدو مرحله و خاندان و مصلحت و جود از طرف کشف آید و امر ملئکه اکل و اعظم و اوقع طرق عزاداری و گریه و توحه سرائی بر آن بزرگوار است پس حقیقه گریه و عزاداری بر آن بزرگوار خدا دین است نصرت دین است احیا و اعلا و اراة ایمان و اسلام است اگر این بساط بر چیده شود و این عزاداری و گریه برداشته شود نه مظلومیت آن بزرگوار را اسی و نه مسکفر دشمنانش را رسی میباشد بلکه میگوئیم شکی نیست که شهادت حضرت حسین برای اخفاء دین و اعلا کلمة توحید شد و چون منحصر بود حصول این مقصود با راه و کشف کفر و عناد دشمنان و شهادت و مظلومیت را که اعظم اسباب بود برای کشف این معنی متحمل شد و قبول نمود تا دین جدش باقی ماند و اهل دین در لباس دین و با عنفاد دین داری بی روی جنت و طاعت و شیطا طین نمایند از خواب غفلت سر برداشته جاده هدایت را از نوادی ضلالت بشناسند چنانچه در احادیث عیدیه اشاره و تلویح و تصریح باین مطلب واقع است و در زیارت میخوانی

و بذل مهجة فبك ليستغنى من الصلاة والحياة والعنى والشك والارتياب الى باب الهدى من الردى
و نیز شکی نیست که مادام که اظهار مظلومیت آن بزرگوار بگریه و عزاداری بشود حال دشمنانش هم مکشوف
خواهد بود پس فی الحقیقة جزاداری ایضا ثمره شهادت و مظلومیت آن بزرگوار است و ماوراء اعداء آن قریه
کدام عمل از این عظمت و وجه عبادت از این بالا روشاید اینست سر آنکه معصوم در بعض اخبار فرماید هر کس
بر حسین گریه کند ادا حق ما را نموده ادا اجر رسالت کرده و گناه فرماید گریه نکردن بر حسین جفا بر آنجناب است
و گاه این عبارت فرماید گریه کننده بر حسین از ما است گاه فرماید بیعت حضرت صادق او را برادر خود
فرماید و حضرت حسین او را در بهشت در درجه خود گوید اگر حلاوت و ثبات تقریر را بر خوردی خدا را
شکر کن و صدیق نما که حقوق و افضلیت گریه بر حسین از سایر عبادات نه جای استبعاد و حصول آینه اجرها
و توانا نه محل استعجاب است و لله الحمد على ذلك •

تقصیل اجمال بر متبعان آنکه و اخبار واضح و روشن است که پس از شهادت حضرت امیر که امر بر معویه
استوار گشت در احداث بدعت و اشاعة خلافات و اطلاق تور حق و توحید و اسلامیت و اعتلا کفر و شرک
و جاهلیت و خبیث دین و تحزب شریعت سید المرسلین و احیاء طریقه آبا و اجداد و ترویج باطل و زندقه و الحاد
اعتقادی کامل و جدی قایم نمود و اسکنر خلق را از دین نبوی و آئین مصطفوی برگردانید بطوریکه اگر وفاء
کر بلا اتفاق نمی افتاد و بمشاهده آن مصیبت عظمی و فاجعه دعبی فی الجمله تب و تفتنه برای خلق حاصل
نمی شد و چند سالی دیگر بر همان ضوال میگشت البته از اسلام رسمی و از دین آری باقی نمی ماند . نخست
خیال باطل و بیعت فاسد خود را در غلبه اظهار داشت پس از وقوع صلح مابین او و حضرت مجتبی و فرستادن
وثیقه و رواته بجنات کوفه شد منزل منزل آمد تا رسید بخیله مسکوفه و در آنجا خطبه خواند و در آشنای خطبه
خود گفت بخدا قسم این جگه است که در این عرض مذمت بنما کردم از برای آن نبود که نماز نمیکردید یا روزه
نمی گرفتید یا صبح نمیکردید یا زکوة نمیدادید چه همه آنها از شما صادر می شد بلکه مقصود من این بود که بر شما
سلطنت کنم و شما در حکم و فرمان من باشید و حال خدا بمن داد سلطنت را و شما نمی خواستید و من بسیاری
از شرطها و وعدهها بحسن نمودم و او را وعده دادم اسماعه آنها در زیر پای من است و و بهیچیک نخواهم
مسکود و از آنجا سوار شد بکوفه آمد و دروش روی او خالدين عرقه میرفت و عزا و را حبيب بن حماد میگفتند
و داخل مسجد کوفه شد از بلای القیل ویش از آن امیر المؤمنین خبر داده بود از این مقدمه چه روزی آنحضرت
بر منبر کوفه خطبه میخواند در آن اثنا شخصی آمد و عرض کرد یا امیر المؤمنین خالدين عرقه مرده آنحضرت
فرمود نه و افه او نموده و نخواهد مرده تا آنکه داخل شود باین مسجد از این در و اشاره بیاب القیل فرمود و علم
گمراهی همراه او باشد که آن علم را حبيب بن حماد می کشد شخصی از جای برخاست و عرض کرد من حبيب بن
حماد و از اخلاص کیشان و هو اخوان تو میباشم فرمود بهین طریق خواهد بود که گفتم تا آنروز که معویه
داخل شد و خالدين عرقه در پیش بود و علم را حبيب می کشید مردم جمع شدند بر سر ایشان و از گفتن امیر المؤمنین
بگذراند و بسیار گریستند خلاصه فضل جلی در روایت کرده است که معویه فرمود ۶۲ و فضا اهل شام را
حضر ساخت و ایشان را ایند ملایم و ملایم بنواخت و فرمان کرد که در نواحی شام و دیگر بلاد بر او سکند

شوند و تأسیس احادیث کاذبه میکنند و پروایات منحوله و اصول باطله عقیدت مسلمانان را از اهل بیت گرفتارند
و بدین مرده را در دین دیگرگون نمایند و نمودار میکنند که علی عثمان را بکشت و از او بگریه و عمر بر است تحت
بدینگونه معویه بیست سال اهتمام کرد و بدست آویز خو غواهی غیاب مردم شام را مستمال ساخت و مردم دنیا
دوست بر سر خوان طعام و شراب او حاضر می شدند و سیر و سیراب میگشتند و باخذ اموال و ضبط املاک شاد
و شاد خواری آمدند این کار را چنان استوار کردند که مردم شام لمن شیطان را متروک ساخته و بسط علی
و اهل بیت برداشتند بطوریکه سب آن بزرگوار را جز نماز جمعه قرار دادند و کار بجائی رسید که یکی
از شامیان در نماز جمعه فراموش کرد سب امیر المؤمنین را و پس از فراغت از نماز بسفری روان شد
در بیابان شام که گشت فسیان سب را در آنجا نماز را فضا کرده و مشغول بسب شد و در آن محل
مسجدی بنا کرد بمسکماره تا خبر سب باشد و آن مسجد را مسجد القسکر نامیدند مکشوف بنام
طغان و امصار بجانب حکام و محال فرستاد باینبارت . و انظروا من قامت علیه الینه آه بحسب
علیاً و اهل بیت فاقوه من الدیوان و اسقطوا عطائه و رزقه و شمع ذلك یخطفه الخری من آهسته
بمولاة هؤلاء القوم و لم تقدم علیه ینة فاقوه . محال خود را فرمان داد که نیک نگران باشید در حق
هر کس ینة قائم شد که از دوستانان علی بن ابیطالب و حبیان اهل بیت او است نام او را در دیوان
عطایا که از بیت انال مقرر است محو میکنند و ساقط سازید . بدین قدر رضا نداد و خطی
دیگر نگاشت که هر کس را بدوستی علی و اهل بیت او متهم سازند اگر چند استوار نباشد و گواهی
بر اینحضرت حاضر نشود بهمان نیت او را دستخوش قتل سازید و سر از تنش بر آورید چون این حکم
از معویه پراشکنده شد محال و حکام او قتل و غارت شیعیان امیر المؤمنین برداشتند و بسیار کرا
بهتت کادرت و گمان سخت بپنج در گذرانیدند و غنای ایشان را خراب ساختند چه بیار افتاد
که مردی آنکه پندیده و معنی که را منجیده باشد سقنه در کلام او افتاد مسکه حمل بر حب
اهل بیت توان کرد بی آنکه از او پیرشد و باز رسد سرش را بپنج از قن برداشتند چنان افتاد که
شیعه علی چون خواست برفیق موافق و صدیق موثق سختی گوید او را بر سرای خویش در میآورد
و از پس سترات و حجابات می نشست و روی خادم و مملوک نیز در می بست آنگاه او را بایمان مظلوم
سوگند میداد که از مسکونون ضمیر سرتی بیرون نمیکنند پس با تمام خوف و دهشت حدیثی روایت
میکرد (۵)

در کتاب احتجاج روایت کرده از سلم بن قیس که در سالی که معویه بمکه آمد در آن خلافت خود
و خواست بیعت از برای پسرش یزید ببلد از مهاجر و انصار بگیرد و چون بمکه آمد عبدالله بن عباس را
ملاقات نمود و باو گفت ای پسر عباس ما نوشته ایم همه آفاق که کسی منقبت علی و اهل بیت او را
بر زبان نیآورد و تویز زبان خود را نگاه دار و بعد از آنکه ابن عباس با او معارضه بسیاری نمود
و او را الزام داد و مفید ندادند در آخر گفت ابن عباس . ارج علی فکک و کفک لک
فان سکنت ولا بد فاعصا فلکن ذلک سرّاً لا یسه منک احد علانیه . یعنی برای خود قرار بگیر

وزبان خود را محافظت کن و اگر لایحه خواهی گفت در پنهان بگو که از تو آشکار نشود و چون بخانه آمد صد هزار درهم بجهت او فرستاد و مادی ندا کرد از جانب معاویه که در امان مایست هر که حدیثی در فضیلت علی و اهل بیت او روایت میکند و حکام غلاط و شهادت بر بلاهت تعیین نمود و از ایشان عهد گرفت که در مضمحل کردن دوستان امیر المؤمنین مداخله و سهل انگاری نکنند چنانچه زیاد بن ابیه را برادری خود سرافراز کرد و او را والی عراقین نمود و از او همین مطلب را خواست و او نهایت اذیت بشیعیان رسانید (۵)

(الفقه) سلیم بن قیس گوید که از همه باید ترکوفه بود چه شیعیان آنحضرت در آنجا بیشتر بودند از جاهای دیگر و زیاد چون خود ملازم حضرت امیر بود و معرفت بحال شیعیان بیشتر از دیگران داشت نهایت تقصص بشنود و از هر سوراخی و معاری و زورسکی و کجوسی که ایشان را پیدا میکرد میکشت حدیثی گو یا کون . پس دست و پا را از اصحاب امیر المؤمنین برید و بسیار را بدار کشید و بسیار را ببلایه دست بردن کور می نمود و اخراج کرد و این قدر سی در این باب نمود که غناده در عراقی عرب کسی که مشهور و معروف باشد مگر آنکه کشته یا بدار کشیده شد یا در حبس مؤبد ماند یا کور و مثل شده و اخراج بد گردید . و همچنین مسکونی تمام عمال و حکام ابلاغ نمود . لاخیر والا حد من شیعة علی و اهل یته شهادة و کتبت الیه ان انتم من قبلک من شیعة عثمان و عیبه و اهل ولایت و الذین یروون فضائله و مناقبه قد اتوا بحالهم و قرئوم و احکومهم و اکتبوا الی بکل مایروی کل رجل منهم و اسم و اسم ایه و عنبره . یعنی جبار مدحید و رخصت مفرماید شیعیان علی و اهل بیت او را که حاضر شوند از برای ذکر احادیث و اخبار که مندر است بر فضائل علی و اهل بیت او را و نیز مسکوب کرد که نیک و بدیشید آنکه در شهر شیعیان و دوستان عثمانند و آنکه از فضایل و مناقب عثمان حدیث میکنند حاضر مجلس ایشان شوند و بزرگ دارند ایشان را و اظهار مهر و خفاوت کنید و آنکه از فضایل عثمان روایت کنند هر یک حدیثی که نام و نامش و حسب و نسب و بدیجه روایت کرده اند بسوی من مسکوب کنید . و مواهب ایشان مهمل نمید . لا حرم حکام و عمال معاویه بن موال را در کرد و احادیث معاویه و روایت محوله را در فضیلت عثمان چون و سی آسپ استوار داشتند و بسوی معاویه مسکوب می کردند و از حد او موال و اقرب و امة قاهره و انواع کتا و عطا بسوی عرب و عجم متواتر گشت و در هر شهری و بلدی جز ذکر فضایل عثمان بر راهی نمی رفت و هر کس متفق و ضیق از غلبه حدیث کرد و در روی بر خدا و رسول است نام او را در دیوان جریده کردند و افزون از طبع و طلب او دادند آنوقت دیگر بمره معاویه جمال خویش بدینگونه مسکوب کرد . ان الحدیث فی عثمان قد حکت و فشا فی کل مصر و فی کل وجه و تاجیه فاذا جائک حکایتی هذا فادعوا الناس الی الروایة فی فضائل الصحابة و الخلفاء الاولین و لا تترکوا خیراً یرویه احد من المسلمین فی فضائل ابی تراب الا و اتونی بمفضله فی الصحابة فان هذا احب الی و اقرب الی منی و دحس خیر الی تراب و شیعة و اشد الیه من مناقب عثمان و فضله . یعنی آنچه

منصود و در فضیلت و مناقب عثمان در آنجا و انصاف جهان بر او مسکوب گشت و در هر شهری و بلدی ذکر را با و قش دها افتاد احکون چون این نامه را قرائت کردید مردمان را حاضر کنید و فرمان دهید که بدگر فضایل صحابه و مناقب ابوبکر و عمر بردارند و چون بکن از مسلمانان حدیثی در فضیلت علی روایت میکنند دست بردارند الا آنکه بنقض او حدیثی بروایت صحابه بفرایند و این معنی در زمین محبوب تر است و جنم مرا بیکوتر روشنی بخشد و در بطلان صحیح و راجحین علی و شیعه او قائلتر باشد پس مکتوب معاویه را عمال او بر مردمان قرائت کردند تا بطمع جامه مال در حق صحابه بعمل احادیث برداشتنند و در منابر قرائت کردند چنان شد که مسلمین مسکوب در تعلیم اطفال خدم و حشم بجای قرآن تعلیم این احادیث مجعوله کردند و کار بدینگونه رفت . این ابی احمید مغزلی در شرح نهج البلاغه آورده است و روی ابوالحسن علی بن محمد بن ابی یوسف اندابی فی کتاب الاحادیث قال کتب معاویه نسخة واحدة الی عماله بعد عام الجماعة ان یثبت الذمة لمن روی شیعة من فضل ابی تراب و اهل یته فقامت الخطباء فی کل کورة و علی کل منبر یسبون و یلعنون علیاً و یقولون فیه و فی اهل یته و کان اشد الناس حیثه بلا اهل الکوفة لکثرة من بها من شیعة علی فاستعمل علیه زید بن سبه و ضم علیه البصرة فكان تمع الشیعة و هو بهم طرف لانه کان منهم ایام علی فقتلهم تحت کل حجر و مدر و اخذهم و قطع الایدی و الارجل و سمل التیون و سلیم علی جنوع التحل و طردم و شردم عن العراق فلم یبق معروف منهم . و قد روی ابن عرفة ان معروف بن غفلطیه و هو من اکابر الهدیین و اعلامهم فی تاریخه مایناس هذا الخبر و قال ان اکثر الاحادیث الموضوعة فی فضائل الصحابة اتملت فی ایام بنی امیه قریباً الیه بما یظنون أنهم یرغمون به امتی بنی حاشم . خلاصه آنکه احادیث در مناقب عثمان و معاویه و سایر بنی امیه و طعن و لیس و مذمت امیر المؤمنین روایت کردند و احادیث اختراع نمودند و جعل کردند از اصحاب بیخبر و غیر ایشان باید صد و جایزه و انقطاع و بیان جهت بسیار شدند دوستان بنی امیه و حکم صاحب دولت و عزت گردیدند و در مساجد و منابر و مدارس و مجالس و محافل عظیمه در بدی جانی غناده مگر آنکه از این روایات مجعوله خوانده میشد و بتعلیم اطفال رسانیدند از و عدو و عید و رشو و تهفید تا آنکه اطفال از اول تمیز و ادراک و زمان و حکمیزان و غلامان تعلیم آن حدیثهای مجعوله و روایات محترعه را نمایند و ایشان را بر بنی علی بن ابی طالب و اهل بیتش و محبت معاویه و سایر بنی امیه راسخ و ثابت نمایند و زید بن ابیه نوشت بمعاویه که حضرمین بر دین و محبت علی میباشد چکنیم با ایشان معاویه در جواب او نوشت که هر که بر دین علی باشد او را بکش و مضمحل کن که آری از او باقی نماند تا آنکه نوشتند که هر که را بدمنه شدید که محبت علی دارد یا شیعه او میباشد نهی باورده او را بقتل رسانید بنی ضرور نیست که ثبوت شری برسد و اقامه یته بشود بلکه بمقتضی و همت و پنهان بکنید و انواع اذیتها برسانید تا کار بجائی رسید که هرگاه کبیرا استاد بکنر یا زندقه میدادند یا آنکه علانیه شراب میخورد یا زنا یا لواط میکرد و قمار میبخت او را نکرم و تعظیم نمینمودند و اگر سهواً یا غفلة اسم علی بر زبانش جاری میشد و سب نمیکرد یا از آن اسامی مجعوله را تهمت تشیع میزدند

حين آتین اصحابه فاطينه وین نصه و قال اناسی وانا اخوك واندنيا والآخرة • قوا اللهم •
 قال انتم الله هل تعلمون ان رسول الله اشترى موضع مسجده ومنازله فابتعه ثم ابني فيه عشرة منازل
 له وجعل اثنتي عشرة في وسطها لا ياتي ثم سد كل باب شارع الى المسجد غير باب فلكم في ذلك من تكلم فقال ما لنا
 سددت وفتح ولكن الله امرني بعبادكم وفتح باب • ثم نهى الناس ان ينتموا في المسجد غيره وكان بحسب
 في المسجد ومنازله في منزل رسول الله قوله رسول الله فيه اولاد • قوا اللهم • قال انتم الله
 صرنا الخطاب حرم على كوة قدر عينيه من منزله الى المسجد قال عليه ثم حطب وقال ان الله امرني ان ابني
 مسجدا طامرا لا يسكنه غیری و غیر اسی و ابني • قوا اللهم • قال انتم الله اعلمون ان رسول الله
 صبه يوم غدیر خم فادی له بالولاية وقال فليقل الشاهد العاتب • قوا اللهم • قال انتم الله اعلمون
 ان رسول الله قال في غروة تبوك انت مني بمنزلة هرون من موسى وانت ولي كل مؤمن ومؤمنة • قوا
 اللهم • قال انتم الله اعلمون ان رسول الله حين دعا التصاري من اهل نجران الى الباحة لم يأت الا
 به وصاحبه ونبي • قوا اللهم • قال انتم الله انه دفع اليه اللوا يوم خيبر ثم قال ادفعها الى رجل
 يحبه الله ورسوله ويحب الله ورسوله كزار غير قرار يتحبها الله على يده • قوا اللهم •
 قال انتم الله اعلمون ان رسول الله لم ينزل به شديدة قط الا قدومه لها فقه به ولم يدعه باسمه قط الا يقول يا
 اسي وادعوا لي اسي • قوا اللهم • قال انتم الله اعلمون ان رسول الله قضى بينه وبين جعفر وزيد فقال
 يا علي انت مني وانا منك وانت ولي كل مؤمن من صدي • قوا اللهم • قال انتم الله اعلمون ان رسول الله
 رسول الله كان يوم خلوته وكان له دخنه اذا شمله اعطاه واذا سكت اشدته • قوا اللهم • قال انتم الله
 ان رسول الله فله على جعفر وحزوه حين قال لعاطمة زوجك خير اهل بيتي اقدمهم سلما واعطهم
 سلما واكرمهم علما • قوا اللهم • قال انتم الله اعلمون ان رسول الله قال انا سيد ولد آدم واسي على سيد
 العرب وقاضيه سيدة نساء اهل الجنة والحسن والحسين ابناي سيد شباب اهل الجنة • قوا اللهم • قال
 انتم الله اعلمون ان رسول الله امره بنسبه واخبره ان حبيب بنه • قوا اللهم • قال انتم الله اعلمون ان رسول الله
 قال في آخر خطبته خطبها ان قد تركت فيكم الثقلين كتاب الله واهل بيتي فمساكوا بها ان تصلوا • قوا اللهم
 • في ايامنا شده تمام آيتي که در فضیلت امیر و اهل بیت نازل شده قرائت کرد و حاضرین همه تصدیق
 مینمودند • آنگاه فرمود همارا شنیده باشید که رسول خدا فرمود که من زهر آه بجني و بعض علیاً
 فقد کذب پس بجني و بعض علیاً • بنی هر کس گمان کند دوستان من است و علی را دشمن دارد سخن
 بکذب میکند دشمن علی دوست من نتواند بود • مردی گفت یا رسول الله این چگونه باشد چه زبان
 دارد که مردی بجني تو بردارد و حصومت با علی سازد • قال لا منی وانا منه من احبه فقد احبني و
 من ابغضه فقد ابغضني ومن ابغضني فقد ابغض الله • فرمود علی من است و من علم چگونه میشود
 یکنی را کسی هم دوست باشد و هم دشمن • لاجرم آن کسی که علی را دشمن دارد مرا دشمن دارد و
 آن کسی که مرا دشمن دارد خدا را دشمن دارد • و حاضران هم آواز گشتند این رسول الله ما همگی از
 رسول خدا این گات را شنیدیم • آنگاه از منی متفرق شدند و همارا بشنیدن قانع شدند مگر آری برآ

منزل شد و کسی را حرکت و جندی آورد •
 و جمله مویه اساسی سپس کرده بود و عوی دی بسط بر صدر کرده بود و بر آن حکم استوار
 داشته بود و انواع مکند و جیل و نعل را بر حق و حق بر حق بر حق بر حق بر حق بر حق بر حق
 همه آن اساس و تحریر آن بین و از آن جیب و مکرب و زره و مدد و مدد و مدد و مدد و مدد و مدد
 هیچ لب و بیان و هیچ رعد و جیتی ممکن نبود و چون بیهوش اولی در ذهنها راسخ و اعتقاد بان
 مشید و مستحکم گردیده بود و جز قبول شهادت و تحمل مصائب عظیمه و ثواب منجمه که کوهها از
 اسباع آن آب شود بجان خود و عیال خود و اولاد خود هموار کردن صلاحی و جزا نداشت و اگر
 حضرت امام حسین هم مانند سایر ائمه در خانه می نشست و در مرای و منظر خلاق بی پرده آشکارا مان
 نحو شود نمی شد دیگر کسی را ممکن نبود که بطلان دین و آئین بی ایه را طهر کند و کسانیکه نقشه
 ایشان بر عداوت امیر بسته شده بود و از پدر و مادر و معلم و قاضی و قری از اول نیز بود و شعور و
 ادراک جز مضاعف و قیاس امیر و اولاد گرامش نشیده بودند برگرداند • حکایات است در زور و
 نذیر و ملت و شیطنت مویه که آئینه ظلمها بیک بر حضرت یعنی وارد آورد و آن همه عهود و موافق را
 نقض نمود و کرد آنچه صکرده که زبان برای بسط و شرح نیست و در آخر آن بزرگوار را بشریت زهر
 جفا شهید کرد باز از آن مرتبه طاهر سازی و آن درجه از حط صورت که از او دیده بودند مرد مرا
 اعتقاد این بود که مملو به قصیری ندارد و چیزی از او ناشی نشده بلکه راضی به آن نبوده • پس اگر حضرت
 حسین هم مانند برادر بزرگوارش علی الظاهر احترام و استرضای آنها را مینمود مرچید در باطن الب
 زهر با طور دیگر آن جناب را شهید میکردند که آن ظلم باطنی را میدید و بلور مینمود که این همه معاصد
 از خود ایشان است و الحیفه همه اسباب طعن و لعن و ظهور و بروز کمر و تقاضای ایشان که از جواش
 اهل سنت عاجزند و هیچ وجه من اوجوه قابل توجیه نمیدانند حسین و نه کرملا و اسیری آل الله است و
 لا سایر مظالم و قیاسی که از بدو امر غضب خلافت تا حال اسناد داده شود همه آنها را انکار نمید و
 آیتان آن و مسجل داشتن بر ایشان نهایت معیبت و اشکال دارد خصوصاً در این زمان که مدتی است
 گذشته با آنکه توجیهی بر عزم قدس خود بجهت آن میکنند مثل آنکه خلافت و ائمت باجاء یا بشود و
 رسا باید ثابت شود یا آنکه تنه کردن والی یا امام کسی را که سر کسی کند ضرر ندارد بلکه لازم است
 یا آنکه خطای و اشتباهی که در حکم و اعتقاد از امام صادر شود عیب ندارد حاصل کلام در هر يك از
 سایر مظالم و شایع افعال که بر ایشان وارد آوردند یا انکار مینمایند یا از آن مقوله سخنان ناموجه در
 جواب گویند که بر خود و قائم ذس مشبه کنند • قائم مقدمه شهادت سید الشهداء و امیر کردن اهل
 بیت و شهر بشهر گردانیدن به آن و شما و کتبها که هیچ کافری بر عکس خود روا نمیدارد نه مجال
 انکار است و نه قابل توجیه و اعتذار و از این است که عموم قله اخبار و آثار و نویسندگان روزگار از هر
 طیفه و طایفه و اهل هر دین و مذهب در ذکر مصائب و مثالب و فسق و فجور و ظن و لعن و کفر و
 زندقه یزید همداستان هستند • بسط بن حوزی در تذکره خود در ذیل احوال یزید بید گوید علمای

در آن روزی که در آن روز که گفت . فدک را میوه هست و اهل آن را میوه
 یکبار هم و ده بار هم در آن روز که در آن روز که گفت . فدک را میوه هست و اهل آن را میوه
 میوه و ده بار هم در آن روز که در آن روز که گفت . فدک را میوه هست و اهل آن را میوه
 بارش از آن باجه مردم جهان همان شدی بخت و اکسایت کردی . یکی حق و بر جسد و جنگ
 در آن روز که در آن روز که گفت . فدک را میوه هست و اهل آن را میوه
 دادن مانند یزدید کافر قسقی بید را بر امور مسلطان . و نیز حسن گوید میوه میگفت . و لا حولی
 فی یزدید لا صورت و شدی . اگر نبودی که بسبب حب یزدید عتلا ذلیل دیو نفس غرورم رشد خویش را
 میدیدم . بنی میدانم بخت ولایت عهد او در پنهان ضلالت و غوایت ابدی دچار شدم لکن محبت او با کتاب
 جبین مصیبت و عیونت و هلاکت و عذاب و نکال جوید مرا وادار نمود . و نیز نوشته است که جدم
 ابوالمرح در کتاب اگر که علی انتصب امام من ذم یزدید میگویی مردی از من سؤال کرد که در حق یزدیدین
 میوه چگونه گفتم آنچه در او است برایش کافی است گفت آیا لعن را جایز میشماری گفتم علمای باور
 روگردان مثل احمد بن حنبل بخور کرده اند و ابن حنبل در حق یزدید و طالب او چیزها یاد کرده است .
 یزدید علی الهی علیه . و حق از احمد بن حنبل پرسیدند یزدیدین میوه چگونه است گفت یزدید همان کس باشد
 که کرد آنچه را کرده گشته چه کرد گفت مسدب را و بران نمود گفتم میشاید از وی روایت حدیث
 نمود گفتم نباید کرد و هیچ فراموشی در این کار نیست و برای هیچکس سراوار نباشد که از وی حدیث را
 روایت کند . و هم از صاحب ابن احمد حنبل مروی است که گفت باید مردم گفتم جماعتی ما را بدوستی یزدید نسبت
 دهد گفت ای بس که آقا تواند بود بلکه کسی با خدای ایمان داشته باشد و یزدید را دوست ندارد گفتم
 پس از چه این سخن بگفتی گفت ای بس که من هیچ بدیدی که من چیزی را نمیگویم ای بس که از چه
 روی کسی را که حدیثی نقلی در کتاب خودش را نقل کرده من بگفتی گفتم در کدام جای حدیثی نقلی
 را نقل فرموده گفت در آن آن سرجه . فیهل همین آن تو گفتم آن قصدوا فی الارض و قتلوا
 رحیم اولی الله بنیهم الله فاصبهم و اعمی اصهارهم . آیا خدای عظیم تر از قتل حسین هست .
 و هم احمد بن حنبل گوید اگر صحیح باشد که یزدید این شعر . لیت اشیای کافعتدل را فرات کرده باشد
 ما بعدا و رسول خدا کافراست که . انما یرقل کمار بدر آندوه و افسوس خورد و قتل آن گروه
 حشود نموده و فرمان خدا را در طرزه آنان و کردار رسول را در جهاد با آنان مکر شمرده و قتل حسین را
 صواب خوانده و اقل کمار عادل و بیکان داشته باشد که خدا میفرماید . لا یستوی اصحاب النار و اصحاب
 الجنة اصحاب الجنة هم القارون . و آیا این گونه کلام و عیبت حر از در ارتداد از دین شمرده میشود .
 اما در آن روز که در آن روز که گفت . فدک را میوه هست و اهل آن را میوه
 حال قسقت مکرده بر آن شعر میفرمود و گفت . لیت من حذف کاولا و وحی زک . قاسمی ابو یسلی
 کانی در تعداد آنکه استحقاق من را دارند نوشته و یزدید را در جهات ایشان یاد کرده و گوید آن کس که
 من یزدید را بخورم نمی کند یا رعمه عم باین مقام است یا حق است و میجوید مردم را بگویم نمکند در

در آن اخبار الدول نقل کرده است از شیخ ابو الحسن کیه شیخ شافیه سؤال کردند که من یزدیدین میوه آیا
 حیراست و آیا او از جهات اصحاب شمرده میشود و میشود در جواب نوشت . اما نمیکنم من اصحابه لا
 و نه فی ایام عثمان بن عفان رضی الله عنه و اما قول السلب فیه لکل واحد من اهل حنیفه و مالک و احمد
 قولان تصریح و تلویح و لاقول واحد التصریح دون التلویح فکیف لا یكون کذبا و هو التصید بالهدی و الاصل
 بالزهد و مد من الحر و من شمره فی الحر .

• (اقول لصاحب من کانت شملهم) • (و ذامی میبایات الهوی یزید) •
 • (یزیدوا بنصب من نصیب و لذة) • (فکل و ان طال المدی یصرم) •
 شیخ میفرماید یزدید در جهات اصحاب کبار بسیار نمیرود چه در زمان عثمان بن عفان یا بجهان ره سپار شد .
 اما قول یزیدیان در جواز لعن این ملعون ها را برای هر یک از آنه ثلاثه ابو حنیفه و مالک بن انس و احمد
 حنبل در قول است یکی قول تصریح من و یکقول بتلویح من وارد است اما قول ما که اصحاب شافیه
 منیم منصر تصریح من اوست و بتلویح معتدل و قائل یشیم و چگونه غیر از این باشد با وجود اینکه
 یزدید ملعون تمام حرمانت و ضامی را مرتکب است بشکایت روز میگذاشت و نزد میبخت و دائم آخر
 و خود میجوید و دیگران را هم تشویق میکرد چنانچه در انمارش خبر را تو صیغ و جلیسان و ندیمان
 خود را بشر آن ترغیب و تخریس مینماید . در اخبار الدول مذکور است توفیل بن ابو البرات گفت
 نزد عمر بن عبدالعزیز بودم ناگاه مردی از یزدید سخن بیان آورد و او را امیر المؤمنین گفت عمر بن عبد
 العزیز سخت بر آنست و گفت یزدید را امیر المؤمنین میخوانی و امر کرده که در ازای این گناه او را بیست
 نازیه بزدند .

علامه سعد الدین مسعود بن عمر غفرلانی در شرح عقاید گوید . و اهل حق از رضا یزدید الله بقل
 الحسین و استبشاره بذک و احالته اهل بیت رسول الله بما توار مناه و ان کان تقاسیه احاداً فحسن لا
 نتوقف فی شأنه بل فی ایمانه لانه الله علیه و علی اصهاره و اعوانه . و در شرح مقاصد گوید . ما وقع بین
 الصحابة من الحاربات و المناجرات علی الوجه المسطور فی کتب التواریخ و التواتر علی السلف الثقات بدل ظاهره
 علی ان بعضهم قد جحد من طریق الحق و طبع حدیث العلم و السق و کان الباعث له الحقد و العناد و الحقد
 و اللحد و طلب الخلف و الرئاسة و المیل الی الذات و الشهوات اذ لیس کل صحابی مصوماً و لا کل من اتق
 الی علی الله علیه و آله و سلم باطی موسوماً الا ان الظلم الحسن ظنهم باصحاب رسول الله ذکر و اهلها محمل
 و تاویلات بها تلحق و ذهبوا الی اثم عنوطلون مما یوجب التخلیل و التصفیق حوفاً لاضایة المسلمین من
 الزیغ و الضلالة فی حق کبار الصحابة سید المهاجرین منهم و الاصار و البشیرین بالتواب فی دار الفرار .
 و اما ما جرى بعدهم من الظلم علی اهل بیت الی فن الظهور بحیث لا مجال للاسما و من التنازع بحیث
 لا اشتباه علی الارأ اذ تفتد تشهد بالجماد و العیة و یسکله من فی الارض و السیة و تنهدم منه الحیال و تحقق
 الصحور و یبقی سوء عمله علی کثر الشهور و من الصحور فتنه الله علی من بشر او رضی لوسی و لصذاب
 الاخرة اشد و ایق . فان قیل فن علما المذهب من لم یجوز لعن علی یزدید مع علمهم بانه یشحق ما

برو علی دت و زید فدا نمیدانم من برحق الی الاعلی قال علی که هو شعار الرواس علی ما بروی فی
ادعیتهم و محرمی فی ایدیتهم مرأی المستون بامر الدین الجاهم النعمان بالکعبه طریقی الی الاقصاء و الاعتقاد
و محبت لاری الاقداء علی السواء و لا تفضل الاقام بالاهواء و الا فن یخفی علی الجواز و الاستحقاق
و کتب لایع علیهما الا حق *

مؤید گوید شارح مقصد تا آن درجه از نصب و نعت که از کاش ضمه است در این مسئله جوده و
معمری حرار فرار سوار جان و رشق مسأ آملون بیایه و مصاف این است حسب درجته برید داشت
خود را مدح و در دین اسلام منهم نمودن است و کامل کردن در این برید استحقاق خود را محض طهر
کردن و متان و صحت هر کس را شکی در حق برید باشد رود آئین خدا بر حق و مسلمانی و اید بگوید
که این شک کافی از آن جهت است آن جمع ضرور و معنی و وضع ضرور و درو سیاهی گنجینه خبیات و
شقاوت سر جسته نواب و خلالت باقی ظلم و بدعت مایه دین و ملت به آسان و و بهلتر زشت عملش که
زکای محضات و آمیختن با خوات و امهات است بعضی آیت قرآنی و اخبار نبویه مستحق و سزاوار این است تا
چه برسد بقتل حجت خدا و اسیری آل الله که عرض عظیم خداوند کریم را بر زده در آورد و سکان
سوات و ارضین را باضطراب انداخت . ارباب دانش و بینش بلکه جمله آفرینش را بر زبان و هر
لسان بنوحه سرانی و عزا داری در آورد و تالی آن واقعه حرمه که نه زبان مسلمانی را یاری قهر و نه
قلوباً قوه تحریر است و خشم شد جسارت آن رفیق اهل شقاوت بانتهای حرمة و بی الله که مایه طعن و

لین یهود و صاری و جمیع ارباب ملل و مذاهب و ادیان شد *

و بالجمله آنچه اسباب استحقاق این است در یزید ملعون وارد و از هر فعل و قولی که از قوتون اسلام و
خدا بر حق بیرون است بهره کامل و حظی شامل برایش حاصل بلکه دوست نظر کنیم در تمام حامیان و
رو سباهان طبقات ائم از اهل هر عصر و دهری و احوال فیحیه که هر کدام را مستحق این کرده است
پیغمبر اند و غیره و شیخ در هر یک بهر یک دعوی خدم و پیش داری و سب و سر فراری خواهد داشت .
سیوطی که از علما عامه است گوید که سب قتل اهل مدینه و حمله کردن ایشان یزید را از خلافت این بود
که یزید در معاصی و منافی و ملاهی اسراف میورزید و عیبه الله بن حفظه الفیل میگفت سوگند بخدا ما
بر یزید خروج نکردیم تا گاهی که بینک شدیم سکه بسبب او از آسمان بر ما سنگ باران شود چه او
مردی است که با دشمنان و خواهران و سایر آنانکه بلوی حرام هستند نکاح میورزد و در آمیزد و شرب
خمر مینماید و نماز را فرو میگذازد و مسزوک مینماید *

در کتب معتبره نقل کرده اند . و ما بلغ یزید ان اهل المدینه بکتوا بیته و خرجوا علیه وجهه الیه
مسلم بن عقیبه امری مع اثنا عشر الفا فیهما الحسین بن نمیر الکوئی و قیل الکوئی الی کندی لیکون علی السکران
مرض لم یلم الموت فانه کان علیاً و امر یزید فنه الله مسلماً اذا بلغ المدینه ان يدعو اهلها الی طاعة
بر بدله الله ثلثه ایاه فان اخوه و الا قتلهم فدا ظهر علیهم المحمداً ثلثاً ثم یکتف عن الناس و یسیر الی
مکه لقتال من یرید . مسلم حتی بلغ مدینه فمزل بصره فان کان یقال له حره و انهم فخرج اهل المدینه

و عسکر و بها فدعاهم مسلم الی بیته یزید فنه الله فلم یجیوه فقاتلهم و غلب علیهم و قتل ابن حنظله مع
سبعائیه من المهاجرین و الاصلار و عشرة آلاف من سایر الناس و لقب مسلم لنه الله مسراً لاسرافه فی القتل
ثم دخل مسرف المدینه فاجتهد المدینه ایاماً و بکلت الجماعة من المسجد النبوی ایاماً فلم یکن احداً دخول
المسجد حتی دخله الکلاب و الذئاب و بکلت علی منبره ثم کتب مسرف اهل المدینه بیته یزید فنه الله و لم
یرض الا بان یسایه علی اتم خول لهم له ان شایع و ان شایع فذكر له بعضهم الیته علی کتاب الله و
سنة و سوله فصرع عنه و كانت تلك الواقعة فی اواخر ذی الحجة سنة ثلث و ستین من الهجرة . ثم سار
مسرف الی مکه لقتال ابن الزبیر فلما کان بالمشلل مات لنه الله و دفن بقیة المشلل ثم نبش و صلب هناك و کان
برمی کایم قیزی و غل دلیل اربعة المدفون بانفس فلما الحسین بن نمیر لنه الله بالسر حتى بلغ مکه
لأربع بقین من محرم سنة اربع و ستین فحصر ابن الزبیر فعاشره الحسین و نسب استحقاق قصیب حجاره
الکعبه فوخت و اخذ رجل قصیب فی رأسه فطارت به الریح فاحترقت الیته و احترق فیها قرن الکبش
لهی فدا به اسمعیل بن ابرهیم و کان مطلقاً بالکعبه و دام الحرب بین اهل مکه و اهل الشام الی ان فرح الله
تعالی عن ابن الزبیر و اصحابه بوصول یزید لنه الله فادبر الحسین و من معه الی الشام . عیبه الحق
دهلوی از قرطبی روایت کند که سبب خروج مردم مدینه از مدینه واقعه حره است چه در آن زمان که
ابن عیبه مطهره بوجود بقایای اصحاب و مهاجرین و انصار و علای اعلام و تاجین مکمل صما و حال و
آراسته و در حقیقت مانند بهشت و من شمرده میشد و قتی جنان دجار آفت و طبات گردید که ابن مرده
اخبار عزیمت بر رحلت نهاده که از آن موضع سکه محل رحمت و موضع رکت بود بیرون شوند و یزید بن
مویه مسلم بن عقبه را بالشکر عظیم بقتال مردم مدینه بفرستاد تا ایشان را در نهایت شجاعت و قیادت
رسانیدند و تا سه روز بک حرمت نبوی پرداخته و اباحت قیادت دادند و بیکزار و عتصم بن از قیادی
مهاجرین و انصار و علای اخبار را بقتل رسانیدند و از صوم مردمان سوای . و گوید که ده هزار تن را
کشتند و ده هزار تن را بقتل رسانیدند و ده هزار تن را بقتل رسانیدند و ده هزار تن را بقتل رسانیدند
و فساد و زنا را مباح ساختند چنانکه نوشته اند هر از زن از پس این واقعه فرزندان گذاشت که پدرهای آنها
معلوم نبود و اسفار سول حول کرد و در مطهره شرفه روئ و بول میکنند
چونچه مدینه از مردم خود خلی شد و فواکه و فرائش بهره حیوانات گردید و پس است در
شقاوت جیل و خبیات فطری آنمصد همه طالب و مطهر صیغ صایب که از تمام آن احوال و افعال شنیعه
هیچ یک و پروا نداشته بلکه در نزد خود و فی برای آنها بیگناشته و مرض طلق و زین قلی خود را
بان ها تشن نمیدیده که در هر مجلس و محفل و طب اللسان و عذب الیوان بکلمات و انعاریکه صریح است در کفر
و زندقه و الحاد و انکار حشر و نشر و مادی گشته است از اشعار او که دلالت بر کفرش میکند این است *

(منیر الدیمان قوموا) (و اسموا صوت الاعلی)
(و انیروا کائنات) (و ارکوا دهری)
(شعی صی الجبال) (من صوت لا دار)

(و نعوذ عن الخور) (عجزاً في الدين)

و از شمار او که متضمن انکار مادیات این است

(اقول لصاحب البيت الكاس سليم) (و داعي صبايات الهوا يترجم)

(حسدوا بنصيب من نعيم ولفة) (فكل وان طال المدى يتصرم)

— (و از شمار صکر آیز او است) —

(ولو لم يمس الارض قاسل يرد ها) (لما كان فيها مسحة للقيم)

— (و نیز از او نقل کرده اند این اشعار را که دلیل است بر کفر او) —

(قرائت کتاب الله حق حفظه) (فماعدده وحه الملح محرم)

(فكيف حرام لم يمس غرة) (نصيب بينها فزاد التسيم)

(سنك باليت النقي المحرم) (بحق المني والنمرين وزمزم)

(فان حرم الله الزنا في كتابه) (فما حرم التليل في الحد والهم)

نیز بولسبت داده اند

(فان حرمت يومنا على دبر احمد) (فخذها على دين المسيح من صرم)

(ولا تدخر يوم السرور الى غد) (فرتب غد ياتي بما ليس بمسلم)

و نیز از اشعار آن ملعون اهل سموات وارضین و مطرود حضرت رب العالمین است که در وقت حضور سر منور حضرت سید الشهدا ارواح فداء قرائت صکر بگفت این زبیری مثل شد و خود بر آن یفزود و کفر و الحاد و خصومت و عداوت و عناد خود و آن خود را بی غیر خدا و اهل بیت آن بزرگوار آشکارا کرد و در حالتیکه با جوب خیزان بر سر مقدس و دندان مبارک جبارت و بیجائی مینمود

(لبث هاشم بالنك فلا) (خبر جأ ولا وحى زل)

(لست من خداف ان انتم) (من في احمد ما كان فعل)

(قد اخذنا من مل كارنا) (وقتلنا الفارس الليث البطل)

(وقتلنا القرن من ساداتهم) (وعدنا به بدر قاحل)

(فجزيتاهم بدر مثلها) (و باحد يوم احدثنا مثل)

(لو اودوا لاسهلوا فرحاً) (ثم قالوا يا يزيد لانتل)

(وكذلك الشيخ اوصاني به) (فابعت الشيخ فها قد سل)

این جویری گوید از فضل عمر بن سعد و عید اقامت یزید دندان عجب نیست بلکه عجب تر خذلان یزید و زدن آن بیعت است نصیب را بر دندان مبارک حسین و قاتل بریدن بر مدینه آید این کار را جایز توان شمرد که با هر دمی که دین بیرون شده اند بیای برند آیا باید بحکم شرع ایشان را مدفون نمود اگر این خبیث که جبکه آن سر مبارک را بدو آوردند احترام میکرد و بر آن نماز میکرد و در پشت می نمیداد و با جوب نیزه او را چه زمین میرسید جو مقصودش از قتل آنحضرت معمول شده بود لکن اتحاد جاهلیت او را بهین کردار قانع

نداشت چنانکه از اشعار او (لیت اشيا على بيدي شهدوا الخ) مشهود میگردد و بعضی این اشعار را هم در آحاد بن عشق نسبت داده اند (۵)

(يا حسنه بلع بالبدین) (بلع في طشت من اللجين)

(كفا صبور دین) (كيف رأيت الضرب يا حسين)

(شربت غل من دم الحسين) (بليت من شاهد في الحين)

(برون غل اليوم بالحسين)

(يس از آن مشغول شد بنوشیدن شراب و خواندن این اشعار)

(خلق هاماً من رجال امرة) (عليا وهم كانوا الغف واصبر)

(واصبرم عداقة مناخلة) (واصل في كل الامور واصبر)

(عدونا واما عدونا الا ضلالة) (عليهم ومن عدو علي الحق يحسر)

(فان عدونا لواء عدل قائم ناصراً) (اذا ضلنا يوم القبة يحسر)

(ولكتنا غزنا بملك مسجل) (وان كان في الغيا ماراً نسر)

در خلال آحاد باک غرابی بگوشت رسید همان طبعش ناملام آمد کفر باطن خود را بی پرده آشکار نمود و گفت

(لما بدت تلك الرؤس واشرفت) (تلك الشمس على ربي حبرون)

(صاح الغراب فقلت صح ولا تصح) (قلند نصبت من التي ديوني)

و چونکه باک غراب بروی نا هنجار افتاد و بمحسبم ظاهر دلالت بر وصال ملک میکرد بدین شعر غراب را مخاطب داشت

(يا غراب الين ما شئت فعل) (انا تبت امرأ قد فعل)

(سكت ملك ونعم زائل) (وبتت الدهر يلين بكل)

و نیز از اشعاریکه از او نقل کرده اند در وقت شکست لشکر اسلام از رومیان و رسیدن خبر بمعه هم که یزید مطلع شد این دو شعر را قرائت میکرد

(وما ابالي بما لفت حوهم) (بالذقونة من حوهم ومن موم)

(اذا تكاثرت على الانعام مرتفعاً) (بدبر مران غدي ام كنوم)

میگوید مرا بآنچه بمسلمان رسید ماست از قتل و سبی چه يك است و از زحمت و آزار ایشان چه پروا دارم که خود دو دیر مران بیانش شکیه میکرد و ام كنوم مرا دو کنار دارم چون آیند و شعر بمعه رسیده خشمناک شده و گفت که اکنون که در چنین وقتی و در حدوث این چنین حادثه اطهار بی مبالائی نموده البته باید بالایشان مرا می کشی و نب آهارا بینی و شریک باشی و گرنه ولایت عهد را از تو میگیرم یزید ناچار خاطر بدو می آزار بست بر سر حد روم عزیمت بر نهاد و این شعر را نوشت بسوی معوه فرستاد

« (نحن لا نزال تصد قنباً) (۵) (شقق جبل وملك من جبال) »

« (فبوك ان يرك من لاني) (۵) (زولي في الهالك والرحالي) »

و در ضمن حکایتی که شیخ اهل عقیده در کتاب منال از شاه معروف مشهور بدین الحی باهرون الرشید
در بغداد مذکور نموده مسطور است در دین مکات دیک الحی و ذل کانت حکمر آید و بدین عبد الملک
بن مروان مروان گفت بدالت کند و بعد از آنکه نه صافی و نه یقینی و نه بنوی قتل و مغربوده آیا میدانی که این
ملعون این مضمون و مذهب را از کجا مأخوذ داشته دیک الحی گفت میدانی اما اگر امیر المؤمنین مرا بر جان
و اهل و عیال زیاده دهد و نیز ضایع نماید که جایزه بمن عطا میکنند سروش میدارم و رشید انگیز خود را
که شان زیاده بود بدو سپرد دیک الحی گفت یا امیر المؤمنین و بدین یزد از شر عمر بن سعد مأخوذ داشته است
(فواته لا ادري والى لمادق) (افكر في اسرى على خنرين)

الی آخر الاشعار المشهورة که بر کفر او دلالت دارد رشید گفت خدا لعنت کند این ستمگر که به مسامحه
و بخت و نبوت اقرار نداشته هیچ میدانی که این ملعون این مصون را از کجاست کس اخذ کرده است دیک الحی
گفت رشید یزد بن معاویه بن ابی سفیان علیه الفتنه هارون گفت مگر یزد چه گفته است دیک الحی
گفت این اشعار را گفته است (۵)

- (عبيد بن ربيعة بن وائل) (حديث في لاجل لاجيا)
- (حديث في سبيل الله) (في حديث في اثم و احكام)
- (رواية عن امير المؤمنين) (وادركه الشيخ اللعين معاوية)
- (قول من ... حم و كفى) (ولا تغنى عن الناس الا لقا)
- (قول من ... حديث في يومئذ) (الحديث في يومئذ على سبيل)
- (و لا يصون من ربه عدا) (نشموه من زوى عدايا)
- (و لا خلق بين الناس ان عدا) (نبؤ قبرا بالمدينة ثاوبا)
- (و قد ثبت المروى على ربه الزوى) (له نفس من تحت السرابا)
- (و منى و لا يبق على الارض دمنة) (و تبق حرارات النور كاهيا)

رشید گفت لعنة الله على يزد بن معاوية و بخت و نبوت اقرار نداشته الی آخر الحکایه . و از
جمله بیانات وافی و مقالات شایقه در کتب منال و مطالع و قبايح یزد و آبا او خطبه ایست که
المعتز بالله علیه السلام در زمان خلافت خویش مرقوم داشته و این ابی الحدید معتزلی مذهب در شرح نوح البلاغه
این کرده که گویند من بخطه را محض از کتب ابی جعفر محمد بن جریر طبری مذکور می دارم ابو جعفر
گوید در کتاب روایت و حدیث و چهارم مقصد عزیمت نمود که معاویه بن ابی سفیان را بر فراز منبر لیس
فرستاد مرا کرد . معتنوی انشاء کنند و بر مردمان قرائت نمایند و این هنگام عید الله بن سلیمان یوزارتش
سرازم ریده خواست حلیه را از جنبش عنة ناس و عروض قته و فساد بینا که نماید در مشند آن نکرد و از
اول امر فرمود تا مردم را بگویند حکم هر کس در کعب و کار خویش بلند از اذنم و جمعیت و مصیبت
پر هیزه و داستان سرانی و حکایت کوفی را موقوف دارند و این مکتوب را نسخ نموده برگرداند و در اربع
و حال و از اذهای عدا در روز چهارشنبه و بیست و چهارم یکی از مشهور آنسال بخواند و مردمان بدبکر

امور بردارد و از حایع شهر همه گوش نشند و گوشها نصیب این نامه نگینیه و هم در مسجد جامع بیاید
خدا هر داد که هیچکس مافوق نیست در این مسجد و سایر مسجدها اعم شود و انجمن نماید و کار بمجا دلت
بیاورد و هر کس محبت کند فیه از وی بوی خواهد بود و هم بدان که مرد مرا در دو مسجد حسداد
سفایت میکردند فتنه فرموده که بر سوره رحمت فرستند و قمش را بر زبان جاری میکنند چون از آن پیش
نامشرا بخوبی یاد میکردند و روی زخم می نموده و مرد مرا گشتند و نه که از غار جه فراغت یافتند این
نامرا بر منبر قرائت خواهند کرد چون غلظ تمام شد اهل مسجد بنصو ره از دلم کردند تا آنکه مشاهیرا
بشنوند هر قدر نقشه قرائت کند حق گفتند عید الله بن سلیمان چندان می کرد تا معصرا از آن خیال
منصرف نمود و یوسف بن یثوب فتنه را حاضر کردند او را فرستاد نزد خطبه بایند بری او را بکشد دارد
یوسف رفت و با قصد بی گنجی کرد و گوشت ترس آن مارم که طایفه ناس از آن حال مضطرب شوند و شورش
بر آورند مصلحه گفت بلشعیر آنها را آرام نماید یوسف گفت یا امیر المؤمنین آتوقت ما مردم خلقین چه خواهی
کرد که در در تاجیه خروج خواهند کرد و مردم بگره ایشان جمع خواهند گشت قرائت ایشان را بر سوطها
ملاحظه می نمائید و بدین که مشعل است و منال امدای است و صاف خود شمس می بیند و برای
ایشان حجت خواهد بود و بخت معصرا و تکرار روی است و این حدیث که در کتاب منال مذکور است
قدم حدیثه و انما علیه و الملوحة علی رسول (۵)

اما بعد صد اسبی انی امیر المؤمنین علیه حمة حمة من شبه قد دهنه و درهم و صداه قد حمة و
مستندم و عصبة قد عمت عیبت احواله و صلبها سنده من غیر مبره و لا رونة قد قد و بهاد و
حالة ملاية و لا حيرة و حاتموا لیس حمة الی الا هو مسدده . فانه تعالی و من امل من اتبع هواه
غیر هدی من الله ان الله لا یهدی القوم الظالین . خروجاً عن الجنة و سارعة الی الفتنه و ایشاراً للفرقة
و تشبیهاً للکفة و اظهاراً لوالاة من قطع الله عنه الموالاة و جرمته النصبة و اخرجته من الملة و لوجب علیه
اللعنة و لعنوا لمن صرافه سقه و او هن امره و اضرب و حکنه من فی ائمة الشجرة الملوحة و عنة الله لمن
لستفدهم الله به من اهلکة و اصبح علیهم به النصبة من اهل البرکة و الوجة و الله یخص برحمة من یشأ و الله
ذو الفضل العظیم فاعلم امیر المؤمنین ما انتهى الیه من ذلك و رای ترك انکراه حرجاً علی فی الدین و فساداً لمن
قد الله الله امره من المسلمین و اهل الا ما اوجه الله علیه من قوم الظالین و نصیر الظالمین و اقامة الحجة علی
الظالمین و بسط البید علی المصادین و امیر المؤمنین یخبرکم معاشر المسلمین ان الله جل شانه لما ثبت محمداً بنبوته
و امره ان یصلح امره بما یصلح و یستبره قدماهم الی ربه و انفرمهم و بشرهم و صلح لهم و ارشدهم فکان من
الشیعاب له و صدق قوله و اتبع امره فخر یسیر من فی ائمة من یؤمن بما آتی به من ربه و ناصر لکفته
و ان لم یقع دینه امره و اذاً و اتفاقاً علیه فؤادهم بمجاهد بصیرة و کفرهم بمجاهد بصیرة و حجة بدخون من ائمة
و یظهرون من طرزه و عانده و یثبوتون له من کاهه و عاضده و یبایعون له من سمع له بصیرة و یجسسون اخبار
اعدائه و یکیدون له بظهر الغیب کا یحسبون له برأی البین حتی ملح المذی و حان وقت الاحتفال قد خلوا فی
دین الله و طاعته و صدیق رسول و الا یان به بآیت جبره و احسن هدی و رغبة فبعلهم الله اهل بیت الرحمة

واعلمت الذي اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا من هذه الحكمة وورثة النبوة وموضع الخلافة اوجب الله
لهم القضية والزم العباد لهم الطاعة وكان ممن عاده وكذبه وحاربه من عشيرة العدد الكثير والسواد
الاعظم يتفقونه بالضرر والقتل ويصدونه بالاذى والتخويف وينادونه بالعداوة وينسبون له الحاربة
وصدون عن قصده ويتلون بالخصم من آبيه وكان منهم في ذلك عدوتوا اعظم له عدالة اولهم في كل حرب
ومناصبهم في كل اجلاب وقت لا يرفع على الاسلام راية الا كان صاحبها وقتلها ورئيسها اباسفان
من حرب صاحب احد والحق وغيرهما واشيا من خباية المنوفين في حركاتهم ثم الملعونين على لسان
رسول الله في مواطن عدة لاسيما في عمة قيمه وامضى حكمة في امرهم وكفرهم وقامهم في كل لسان الله يحارب
بجاهدا ويدافع مكائدا ويحجب منابذا حتى فخره السيف وعلا امره وهم كارهون كعدو الاسلام غير منطو
عليه واسر السكفر غير منقطع عنه قبله وقبل ولده على علم منته بجاهد وسلمهم ثم ازل الله تعالى كتابا فيها ازاله
على رسوله يذكركم فيه شأنهم وهو قوله تعالى والشجرة الملعونة في القرآن ولا خلاف بين احد من انه تبارك
وتعالى اراد بآية ابيه وما ورد من ذلك في السنة ورواه ثقة الامة قول رسول الله فيه وقد رآه مقبلا على
حمار ومعه يهوده وزيد يسوقه لئن الله الاكبر والنايد والسابق ومنه ما رواه الرواة عنه من قوله يوم بيعة
ضمان تلفوها في عبد شمس تلفت الكرة فوافقه من جنة ولا نار وهذا كفر صراح بلحظه السنة من الله
كالخلف الذين حكمروا من بني اسرائيل على لسان داود وعيسى بن مريم ذلك بما عصوا وكانوا يعتدون ومنعما
يروي من وقوفه على نبيه احد من بعد ذهاب بصره وقوله لقائده حينما رينا محمدا وقتلنا اعمامه ومنها الكلمة
التي قالها لعباس قبل الفتح وقد عرضت عليه الجنود لقد اصبح ملك بن اخيك عظيما فقال له العباس ويحك
اه ليس بملك لئلا النبوة ومنه قوله يوم الفتح وقد رأى بلا لا على ظهر الكعبة يؤذن ويقول اشهد ان محمدا
رسول الله لقد اسماها غيبة بن ربيعة اذ لم يشهد هذا المشهد ومنها الرؤيا التي رآها رسول الله فوجم لها قولا فا
رأى بعدها ضاحكا رأى قرأ من خباية يتنون على منبره زوا القردة ومنها اطراد رسول الله الحكمين ابي
العباس لما كانا في منبته والحنيفة بدعوة رسول الله آفة بقية حين الت اليه قرآه فخلج بحكمه فقال كن
كاكت فبق على ذلك سائر عمره هذا الى ما كان من مروان ابنه في اختناحه اول قتله كانت في الاسلام احتجابه
كل دم حرام منك فيها اوارق بدعاه ومنها ما ازل الله تعالى على نبيه ليله القدر خير من الف شهر فاقوا ملك
نبي ابيه ومنها ان رسول الله عامرية ليكتب يريده قد افغ بصره واغلج بطنه فقال لا تشع الله يشع
فبق لا يشع ويقول والله ما اترك الطعام شيئا ولمسكن اميا ومنها ان رسول الله قال يطلع من هذا القبر رجل
من امتي يحشر على غير ملق فطلع موه ومنها ان رسول الله قال اذا رأيتم معوية على منبري فقلوه ومنها الحديث
المشهور المرفوع انه قال ان معوية في ابوت من ثلثي اسفل درك من جهنم ينادي يا حنان يا منان فيقال له الآن و
قد عصيت قبل وكنت من الناصدين ومنها التواذع باللعابة لافضل المسلمين في الاسلام مكانا وافتد مهم اليه
سبنا واحسنهم فيه ارا وذو سكر اعل بن ابي طالب ينازعه حتى يبطله وبجاهد اصاره بصلاته واعوانه
وبجاول ما يزل هو وابوه بجولاته من الحفا نوراه وجوده يبعو باي الله الا ان يتم نوره ولو كره المشركون
ويستوى اهل الجنة ويوم لأهل العاوة بمكره وبني الذين قدم رسول الله الخبر عنهما فقال لصاريين باسر

قتلت

فمن الله الباقية دعومهم الخالصة ويدعونك الى النار مؤثرا لعاجبة كفر بالآية حق من ردة الاسلام
مستحلا فقدم الحرام حتى سلك في قتله وسبيل غوايته وشلائه ملايمعي عدده من اخيار المسلمين السابقين
عن دين الله والناصرين لحقه بجهدا في عداوة الله مجتهدا في ان يصرفه فلا طاع وبطل احكامه فلا تقام
وبحالف دينه فلا يدان وان طوا كذا الصلاة وترفع دعوة الباطل وكفاته عن الطيا وبنت المنصور وحكمه
الثاقف وامره العالي وكيد من طواه وحده للمطوب الداحض حتى احتل اوزار تلك الحروب وما استعاضوا بطرق
تلك الدنيا وما سلك بعدها وسن سن السداد التي عليه انما واهم من عمل بها وآباج الحارم لم اركبها ومنع
الحقوق اهلها وغرقة الامال واستمرجه الامهال وكان ممن اوجب الله عليه بالهمة قتله من قتل صبرا من
خيار الصحابة والتابعين واهل الفضل والدين مثل عمرو بن الحنفى الحرامى وحجر بن عدى الكندى فبس كل من
امثالهم على ان يكون له الميراث والملك والسياسة ثم امدوا بزيادة من سبوا غلوا لئلا ياه الى ابيه والله تعالى يقول دعومهم لا تهم
هو اقطعت عداته ورسول الله يقول ملعون من ادعى الى غير ابيه واتى الى غير مواليه وقال لولده عمر اش وللمهاجر
الحجر فحالف حكم الله تعالى ورسوله جوارا وجعل الولد نير القرائن والحجر نير النصارى فاحل هذه الدعوة من
مخادمة الله ورسوله في ام حبيبه ام المؤمنين وفي غيرها من الناس شعور ووجوه وقد حرماه الله وآتت بها من
قربى قد ابد هاته عالم يدخل الله بن خطل مثله ولم يزل الاسلام يبدل يشبهه ومن ذلك ابتداء خلافة الله
على عباده ابنة يزيد السكبر اخبر صاحب الديكة واليهود والفرقة واخذ الية له على خيار المسلمين بالفهر و
السطوة والتعود والاحقة والتهديد والرجة وهو علم سفهه وطلع على رحنه وخبته وبما ين سكراته وغلانه
وفجور وكفره فلما تمكن قاله الله فيما تمكن من طلب تبارك الشريكين وطوا اللهم عند المسلمين فوقع اهل المدينة
في وقعة الحرة الواقعة ان لم تكن في الاسلام اشنع منها ولا افش فتنى عند قس غيلة وطس آه قد انتم من
اولا الله وطلع اكار لا عداة فقال بجاهدا بسكفره ومظهر أشركه ليت اشياخ يهدر شهدوا جزع الخروج
من وقع الاصل قول من لا يرجع الى الله والى دينه ولا الى رسوله ولا الى كتابه ولا يؤمن بالله وبما جاء من عنده
ثم اغلظ ما ننتك واعلم ما خرم سلكهم الحسين بن علي مع موقفه من رسول الله ومكانه ومزكته من الدين
والفضل والشهادة له ولا خيه ببيادة شباب اهل الحنة اجترأ على الله وكفرا بدينه وعداوة لرسوله وبجهره
لعنة واستهانة لحرمته كأنما تقتل منه ومن اهل بيته قوما من كفرة الترك والديلم ولا يخاف من الله ثقة ولا
يراقب منه سطوة قبرا لله حمرة واخبت اسله وفرعه وسلبه ملتح بدع واعدته من عذابه وعقوبته ما استحقه
من الله بمحبته هذا الى ما كان من بني مروان من تبديل كتاب الله وتعطيل احكام الله واتخاذ مالا فيهم دولا
وعدم دين الله واستحلالهم حرامه ونهجم المجانيق عليه ورميم بالبران اياه لا يؤمن له احراقا واخرابا ولا
حرماته من استباحة وانتهاك ولن لجبا اليه قتلا وشكلا ولمن آمنه الله به احافة ونشردا حتى اذا حقت
عليهم كلسة العذاب واستحقوا من الله الانتقام وملوا الارض بالجور والعدوان وصحوا بلاد الله بالظلم والاقصار
وحلت عليهم السخنة وزلت بهم من الله السطوة اتاح الله لهم من غرة فيه واهل وراثة ومن استحلصه منهم
لخلافة مثل ملاح من اسلافهم المؤمنين وآبائهم المجاهدين لا والله الكافرين فسلك الله به دماهم مرتدين
كاسفك بابائهم دما آبائهم مشركين وطلع الله دابر الذين ظلموا والحمد لله رب العالمين ابا الناس ان الله انا امر

ليصاع

اصحابه از ام سلمه روایت کرده است حصه روزی رسول خدا نشسته بود ابوسفیان بگشت بر شتر سوار
و معویه مهار شتر را گرفته بود و بر او معویه شتر را می راند و نوازد بود که نام غنی بن ابی سفیان را سهواً بگوید
نوشته باشند بر حال میگوید و از جمله اقوال او که راویان روایت کرده اند این است که در روزی بیت عثمان گفت
ای بنی عبد شمس این خلافت و سلطنت را منسوب و بازی در بسیاری و چنانکه گوی و ادعایان مبر باید خلافت را
بر باید و مقیم دارید بخدا سوگند نه بهشت جاویدان و نه دوزخ و نیرانی است و این کفری صریح و آشکار
است که روزی ابی سفیان جریان گرفته و در خور لیس خدا کرده چنانکه کنایه اسرائیل بر لسان داود و
عیسی بن مریم ملعون گردیدند و دیگر نیست که از آن پس که ابوسفیان دیده ظاهرش چون چشم باطنش کور شده
بود و قی و فرزند زده کوه احد توفع کرد و بگفت خویش از در افتخار و مباحث گفت در اینجا محمد را نیز باران
کردیم و امحاش را بکشیم و از آنجمله این سخن است حصه ریدک فتح مکه مسیه گاهی که شکر اسلام
روی عبور میدادند با عباس گفت هلاک ملک و پادشاهی پس را در بزرگ شد عباس فرمود این را ملک و سلطنت
نگوید بلکه نبوت می باشد و از آنجمله این کلام او است در روز فتح مکه گاهی که لال و طهر
که در میگوید و میگوید محمد رسول الله ابوسفیان گفت محمد احد غنی بن ربیع را رسیده اند نمود
که شاهد این مشاهد بگفت

راقم سرور گوید در کتاب احسن البکار و کائف الحق از عبد الله بن عباس روایت کرده اند که شبی در مسجد
مدینه نماز ختی گذاریم و مردمان بر آکنده شدند و غیر از معویه و ابی سفیان کسی در مسجد نماند و من در
غیب شوق نشسته بودم شنیدم که ابوسفیان معویه میگوید بین در مسجد مانده اند ابوسفیان در آنوقت کور و نابینا
شده بود معویه چنانی بدست گرفته اطراف مسجد را محصور می نمود من در غیب شوق در دور ستون می گفتم
تا مرا نه بیند و چون ظاهر جمع گردید گفتم چنانکه نموده است ابوسفیان گفت یای اوسیک بدن الا با و الابداده
و ای که و دین محمد فای سب قدر تا و لا یولک محمد من الیوم و انشور ای ای سر من و بیت میکم ترا بدین
آیا و اجداد خود باید که دین قدیم پدران را از دست ندهی و از دین محمد بگریزی پس بدین سبب که این دین سبب فقر
و درویشی نباشد و زنا را که ترا می و باک نباشد اگر گمتهای محمد و آنچه از قیامت و حشر و بیست و دوزخ می
گوید همه حرف است و اعتباری ندارد و بعد از موت دیگر با کسی زنده نمی شود و چون او نصیحت را با تمام
رسا می نمود گفت ذاکر می باشد بنی راء و اعتقاد من این است ای پدر مشفق بر پسران تو از من حاضر
جمدار که مرا نیز عقیده و اعتقاد این است و در کتاب ضاعت الایمان مسطور است که چون عثمان با طاعت
نشد ابوسفیان زردی رفت و او را نهیت گفت که ای پسر من امید میدارم که میت بر آید و بعد از آن گفت که
ای بنی معویه بیت الفار اچنانکه شتر گاه و بیج را بخورد و بداند که بهشت هست و نه جهنم و چون ابو
سبیح ریش عثمان بیرون آمد حضرت امام حسین باو برخورد ابوسفیان چشمش میسید گفت تو کیستی
آنحضرت فرمود من فرزند رسول خدا حسین بن علی بن ابی طالب هستم و از آن پس که ابوسفیان گفت تو کیستی
بنیج رسید حضرت امام فرمود که این بنیج است ابوسفیان و او بلند گفت ای بنیج خواهی بود سیده امری که
شما در ای آن با چنانک میگردید امروز در دست ما است مطلب ابوسفیان گناه بود که بنابر سول خدا جنت کرد

و ملک از ما گرفت امروز ملک در دست ما است و استخوانهای او در معبد یعنی غرض حضرت رسول ملک بود
و ریاست و رسالت و نبوت امام حسین او را می نموده از او جدا نشود و بدین باز گشت و نیز در آن کتاب آمده که روزی
ابوسفیان در مسجد رسول نشسته بود و حضرت امیر المؤمنین در آنجا حاضر بود و ابوسفیان علیه السلام را بران علم
بمخبر آن حضرت داشت چون مؤذن شروع بآذان کرد و گفت اشهد ان محمداً رسول الله ابوسفیان گفت در اینجا
کسی هست که از او احترام بگذارد گفتند ابوسفیان گفت خسارت باد محمد را بگیرد و ملاحظه نمایند که نام
خود را بکنند حضرت امیر فرمود خسارت باد ترا ابوسفیان خدای تعالی نام محمد را بکنند که در فضالک
و کزک ابوسفیان گفت خسارت باد آنکس را که گفت اینجا کسی نیست که از او احترام بگذارد پس میگوید و از آن
جمله خوانی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بدید و از او باد و غنم در آمد گفت اند آنحضرت را بعد
از دیدن آن رؤیا حقدان تدبیرند و در خواب دیده بود که بنی جد از بنی امیه مانند جوزیت بر منبر آنحضرت می
جهند و از آنجمله اطراد و اخراج فرمودن رسول خدا است حکم بن ابی العاص را و اینکه آن خلیف از دنبال
آنحضرت میرفت و گام سپردن آنحضرت را حکایت میکرد و خود را بنایل میساخت تا گاه بی خبر خدا بد و
ملفت گشت و خویش را اعمال بدید فرمود بر این حال که هستی بپاشی آملون کایان زندگانی با محال تا خوش بزیست
و بر این حله افزون پسرش مروان آن قته های بزرگ در اسلام بر پا مسکره و مایه خونریزیها گشت
و از آنجمله این است که خدا تعالی در سوره القدر بر پیغمبرش نازل فرمود که شب قدر بهتر از هر امره است و در
تفسیرش گفته اند مقصود هر امری است که مدت سلطنت بنی امیه است و از آنجمله این است که رسول خدا معویه را
بخواند مادر حضور مبارکش کتابت کند و معویه سر از فرمان بر داشت و بخوردن طعام نماند جنت آنحضرت
فرمود خدا شکمش را بر سر گرداند و معویه از آن پس هرگز شکم سیر باخود ندید و می گفت سوگند بخدا هرگز
از روی سیری از کار نمائند بر نمی خیزم بلکه خسته نمائند می شوم و تا چاره نماند و از آنجمله که رسول خدا
فرمود از این دو مور امیان کوه مردهی خود را می شود از امت من که محصور میشود بر غیر ملت من پس معویه بدیدار
گشت و از آن جمله این است که رسول خدا فرمود هر وقت معویه را بر منبر می بگرد او را بقتل رسانید و از آن جمله
آن حدیث مشهور در مرفوع است که آن حضرت فرمود معویه در باوقی از آتش اراقل در کج از جهنم نماند کند
با حنان یمنان در جوابش گویند اکنون نماند میکی و حال اینکه از پیش عصیان و زبیدی و از جمله معصیته و توبه
کاران بودی و از آن جمله جنگ و زبیدن و محاربت نمودن معویه است با آن کسی که در اسلام بر جبهه مسلمانان
بکان و منزلت افضل و رهمه قبول اسلام اسبق و از تمام ایشان در او و یاد محمد و نام مسعود احسن بود و او
علی بن ابیطالب است که معویه از روی باطل خویش در حق آنحضرت مزاحمت و زبید و از راه صلات و غایت
بالنصار آن حضرت عباد جنت و او و پدرش ابوسفیان در تمام روزگار برای اطاعت خود خدا و انکار دین خدا
آنچند که توانست کوشش و زبیدن و کشتن خدا نور خویش را با کمال و انعام رسانید اگر چه مشرکان
مکرده می شدند و بر ایشان ناخوش می افتاد و این مرد گمراه مردمان نادان را قریب می داد و اهل عبادت را
بامسکر و جبه باخود یار و یاور گردانید و با اهل ایمان دشمن می ساخت چنانکه رسول خدا از حال ایشان
خبر داد و با عمار پسر فرمود ترا اگر و می دانی سر کسی بخواند گشت تو ایشان را بهشت بخوانی خواند و ایشان

دشمنان یزدان را باز طلبید و کفر و شرک خویش را آشکارا نمود و همی گشت گشتن اشیاخ من بودند و چنین روز را می دهند و این سخن آن کس باشد که هرگز بخدا و دین خدا بازگشت نگوید و رسول خدا و کتاب خدا و ایزد تعالی و آنچه از جانب خدا رسیده است ایمان نیآورده باشند •

و این چه قناعت نکرد و بگشای عظیم و کمری بزرگ تر پای نهاد و خون حسین بن علی را بر بخت با اینکه مکات و منزلت آنحضرت در خدمت رسول خدا و رتبت آنحضرت در دین و شهادت دادن رسول خدا در حق آنحضرت و برادرش که سید جوانان بهشت هستند بروی پوشیده نبود و این گناه عظیم را محض جرئت و جسارت در حضرت احدی و کفر آوردن بدین خدا و عداوت با رسول و مجاهدت با عزت رسول و حواری داشتن آنچه را حرام دانسته و حرمت بر آن نهاده بود و زید کوفی جماعتی از مردم بیدین شرک و دین را می گشت و از خشم خدای غی توبه و سلطوت خدا را مراقب نبود اما خدا رفته عرش را برید و اصل و فرع نسل و خود نامشودش را خلیف و پدید ساخت و آنچه بدستش بود مملوک داشت و بنای و عنوق که سزایش بود دگر گشت و چون حال آن ملعون باین مقام پیوست نوبت باقی مروان افتاد که بدین خدا و اسباب خدا را دگرگون و حدود می را محصل ساختند و احوال مستجاب را بپیل خود در میان خود قسمت کردند و خانه خدا را و بران نمودند و حرام او را حلال کردند و بر خانه خدا مسجدی ساختند و سنگ و آتش بیار کردند و از سوزاندن و بران کردن بیت الله و مباح ساختن آنچه را خدای حرام کرده • سبک پرده حشمت اهل الله و بکشتن و شکسته در آوردن آثار که خدای این دانسته بر چیز نکردند و همی ظلم و ستم و کمر و شقاق روزگار نهادند تا نوبت عقوبت ایشان فرا رسید و هدایت یزدان دچار آمدند خدای رفته ایشان را برکنند و جماعتی از عزت رسول و اهل و رایت آنحضرت را همی کشتند • بر قانون اسلاف مؤمن خود و آباء مجاهد خود که با آباء کافران ایشان مجاهدت کردند و همچنان با این اخلاف ناسوده جهاد و زید و خون ایشان را که در آنحال مرده بودند و بختند چنانکه از غش بزی با آباء ایشان همان معاملت کردند و خدا رفته مردم شمشیر را برکند و سیاس مخصوص خداوند علیان است ایها الناس همانا خدای تعالی فرمان نهاده و حکم فرموده تا اطاعت کنند و مصلوب بدارند خدا میفرماید بدرستی که خداوند لمن فرموده کافران را و آتشی لغت میکند پس شما ای مردمان لمن کنید کسی را حاکم خدا را حاکم است بیکد و لغت کند کسی که قرب پیشگاه احدیت را جز بفراقش آید • بنواید دوری و جسدانی گیرید باز خدا یا اوسنیان بن حرب بن امیه و موی بن ابی سفیان و یزید بن معاویه و مروان بن حکم و فرزندان و فرزندان زادگان او را بمن بگویند و احکام را مطلق میجوید و کتاب را مبدل میگردانند و خون حرام را حلال می شمارند لغت فرست از حد با بسوی تو یزیدی می جویم از دوستی با دشمنان تو و از احماس و زیدین در حق من مصلحت • چنانکه و خود میفرمائی غی باین قوم را که بخدا و برای آخرت ایشان داشته باشند که

با دشمنان خدا و رسول خدا دوستی بورزند • ای مردمان حق را بشناسید تا اهل حق را بشناسید و در سبیل ضلالت کامل کنید تا انکس را که در آن راه گام میزند شناخته دارید و در آنچه که خدا شما را باز داشته توقف کنید و بآنچه که نافذ خواست چنان باشید و آنچه امیر المؤمنین گوید چنان کنید تا توفیق شما و هدایت شما را از خدای تعالی بجوید چه خداوند عالم او را صفاقی است و توکلش بر خدا است تعالی شاه و بهر برهان •

فصل سیم در آنکه که هیچ عملی از اعمال در اجر و ثواب بیایه بکا و گریه بر حضرت حسین نرسد • بی در بعض اخبار در مقام بیان بارة از اجر و ثواب بکا و ثباتی را مثل بکا تصریح فرموده اند از جمله روایاتی است که سید جلیل علی بن طاووس در لهوف روایت کرده است • عن آل الرسول قوامن بکی و ابکی فیما مانه لله الجنة و من بکی و ابکی حسین لله الجنة و من بکی و ابکی ثلثین لله الجنة و من بکی و ابکی عشرين لله الجنة و من بکی و ابکی عشرة لله الجنة و من بکی و ابکی واحدا لله الجنة و من ثباک لله الجنة • فرماید هر کس بگرید و بگریاند در مصیبت • صد کس را پس از برای او است بهشت و هر کس بگرید و بگریاند بجهاد کس را پس پادشاه بهشت باید • و کسی که بگرید و بگریاند سی کس را بهشت از برای او است • و کسی که بگرید و بگریاند بیست کس را بهشت باید • و کسی که بگرید و بگریاند ده کس را پس از برای او است بهشت • و کسی که بگرید و بگریاند یک تن را بهشت از برای او است • و کسی که ثباتی کند پس از برای او است بهشت • و فی البحار عن اعلی الصدوق باسناده عن ابی حمزة الثمالی عن ابی عبد الله قال قال لی یا ابا حمزة انشد فی الحسین بن علی قال فانشده فبکی ثم انشد فبکی قال فوالله ما زلت اشد و بیکی حق سمعت البکا من المار قال فقال یا ابا حمزة من انشد شعراً فی الحسین بن علی فبکی حسین لله الجنة • و من انشد فی الحسین شعراً فبکی حسین لله الجنة و من انشد فی الحسین شعراً فبکی عشرة لله الجنة و من انشد فی الحسین شعراً فبکی واحداً لله الجنة و من انشد فی الحسین شعراً فبکی لله الجنة و من انشد فی الحسین شعراً فبکی لله الجنة • و عقیق نیست که این دو خبر مانند سایر اخبار وارده در این باب دلالت ندارد بر اینکه ثباتی مثل بکا است مطلقاً و در همه آثار و اجر و ثواب پس همانا آنچه در درالت و اقواء مشهور و در بعض کتب مسائل مسطور است حکم ثباتی مثل بکا است مدبرک و مستندی ندارد و عجب آن است که حصول ثواب بکا را در ثباتی از محاب فضل بکا شمرده اند و دایمی حکم مدعی تنوع است البته بی در بارة از آثار و اجر و ثواب شرک دارد با بکا مانند سایر عبادات شرعیه و شاید عرض این باشد که چون ثباتی شرک است با بکا • در اینکه ثباتی است از هر قاف و محبت باین خاندان حکم دامت • بنمود آنحضرت و محبت توحید و تاء حرق و رفت قلب را و حواصم بیان کرد که بکا بیکه موضوع آن همه خواص و فضایل و موجب آن احرامها و ثوابها است کافی است که از روی معرفت و محبت و حرق و رفت قلب باشد • هر گریه و نه از هر کس و چون ثباتی با بکا • شرک است در حکایت و کتب از این حدیث ظنیه این است حکم در بعض احرامها با بکا • ثباتی است پس همانا لسان این اخبار پس از ملاحظه موافقت و اشتراک ثباتی با بکی چنین است

الیه و محط جذبات و پایه نموده تا ماسوی را از تو بشاند و جانشی محبت خود را بچشاند و واضح و روشن است که نایه قسوی و ذروه علیا محبت خداوند متعال است که کلید ابواب سعادت و سر مایه وصول برادر است . در حدیث است آن عیسی ممر بتلایه نمر قد نخلت ابدانهم و نیرت الوانهم فقال ما الهی بلغ بکم ما اری فقالوا الخوف من الله فقال حق علی الله ان یؤمن الخائف ثم جاوزهم الی ثلاثة اخری فاداهم اند نخلوا و تیراً فقال ما الهی بلغ بکم فقالوا التوق الی الجنة قال حق علی الله ان یأتیکم ما ترجون ثم جاوزهم الی ثلاثة اخری فاداهم اند نخلوا و تیراً کان علی وجوههم المرایا من النور فقال ما الهی بلغ بکم ما اری فقالوا حب الله عز وجل فقال انهم المترفون انهم المترفون . بنی حضرت عیسی گشت به نقر که کاهیده بود بدن ایشان و پریده بود رنگ ایشان فرمود چه چیز شارا جبین نموده گفتند خوف از آتش پس گفت حق است بر خدا این بسازد خفت را پس گشت به نقر دیگر که کاهیدگی بدن ایشان و پریدگی رنگ ایشان بیشتر بود فرمود شما را چه چیز ایشان نموده گفتند شوق بهشت فرمود حق است بر خدا عطا کند بشا آنچه امید و آید پس گشت به نقر دیگر که کاهیده و و شیر تر بودند گویا بر صورت های ایشان آینه بود از نور فرمود چه چیز شما را چنین نموده گفتند محبت خدا فرمود شایید مفریان شایید مفریان . و در حدیث است العباد ثلاثة قوم عبدوا الله عز وجل حرقاً تلك عبادة العیید . و قوم عبدوا الله تعالى خائب التواب تلك عبادة الاجراء . و قوم عبدوا الله عز وجل حباً له تلك عبادة الاحرار و هي افضل العبادة و قال اذا احب الله عبداً ابتلاه فان صبر ... و ان رضی اصطفا . و کلام حضرت ختمی مرتبت امجدوا الله فی الرضا فان لم تستمع فی الصبر علی ما نکره خیر کثیر . کمایت استعدائیات مستوجب چرا که رضای آنکه محبت نمره آن شجره طیبیه و اثر آن اکبر است رضا بدون محبت صورت بگیرد محبت است که آنچه کند از رضا که نخواهد و نه بند و نگوید مگر محبوب و آنچه را که محبوب خواهد هوای خود را فدای هوای محبوب گرداند و میل خود را تابع میل او داد چنانکه گفته اند :

(اريد وصاله وريد هجرى) (فترك ما اريد لما يريد)

بنی من خواهش وصال محبوب را دارم و او طالب دوری از من است . پس خواهش او را برگردم و از مقصود و مراد خود گذشتم تا بمرادش برسد . از حضرت امام صادق مروی است که دوستی حدیث چون مخلوق است از بر او هر دگری و مکرری و جلی حالی می بارد و از هر یک بجزای حدیث او هر دگری نه بجزای منقول میگردد و نه بجزای حدیثی دارد و سر این مطلب آنست که از رای محبت و لا وین ندب و صل محبت و قرب دوست و صفت ترانجام محبت ندی دوری و مصارقت او است . ملاحه می حضرت امیر امام الحسین و رئیس شافعیان در دای کبیل عزم میبختند (هبتی یا هلی و سیدی و مولای صورت علی بنک فکیک اصبر علی مرافقت) بنی ای آه و مولای بگریه که تو ام صد کرد بر عداوت تو پس چگونه صد تقام و فرای تو . از حضرت ختمی مرتبت مروی است که شیب از دوستی خدا آندر گریست که دو چشم او کور شد خداوند متعال دو چشم او را بوی عطا فرمود باز گریست و سکود شد . در حدیث آمده است او را بفرمود

و محبت

و محبت است مرتبه در مرتبه چهارم و سیاهی رسید با شیب تا کی میگری تا چند چنین خواهی بود اگر گریه نواز خوف جهم من است و از آن این گردانیدم و اگر از شوق بهشت است آن را بتوسط نمودم عرض کرد الهی و سیدی تو آگهی که گریه من نه از ترس جهم است و نه از شوق بهشت و لکن دل من به محبت تو بسته شده است و ملاقات تو صبری تو انم کرد و گریه دوستی و محبت است که چشم مرا تابنا کرد پس و سیاهی رسید حال که گریه تو از این راه است بزودی کلم خود موسی بن عمران را بخند شکری تو خرم و جوب شبانی بدست او دم کشانی تو شکند . حضرت سجاد در مناجات هم عرض میکند . الهی من ذالک فی ذائق حلاوة محبتك فرام منك بدلاً و من ذالک فی آتس بقریک قابتی منك حولا و در مناجات پلزد هم عرض میکند که ای خدا سوزش دل مرا حاکم نمیزد مگر زلال وصال تو و شعله کانون سینه مرا فرو نمیزد مگر لقای تو آتش اشتیاق مرا خاموش نمیکند مگر دیدار تو اضطراب من سکون نیاید مگر در کوی تو راند و مرا زایل نمیکند مگر نسیم گلشن تو و جاری مرا شامی نمیکند مگر دای مرحت تو و غم مرا نسل نمیکند مگر جز قرب آستانه تو و جراحت سینه مرا بهبودی نیست مگر بر هم لطف تو و زنگ آینه دل مرا نمی زاید مگر صیقل عیون تو شمر

(حلاوة بهشت من) (مودخت سرشت من)

(عشق تو سر نوشت من) (راحت من رضای تو)

و در خبر است که امام باقر بیاضت جابر رفت فرمود باو در چه حالی عرض کرد در حالی هم که مرض راهیز رحمت و موت و ایستاد از حیوة میجوهم حضرت فرمود کلامیکه حاصلش آنکه ماندن در عصمت و طهارت ایگونه نیستیم جابر ما نشو حش گشت عرض کرد این رسول الله شما در چه حالید فرمود اگر خدا مرض را دهد مرض را خواهم بخت دهد بخت و اموت دهد موت را حیوة بخشد حیوة را خواهم . پس حضرت از مقام رضا فرمود و جابر در مقام صبر بود و از این ظاهر شد سر قائل عبادت در رضا با عبادت در صبر که در کلام معجز نظام حضرت ختمی مرتبت گشت چرا که صورت حاصل خلاف نفس و خلاف میل است و آن به محبت و رضا جمع نشود چرا که از رای محبت همان رضا است آنچه محبوب خواهد همان موافق میل او است و طبیعتی بآن مایل است لا غریبش و نیش و تلخ و شیرین و ملایم و مضاف و محبوب و مفضول ندارد آنچه محبوب خواهد آن شیرین است اگر چه تلخ باشد نوش است هر چند نیش باشد محبوب است هر چند مفضول باشد (با عشق تو ام هوا غاده است هوس) (با آتش سوزنده جان ماند خس)

(از هوس من شان نمی یابد عکس) (ماند است مرا جارت نامی و بی)

و این است سر آنچه خاتم الانبیاء فرموده در بیان حال شهدای کربلا (لا یجدون الی من الحدید) نمیابند و در ک می کنند لم و درد شمشیر و بزمه راحات مرتبه رس و محبت ام را نمیداد و می پید و می فهد ام او و نیش او فرقت و دوری از محبوب است و من . عاری گوید اگر خداوند متعال بدن مرا بلی کند بر روی جهم و همه خلق از روی آن عبور کند بهشت رود در خاطر من حضور میکند که چرا ضعیف می این و بهره دیگران آن باشد . درد هاست (ولا تباعدن ینبسی و جنتی و دنیای و آخرتی) و بیانی که شنیدی

مرضا

فرمود صد هزار عرض سکرم بل و دو بیست هزار فرمود دو بیست هزار عرض کرد بل و نصف دنیا پس آن بزرگوار مسکنت شد تا آنکه گفت حضرت سوار حمار شد و من سوار استر پس سیر کردیم تا رسیدیم زمین سرخی حضرت نظر کرد به پیری مسکه چند بزغال می چرایید پس فرمود واقه ای سیر اگر بود از برای من شیعه مدد این بزغال ها جایز نبود از برای من نشستی فرود آمدم و غار کردیم جدار غار من آنها را سر دم همه آنها هنده بود . خلاصه پس از آنکه مقام جین این چنین باشد از جهت چه می رسی و جایی که کیت جین ایگونه لنگ باشد چگونه محبت را می طلبی .

موعظه بلینه اگر خواهی خود برای الین مشاهده کنی قلت جین را ملاحظه نما حالت خود و امثال خود را اگر ببینی بدانی که سلطانی ملکه حاکم بلد بلکه مسکند خدای محله در پس پرده نگاهش بنویسند محبت است که در مقام محبت و عیان او را می بیند او را نه بینی پس این همه عیان و محبت او امر و توانی خدا و مبعده در آوا امر و امتثال تکلیف از چیست آیا خدا را ناظر بخود و مطلع بر امور خود نمیدانی یا بنظر سکرم و اطلاع داشتن او را و پروا نداری اگر از آن است که ویرا مطلع رخویش ندانی پس در تو که این چنین سکرم و حقاقت و حیل و وسعت است و اگر او را حاضر و ناظر و مطلع بر حال خود دانی با خود این حرث و لبری بر مصیبت غفلت پس صد وای بر تو از این بی حیاتی و قیامت و بی شرمی و حاجت مسکه ولی نم خود را هر روزه در حضورش این همه عیان و بی پروا و در کار خویش هم سرگردان کنی می شنای زشتیهای خود را از خلق پوشیده میداری و از خلق هیچ شرم نمی کنی اگر من بنویسم که سکرم و غفلت حالت باشد حیا یکی از کارهای زشت پس چه عیانی است که بعد از حمد خدا این چنانکه گفت که گفت .

- در آدم که می خرم گناه •
- کر کند کودکی از دور گناه •
- شرم داری ز گناه در گری •
- پرده عصمت خود را نداری •
- سرمه پست ز خداوند حیا •
- که بود وقت اسرار نهان •
- مکران است بنود که و گاه •
- تو کی در غرض خرم گناه •

اگر این بی باکی از نبودن جین است بدان حالت و سیاه بد رویت که از زمره اهل توحید و ایمان خارج گشته و کدر و جاحدین و مکرین هم دست شده اگر کوئی جین و ایمان دارم این چه مرضی است در توجه شده است ترا اگر طیبی مرچند کافری نمیاید ترا از طعمی مرقدی بد باشد که گوید ضرر دارد و کشنده است البته دیگر آن طعمی مراب بر خود روا میداری و دست از آن میکشی اگر طعم بگوید غریب نموده بودا حل شد البته مضطرب میشوی فوراً جامه را از خود دور میکنی میاندازی اگر بوی سوختن جامه نشامت رسد باحتیال که نمیتوانست سبده آید از جای خود می جویی بلباس خود نگاه میکنی پس چرا قول خدا و عهد یغیبران را بول و علف هیچ حالت و توبه و توبه نمیدانی توبه اینست در دل توبه تیرش از گفتم طیبی یا طعم مستعصر است بعد از این راهل و آسمان ترا از تعب و آزار غریب با سوخته شدن جامه میانی خواهی تجربه غلو خویش را بارگاهت کشی بر آتش و بکسایت در گرمی هوا بر آفتاب است کمقصدار طفت خویش را بدانی

ای غفل آحرار خدا شرمی نه بر خود و وحی در سؤالاتش اندیشه و فکری برای خلاص جان عزیزت نداری و نداری بر حسی تا جسد شرمی تا کی چهل و هفت تا چه حد مرور و حقیقت نکات مکرر از حال خود نداری .

- (در صامی شد همه عمرت نیاید) (قامت ختم گشت از بار گناه)
- (موت آمد در و سپاسی شد سفید) (یعنی از ره قاصد مرگت رسید)

و اگر کوئی اعتقاد بکرم و امیدم بر رحمت خدا است و از این حقه دست از کار آخرت نکشد و موگان کرده که بی جد و جهد بجات از عذاب وی سی و وصول ثواب ممکن است گوئیم این رجائیت که در توانست دروغ میگوئی و رجاستنرم عمل و عبادت است اگر عمل و عبادت نباشد رجائیت فرمود حضرت امیر کذاب و السلام مایه لایقین رجائه فی عمله شخصی بخند مت اطم جفر صادق عرض کرد که قومی هستند که گناه میکنند و میگویند ما بعد بخدا داریم و همیشه چنین تذریم که با ایشان پرسد حضرت فرمودند که ایشان کسانی هستند که باز و میگویند و دروغ میگویند رجاء و امید ندارند بدینیکه کسی که امید بجیزی داشته باشد در صد طلب آن بر میاید و کسی که از چیزی بترسد از آن میگریزد . شخصی بمحضرت عرض کرد که قومی از دوستان مصیبت میکنند و میگویند که ما امید داریم حضرت فرمود دروغ میگویند دوستان ما نیستند اینها قومی هستند که آمانی و آمال ایشان را مضطرب کرده است کسی که امید بجیزی داشته باشد عمل از برای آن میکند و باز از آن حضرت شرمیست که مؤمن مؤمن نیست تا خوف و امید نداشته باشد و خوف و امید ندارد مگر در و تحیکه عمل کند از برای آنچه می ترسد و این امید دارد پس عمل نکردن و خود را صاحب رحا دانستن فی الحقیقه خود را قرب دادن است و اگر کوئی من اصرار بحال خود می بینم رجاء و امیدواری بر رحمت خدا را در قلب خود مرچند مراصل و ادار نماید گوئیم پس رجاء در دو قسم است رجاء رحانی و رجاء شیطانی و رجاءیکه خدا خواست است در دل مؤمن و محبوب او است و رجاءیکه شیطان القا میکند و مطلوب او است اگر کار را خود را حریص بر عمل یافتی بدان که رحانی است و نتیجه آن راحت و استراحت اخروی است و اگر رجاء در طاعت کل و در مصیبت جبری شدی بدان که شیطانی است و مایه هلاکت و عذاب سرمدی است هان برادر رجاء رحمت و اعتقاد بحکرم خدا داری پس چون است که امور سهل دنیا را باید کرم و رحمت پروردگار کریم و انگاداری و بروی اعتقاد نهائی و اگر ترا میل بلذتی که بی دینار و درهم بپسرنشود بهر صد چگونه در تحصیل آن در ده و دینار صیبا کی و آزار کنی و بکرم خدای تعالی اعتقاد نهائی و میگوئی مسکه شاید مرا بی سی و طلب بطلب رساند غلم .

- (گوئی که کریم است خدای رحمان) (بخند بکرم جوینده از من عیان)
- (حق را تو کریم چون که دانی چه دوی) (مانند سگان دوی و نشسته آن)

و چون است که اگر کسی در خانه خود نشیند و بلبل و بلب و ویش و طرب گذراند و گوید خدا کریم است شاید بی آنکه بصرا بروم و ریاضت کنم و تخم افشام غه از هر من سبز شود بوی تخم مرغانی و از ما فلان و خرد شناسی شنای و بیان حال خود را از زبان رکان شنای بلکه در مزه دنیا زهر آسایش خویش بر غنی

نشد .

(فصل) دامن که مناجات جودانی و مناجات فیوضات دوحیانی محبت و دوستی بنده است محضتالی و ظاهر شد که این خدمت رفیه و موهبه منیع بهره کلبین از خلق است پایه مرتبه محبت بلند از آن است که بان توان رسید زلال اینجسته صاف تر از آنکه آرایش پذیر تواند گردید اگر محبت الهی در دلها می نشی آگرو لازم آن شده میگفتی و در حدیث قدسی است . این عمران کذب من زعم انه یحیی فانما جنة ابلل کم عن البس که محبت بجه حلو حیه ها ائنا یان عمران مطلع علی احیائی اذا جنهم ابلل حولت اصرارهم الی من غریبه و مثل غنوی بین عیونهم بخاطیونی عن المشاهدة و یکتونی عن الحضور . بین عمران عیالی من قبل الحضور و من بدلت الحضور و من عینک الموع فی ظلم ابلل فانک تجدنی قریباً . نفوس دروغ میگوید آنکه گمان میکند که مرا دوست دارد با آنکه شب در آید میجوید و از من غافل است یا نیست چنین حقه هر کس میخواهد با محبوب خود خلوت نماید هان این منم ای پسر عمران که مطمئن موشان شود را چون شب در آید چشهای ایشان بسست من است و غفوت من در نظر ایشان است با من مناجات میکنند از روی مشاهده و سخن میگویند با حضور . ای پسر عمران بمن بده از دل خود خنوع را و از بدن خود حضور مرا و از چشم خود انگ را در تاریکی شب که من نزدیکم . قل الصادق المشفق لا یثنی طعماً و لا یلذت شراباً و لا یستطیب رقداً و لا یأنس حیاً و لا یأوی داراً و لا یکن مرأاً و لا یلبس لبناً . یل .

(وجه خدا اگر شود منظر نظر) (زین پس شکی نماند که بی با و سرشوی)

کرا آن علو همت و بلندی نظر است که محبوب و مطلوب و مقصود و بیست و لذت او مقبوض بحق تعالی و خدمت او نمودن و امر و نهی او را امتثال کردن باشد و نوش و لذت و راحتی برای خود جز رضای او ندارد و نه بند و اورا نیتی و بی و عذاب و الهی جز بی آسمانی محبوب نبود چشم از ماسوی بپوشد و بلسان قل و حال مترجم این مثال باشد .

(در مایه فرمان ماقطه تسلیم) (رأی آنچه تواند بینی حکم آنچه تو فرمانی)

حضرت امیر میفرمود . لا تلب ضربة علی حامة رأی احب الی من الموت علی الفرائض . بخدا قسم مرا مریت بر فرق من آید در رضا و دوستی خدا و در راه او شهید شوم محبوب تر است نزد من از آنکه در میان و تحنواب بجوم . بی این حالت است که او را از خود بحدیته در حالت غار بیکان اربابی مار حشش می کنند هیچ احساس نمیکنند در دعا میخوانی . یا یه آمل العارفين . و هم در دعا است و اجصل لانی بذكرک لهجاً و قلبی بجلک متناً . و هم در دعا است . یا غای فی دغنی . و کلام حضرت حسین است ارواحنا فداه . ترک الخلق طرأ فی هوا کالجم . و از اینجا که من کان الله کان الله . محبت که اینگونه از خود محو و محو شد و از خودی خود بخود و از خودی خود نیز محو و بپیرشد از وجود او جز خلفا دیده نشود متکم مستطاب . من رأی نقد رأی الحق . کرده زایش زبان خدا گوشش گوش جفا چشش چشم خدا مشش دست خدا در زیارت میگوئی السلام علی عین الله الباطرة و بده الباطرة .

یا خدا

یا خدا چشم و دست و گوش او باشد چنانچه در قدسیات است . لا یزال البید یشرم الی بالو اقل حتی اجه فاما الصبته حکمت سمع الذی یسمع به و حره الذی یحمر به و ده الذی یخش بها . حاصل ترجمه آنکه بنده من همیشه تقرب میجوید بنواقل بسوی من ، میخوشم من گوش شنوی او و چشم بینای او و دست گیرای او و اگر چه این دوستی بحسب واقع لازم و ملزومند آنکه او دست و چشم و گوش خدا است خدا نیز دست و چشم و گوش او است بحسب طاعت مختلف است که یکی حبه قرب خلق است بخاتی و یکی حبه انعام خلق است بحقی قائم .

(گفت نوح ای سرکشان من نیم) (من زحان مردم بحبه کن زنده ام)

(چون زحان مردم بجهان زنده ام) (نیست مرگم تا ابد پائنده ام)

(چون مردم از حواس بوالبشر) (حق مرا شنید و اندر آمد و هر)

و اگر سر کشی وقت محبت در خلق و اختصاص آرا بکلبین بخوای این است حقه محبت فرع بر حق است باقیین نباشد حصول محبت ممکن نبود و از سلسله جمله مصومین گذشته اهل حق بسیار کم است و در اخبار عده و وارد شده قسمت نشده در میان بی آدم چیزی که کثر از حقین باشد حضرت امیر فرمود در حدیث با خلق الله خلقاً اقل من الیقین . یعنی خلق نکرد خدا خلق کثر از یقین ، صادق فرمود ایمان افضل از اسلام است و یقین افضل از ایمان است بعد فرمود . ملین شی اعز من الیقین . یعنی نیست چیزی کثر و ثبات تر از یقین و ایضا فرمود حضرت ابی الحسن که ایمان فوق اسلام است بیک درجه و تقوی فوق ایمان است بیک درجه و یقین فوق تقوی است بیک درجه بعد فرمود و ما نس فی الناس شی اقل من الیقین . یعنی قسمت شد در میان مردم چیزی که کثر از یقین بلند . و در حدیث دیگر صادق بعد از قریب بهمین مضمون فرمود . فاقوا الناس اقل من الیقین و اتقوا حشکم باقی الاسلام فایکم ان یضلت من ایدیکم . یعنی پس بر دمان داده نشده چیزی حکمت از یقین و این است و جز این نیست حقه شایسته که زده اید به پست ترین مراتب اسلام پس حذر کنید که از جنگ شای پروت زود و ایضاً صادق فرمود حقه پیغمبر خدا با مردم نماز صبر اجماع آورد پس نظر کرد بسوی جوان در مسجد حقه او را خواب گرفته بود و پیشک میزد زرد بود رنگ او و نحیف و لاغر بود بدن او و فرو رفته بود چشهای او در سر او پس حضرت باو فرمود چگونه صبح کردی اعلان مرض کرد صبح کردم یا رسول الله باقیین پس تعجب نکرد پیغمبر خدا از سخن او و فرمود بدرستی که از برای مرفیق حقیق است پس چیست حقیق یقین تو ؟ آخر حدیث . بین حقه یقین چه قدر قدر الوجود است که حضرت تعجب کرد از ادعا او یا آنکه سپا و حالت آن جوان بود که تنیدی باز او مطالبه دلیل نمودند بقول او احکمتفا کردند در کتاب کافی از حضرت صادق روایت کرده حقه فرمود مؤمن نایب تر است از کبریت احمر پس بکست دیده بلند از شایسته کبریت احمر را . و از سید صبر روایت کرده که بخدمت صادق رسیدم عرض کردم وای شیعیان نیست از برای شما تنسقی و بدشمنان جنگ نکردن فرمود چرا عرض میگردم بجهت بسیاری دوستان و شیعیان و یاوران تو و الله اگر از برای امیر المؤمنین بود آنچه از برای کس از شیعیان و یاوران و دوستان طمع نمیکرد در حق او تیم و تعدی یعنی اولی و دومی فرمود ای سید چه قدر تخفیناً میباشند عرض میگردم صد هزار

فرمود

فامر وكان من أجلنا قريش فقاتل يان أبي طالب هل كان تزوج في عينك من حرموا بك على خزان الأرض
فيكون لك ما بقيت وأطعت فقلت لها من أنت حتى أصحبك من أهلتي فقلت آله الدنيا قلت لها فزحمي وأطلي
زوجاً غيري فأقبلت على معالي وأشأت أقول •

- حضرت امیر فرمود بیل در دست داشتیم و در باغهای فدانها میگردیدیم که ناگهان چشم بصورت زنی افتاد که از جمال او دلبر و از کردگمان کردیم که دختر ما مر است و او از همه زنان قریش با جمال تر بود گفت ای پسر ابوطالب دلت میجو احمد مرا از تو بیخاقی تا از این بیل زدن مستغفر گردانم و بشام بنوشینه های زمین . کاز برای تو و اولاد تو باشد گفتم تو که حق تا از تو بیخ کنم گفتم منم دنیا گفتم برگرد و شوهر دیگر پیدا کن پس رو کردم به بیل خود و گفتم زبانت کار شد هر که دنیای دنی او را گول زد تا آخر اشعار . و در خبر است الدنيا جنة وطالها كلاب وقال امير المؤمنين في كتابه الهی بعض اصحابه فارض الدنيا فان حب الدنيا يعمي ويصم ويكتم وقال ايضاً ومن اصر بها بصرته ومن اصر اليها اعمته وقال جمل الحبر كله في بيت وجعل معناه الزهد في الدنيا ثم قل قل رسول الله لا بعد الرحل خلاوة الايمان في قلبه حتى لا يبالي من اكل الدنيا . وباطله ما بين محبت خدا و اوليا خدا و محبت دنيا و ائمة دنيا تصاد و تنافي است اگر آب و آتش در يك جا فرو نگیرد اين دو محبت در يك دل گنجد و اين است که وارد شده است که هر قدر آدمي محبت دنيا را در دل خود فرار دهد بهمان اندازه محبت خدا از دل بيرون ميروند . و در جبري امام فرمود هر قدر در دل حب دنيا يابد خوف از آخرت و قيامت ميروند و چگونه ميتوان گفتم ديني که مبنوض خدا و اوليا خدا است با اندازه که فرمود ختم . لم ينظر الله اليها منذ خلقها خداوند عالم نظريان نکرده است از آن و نيکه خلق کرده است او را و فرمود لو كانت الدنيا تعدل عند الله جناح بعوضة ما سقى كافراً منها شربة ماء . اگر دنيا را زرد خدا بقدر پال يته قدری می بود هر آينه از دنيا شربت آبي بکافري نمی داد . و فرمود الله يملون و ملون ملون و ملون ما فيها الا ما كان قد منها . دنيا ملون خدا است و ملون است هر چه در اوست مگر آنچه از او از برای خدا باشد آيادينيائي که حالي اين است مبنوض خدا و اوليا خدا است ميشود که دوست خدا او را محبوب خود بگیرد آيا دوستي بد دشمن کسی نه دشمني با خود اوست في الحقيقة آيادريك دل محبت تو دشمن تو جمع ميشود آيالا زمة هر يك

[illegible]

م

مدم مرده لازم آید پس سلمانی که بدوستی فرگیان منتهجد و افشار و افسال و حالات کفریه آنها را
تعبید و تحسین می کنند و تزیین می نمایند البته این گونه مسلمان را در اسلام و سلمانی منهم بدان
فرمود حضرت باقر - اذا اردت ان تعلم نيك خيرا فاسأل الى قليك فاكافى بحب اهل طاعة الله و يبغض
اهل معصيته فليك حذر و افة بحبك و اذا كان يبغض اهل طاعة الله و يحب اهل معصيته فليس بك خيرا و افة
يبغضك و انتر مع من احب - فرماید هرگاه بخوای بدانی حالت خود را حکه در تو خیری و سعادتی و
میدبخشی هست پس نگاه کن قلب خود اگر دوست میدارد اهل طاعت را و دشمن میدارد اهل معصیت را
پس در تو خیری هست و خدا دوست میدارد ترا و هرگاه دشمن میدارد اهل طاعت را و دوست میدارد اهل
معصیت را پس در تو خیری نیست و خدا دشمن میدارد ترا بعد فرمود هر کس با دوست خود خواهد بود
یعنی خیرش را او خواهد شد و ای بر اهل این زمان که بدوستی قناعت کرده خود را شبیه فرگیان و دشمنان خدا
میکنند و حال آنکه نفس تشبه بکفار آدمی را در نزد خدا از آنها یکدم چند دوستی نمی باشد علی - من زنه
بقوم فهو منهم - ملاحظه کن برادر دوشمنیت منظره نهی شده از آغاز و بروی صورت و شکل چرا که تشبه
به بدوستی است و منع از آغاز و بروی آتش شده چه تشبه بمحسوس است و منع از لباس شده چرا که تشبه
به نجاسته است - و در حرارت خداوند تعالی یکی از بیضران خود و می فرمود بگو به ائمت در لباس و
خوراک خود را مانند اعدائش و به شکل اعدائش نکند و اگر نه آنها هم اعدا خواهند بود مرا پس اهل طاعت
مستثناست حال خود باش خود را بنگاهدار بدست خودت سنگ بر سر خود مرن و بقوت دست سر خود را
مشکن دین خود را بر سر ضلایم قناعت مکن و عموما در حق تو صادق آید اهل طاعت ناسخه کافر شدی -
تذکره ایمانیه دانستی حکه کلبه سعادت دوحسان و واسطه حیرات سودای و فیوض امکان محبت
خدا و محبت اولیا خدا است پس بدانکه آفت این محبت چند امر است یکی محبت حکما و دشمنان خدا
و اولیا خدا و محبت اعمال و افعال و حرکات حکمیه آنها چنانچه بیان شد هر چند يك فعل باشد
هر چند فعل حزن باشد چرا که محبت نبی بطور اطلاق محبت همه افعال و کردار او و محبت آنچه
محبوب او است و بعضی جمیع افعال و اعمالیکه مبنی بر او است پس چنانچه محبت خدا و اولیا خدا
باید دوست بدارد تمام اخلاق و افعال و همه رفتار و کردار ایشان را که نیست مگر صفات حسن
و افعال و صبه مرضیه و محبوب در همه و الحقیقه یکی است حکه حسن باشد همین باید دشمن بدارد
جمیع اخلاق و افعال و اعمال حکمیه دشمنان و کفار را و در هیچیک تحبب و تمیزی ممکن نیست
فعلی را قوی را از اولیا خدا هر چند کوچک باشد دوست داشتن و تصدیق کردن یا عمل را
هر چند جزئی باشد از حکما و دوست داشتن و تحسین و تصدیق کردن باعث خدا و اسلام و ایمان جمیع
نشود چرا حکه انکار فعل و قوی از آن جهت که قول خدا و اولیا خدا است انکار همه اقوال و افعال
ایشان است چه ضابط یکی است آنکه گوید این قول خدا این حکم خدا را بخوام و آن حکما را نخواهم
دروغ گفته حکم خدا را نخواهم و تناقض گفته چه مرجع کلامش جمیع بین حق و آیه است حکه
حکم خدا را هم نخواهم پس اگر قوی حکما را از احکام الهی انکار نکرد کانتفاست

خدا و اولیا خدا شده چنانکه در سنن دارمی است و عدوت است و نیست که در روز قیامت که روز افتراق و تفریق است و دشمن است و نه اهل بیت را اهل اسلام و این شایسته و خدا نموده به نجات و نمره دشمنی خدا که در کائنات برین است خواهد رسانید • فرمود معصوم علیه السلام لعل من قدر تحمل مدبرة والآخرة قد اوفى له من كل واحد منها بنون فكونوا من ابنا الآخرة ولا تكونوا من ابنا الدنيا • بدین دنیا کوچ کرده گذشته و آخره کوچ کرده رو بیا نموده و هر یک از دنیا و آخرت را پس از سران آخرت بشنید و بنشیند از سران دنیا • و در خبر دیگر فرمود و كل ولد سيلحق بآبائه • هر فرزندی بپدرش ملحق میشود پس اهل دنیا در دار آخرت باد دنیا در آتش جهنم مذمت و گرفتار خواهد شد و از اینجا ظاهر کرده منی حدیث شریف • الدنيا سجن المؤمن وجه الكافر • مؤمن مذمت که در دنیا است و کافر در جهنم و گرفتار در دست دشمن و معاصر ... است و کافر در دنیا است هم آغوش و هم جواب دوست و محب و محال و هم محبت با دوستان است پس از برای این راحت و اسراحت و بهشت و از برای آن عذاب و لذت و سجن است و هم ظاهر شد منی کلام حضرت سعد در دهی ابو حمزه • ارحم من هذه الدنيا غريق • هر کس محبوس در زندان و گرفتار در دست دشمن گشت غریق است بلکه بجهنم او غریق است و پس حال تو ای برادر خود احصای ده دنیای که با دوستان جیب ... و انسان خدا چنان چگونه تو او را دوست شوی و دل بویندی و بقیل او خوشدل شوی و در او راحت خواهی و اسراحت خواهی بلکه ملاحظه نما که در غایت دوستی و دل بستگی بوی بیایی چگونه آرام می بینی و شب و روز محنت و درگاه و غصه و حسرت نمی بینی و در صدد علاج این مرض مهلك و دفع افعال و صف قبح بر نمی آیی • هرگز من آب را خود روایداری که در روز خسر اخبار و بخار و خضوع دوستان و دشمنان و خسر هر کس با محبوب خود و اهل هر کار را با هم کار خود ترا در صدد دشمنان گویند و ترا با قریع و نمرود و بت پرستان و مشرکان و وجهل و طلب و معاویه و یزید و ابن زیاد و ابن سعد و مشرستان و امثال ایشان حویند پس از سالها که در لباس اسلام و تشیع بوده بر خود روایداری که در کیش و آیین آنها در آئی و از انضاح آن روز نمی ترسی گریه عذابی برایت نباشد آیا از رسوائی بزداری بجه رو رو بخدای خود میروی خدای با آنها مرحمت و دوستی را بجه دشمن خود میکنی بدوستی دنیای بیوفا دنیای بی اعتبار که ندانی که می آید و صائش برسی یا که گریه رسیدی آیا اجل مهلت میدهد می گاهی از او بگیری آیت را که صحیح و سالم خواهی میدانی که صبح را باین حال خواهی بود باز زمرة اموات مبتوی آیا روز گذشته را که اجل مهلت داد میدانی فریاد را هم مهلت میدهد آیا ماه گذشته را که به آخر رسانیدی میدانی ماه آینده را هم به آخر میرسانی آیتال گذشته را که تمام کردی سال آینده را هم تمام میکنی آیتال آخر عمری نداری آیا ماه آخر عمری نداری روز آخر عمری نداری شاید این سال همان سال انجام همان ماه این روز همان روز باشد •

(یا من بدیناه انشمل) (قد غر مطول الامل)

(الموت يأتي بغتة) (واللهم صندوق العمل)

اگر براسی دوستی خدا و اولیا خدا خواهی دشمن ایشان را بخواه او را طلب کنی دو بسوی او مرو اگر او رو بپوشد پشت کن باو گول محو در چند خود را در نظرت جلوه دهد مفرور مشو ظاهر و صورتش را بین باطنش را بنگاه کن دشمنی است خو غوار بد خواهیست که دار حکم و دالایان تشیه سکوده اند دنیا را بکار ظاهر آن ترم و هموار باطنش زهر قاتل و هم گشته اند دنیا چون پره زنی است منحن که ظاهر خود را زینت دهد و خود را با انواع حل و زیور بیاراید تا مردمان را بخود فریخته سازد و ایشان غریب آرا خورده با آن دست در آغوش شود چون قلاب از جبهه آن بردارند و بر باطن آن مطلع گردند به پنداره عبوزه ایست که به منظر قبیح صورت • انواع قیاح موصوف و باقسام منایب معروف • مروی است که در روز قیامت دنیا را بصورت پیرمذالی کبود موی و ازرق چشم گراز دندان کمره منظر قبیح و خسار بیاورند پس آن را مشرف بر همه مردم میکنند و ایشان گویند که این را می شناسید مردمان گویند نخود باقه که ما این را شناسیم خطاب رسد که این دنیای است که به آن قاضی می کردید و بواسطه آن یکدیگر رشک می بردید و دشمنی میکردید و قطع رحم می نمودید پس دنیا را بجهنم می افکنند دنیا فریاد می کند که خداوند احساند یروان و دوستان من پس خداوند عالم میفرماید دوستان آرا به آن ملحق سازند پس ای اهل دنیا دنیا زنی است قاتل برادر جهنم ایستاده مرد مرا فوج فوج بشل زند و بجهنم ریزد و هیچ فاصله میان او و جهنم نیست و این مطلب در نزد اهلش ظاهر است خدا فرمود • ان الذين يأكلون اموال اليتامى ظلماً انما يأكلون في خلونهم ائراً و يصلون سميراً • و فرمود • وان جهنم لخبطة بالكافرين • فرمود لخبطة من بعد و فرمود • انفرقوا فخطوا ائراً • و آیت و اخبار بسیار است • در شواهد ربوبیه از خاتم روایت سکوده است • انه كان قائداً مع اصحابه في انسجد فسموا هذه حطبة فارتفعوا فقال الله فقولوا الله ورسوله اعلم قال حبر اتق من اهل جهنم من سبعين سنة الان وصل الى قبرها فكان وصوله الى قبرها وسقوطه فيها هذه الحطبة فارتفع من كلامه لاواصر اخ في دار صافق من المصنفين فقلت وكان عمره سبعين سنة فقال رسول الله الله اكبر فقلت عندها الصحابة ان هذه الحطبة هو ذاك والله منذ خلقه الله بهوى في جهنم وبلغ عمره سبعين سنة فلما حصل في قبرها قال الله تعالى ان المسكين في الدرك الاسفل من النار فكان سمع تلك الحطبة التي اسمعهم الله ليعبروا • رسول خدا با اصحاب در مسجد نشسته بودند که ناگاه صدای عطشی بلند شد که همه ترسیدند فرمود که فاستمعوا لهذا صوتی که در میان شما بود گفتند خدا و رسول او را دانند ترند فرمود پیش از هفتاد سال سگ را از بالای جهنم انداخته اند الآن بضر جهنم رسید و این صدا از او بلند شد سخن مبارک تمام نشده بود که فریاد از خانه منافق بلند شد که از دنیا رفت و آن مرد هفتاد سال عمر نخس بود پس فرمود الله اكبر پس علماء اصحاب دانستند که آن سنگ همین منافق بوده که از و کسیکه یاد بیا نهاده بود در جهنم فرو میرفت نا آنکه مرد و بضر آن رسید پس خدا آن صدا را ایشان شنواید که عبرت بگیرند • تسعیر باقه پس جهنم خود را باز بسکن باطن دنیا را بین بدین ظاهر قسامت مکن امور مباش صاحب دو چشم باش

بجسم طاهر را که و بجسم باطن را و عبرت بگیر و کول غور و اگر طهرش را فریب داد و چشم
باطن کور شد خود را فریخته و عاشق و دل داده و مشوق دنیا بلیق دیگر دم از بهت خدا و اولیای خدا
مرز ضم خام منها چه خوش گشته است •

• (با سیر حکم کن باش پادشاه جان) • (می بخیزد و می رود و می فریاد می زند)

درین بیت یاد ترا حکمه هرگز وصال مستنوق و محبوب خود ترسی و از او اصلا وفائی نیایی جز انتظار و سرگردانی نهایی نه ترا بوسل خود برساند تا کامی بیری نه تابوس کند تا مقتضای ایاتش احدی را احسین را حق یابی مثل تو ای برادر و عشق دنیا مانند دنیا عاشق است بلکه مستحقش خود را بهر زنی آرایش کند و بهر آن خود ساری نه خود بیهوده بیک نذر دلهای جمعی را ببرد و آنها را مفتون و مجنون و دل داده و دل راحه خود نماید این بی جا رکن دل از دست داده و آن دیوانگان خود با حقه دریی او روان شوند و امید وصال او بیک دیگر سبقت جویند بر سر هم زنند یکدیگر را بینه ازند و منتب کنند تا خود از پیش روند در حلال آن حال آن باری و قاصد سرشته و از پیش می رود و بطور قهقری که کم دور شود نجیدان از حشرشان دور شود تا تابوس شوند و از دیوانگی و مستی بهوش آیند و نه آفتد نزدیک شود که دست بدامن او آویزند و باز وصال او چیزی بکام خود درزند . روی آن عیسی گفت له الدنیا فرأها فی صورة عبور شمساً هماً علیها من کل زینة فقال لها کم زوجه قالت لا احصیهم قال انکم ملوا عنک اولکم طلفک قالت بل کلهم فتمیم فقال یوساً لأزواجك الباقین کعب لا یخبرون لأزواجك انما ین کیف اهلکته تمکینه واحداً واحداً فلا یکتون منک علی حدیث . و در روایت است که دیبا در نظر عیسی درآمد صورت پیر زنی که موهای او سیاه و سفید و دندانهای او افتاده و خود را باین پیری زینتها آرایش کرده فرمود چه قدر شوهر کرده گفتم ششبار و بعد اتم فرمود مردند یا ترا اطلاع دادند گفتم همه را کشتم فرمود وای بر شوهران زنده تو که از آن شوهران و که اینان را کشی عبرت نمیکند بیکان بیکان ایشان را می کشی و از تو حذر نمیکنند

میله از آنجه بیان شد ظاهر گشت سکه دیبا و اهل دنیا از اثر او و فجار و فاسق و کمار و خودشان از برای
نیکان و اخبار و اولیاد خدا موجب تکمیل و ازدیاد سعادت است چنانچه حتمی بخاتم فرمود حضرت امیر علیه
السلام در جبهه آنجه بفرموده شد از نواز انقیاس و حضرت خاتم پیدائشها روح فداء فرمود از برای
و در جانی است که باها بخوانی رسیده مگر بشهادت که البته از دشمنان خواهد شد در قرآن مجید فرماید و لو شاء
الله لانتقم منه و احسن لیلو جنکم بیض ، اگر بخواند خدا هر آینه انتقام بکنند از کمار و لکن انتقام نکنند
و شایا امر بجهد نمود تا امتحان کند بعضی از شایا بعضی علی خاک آینه و بسیار جلوه دهد کوزه طلا را
با کوزه ترغاب و وجود نیکان و اخبار و دوستان خدا از برای اهل دنیا مایه کمال شقاوت است و مناط دهر و دو
بکس چرا که اخبار دشنی دنیا و اهل دنیا در سعادت کامل میشوند و اثر او و فجار و کمار بدشمنی اخبار
و ابرار در شقاوت کامل میگردند پس هر يك از این دو طایفه بونه امتحان و تکمیل طایفه دیگرند حضرت امیر
علیه السلام باین معنی نوشت سکه حتمی امر را بنویسند که استوار این معنی من بعد اوت و متافه و سعادته توصیر
و تحمل میکنند و این باعث است کمال را در سعادت چنانچه توبه بین مخالفت در شقاوت کامل میشود

وبالحمد جميع خلق از برای تیکان و اهل ایقان مایه از دیدن و اجر و ثواب و صرف خیر و نعمت اهل حق بسبب دوستی با ایشان و اهل دنیا بسبب دشمنی با ایشان چنانچه از برای قضا و مانتعین به تبا مایه از دیدن عذاب و نعمت و شقاوت و صرف شر و ضرر و اهل حق را دشمنی و اهل باطل را دوستی

موقعه اسباب فیوضات و غایات و رحمت و لطف و قرب و تقرب بقوایا اله و بالجملة عام آنچه مایه نجات و تحصیل سعادت و تکمیل و ارتقا بمذارج عالی و مراتب عالی است با اختلاف حالات خلق مختلف میشود و همان اسباب فیض و رحمت و قرب و تقرب مایه عذاب و سخط و عقمت و عدا و رحمت حق و از یاد و شقاوت و جهالت حوادث بود

توضیح این مطلب آنکه اگر تو خدا و اولیا خدا را بجهت صادقانه دوست داشتن محبوب ایشان را محبوب و
مبغوضشان را مبغوض دانستی البته خدا و اولیا خدا همه دوست تو و بنده تو و خدایه تو و خیرجوی تو
پس همه از رایت خبر محض و مایه وصول بقبوضات الهیه و رحمت غیر متناهی باشند همچنین کتاب خدا و این
خدا شرایع خدا یا احکام مشخصه مؤمنانند پس همه خبر محض و مایه وصول به رحمت و رایت و روبرای
دعاهای ملئکه مقربین حق کر وین و دعاهای انبیا و مرسلین را در پرتو خودت و امثال خودت ملاحظه نمائ
در روایت است عدد ملئکه کر وین را جز خداوند متعال نداند و هر یک را بصورتی آفریده که بیک دیگر نمیاند
و هر که را بیک بگر خیزند از ترس خدا و محبت در گریه اند بنوعی که اگر خلاق آفرانگر این

شنوند همه بجان و بهوش شوند و حضرت رسول فرمود که دوش مراج کریم ایشان را شنیدم گفتم ای
جبرئیل ایشان بکشد و کریم ایشان از برای چیست گفت ایشان گزویانند و رعایان امت تو کریم می کنند
و از حضرت باقر مغفولست که حضرت خلیل ابرهم وقتی بیرون رفت و در شهرها میگشت که از مردم عبرت
بگیرد پس گذشت به یابانی ناگاه شخصی را دید که غازی میکند و صدایش آسمان بلند شده است و جامه هایش
از مواست پس ابرهم نزد او ایستاد و از آغاز او تعجب کرد پس نشست و انتظار کشید تا از آغاز فارغ شد و با آن
جنب نشست پس حضرت ابرهم رسید برای که غازی یکی گفت برای خدای ابرهم فرمود خدای ابرهم
کیست گفت آن کسی که تو را و مرا خلق کرده است ابرهم فرمود طریقه تو مرا خوش آمد و من ترا دوست میدارم
که با تو را دردی کم از برای خدا پس بگو منزل تو کجاست که هرگاه خواهم ترا ملاقات کنم تو آیم کرد گفت آنجا
نمی توانی آمد زیرا که در میان راه در بانی است که عبودیت تو را نکرده ابرهم گفت پس تو چگونه میروی گفت
بر روی آب میروم ابرهم فرمود شاید آن کسی که آب را برای تو مسخر کرده برای من نیز کرده اند برخیز
و برویم و امشب با تو در یکجا بایتم پس چون نزد آب رسیدند آفریدیم الله گفت و بر روی آب روان شد ابرهم
نیز ایستاد گفت و بر روی آب روان شد آن مرد تعجب کرد چون منزل آفرید رسیدند ابرهم پرسید حقه
نیش تو از کجاست گفت سیوه این دوخت را جمع میکنم و در تمام سال بآن معاش بینایم ابرهم گفت کدام روز
عطیه تراست از همه روزها باید گفت روزی که خدا عز و جل را بدست خلاق را بر کرد های ایشان ابرهم گفت یا
دست بد ما بردارم و دعا کنیم که خدا علما از شر آن روز نگاه دارد و در روایت دیگر هست که ابرهم گفت
یا دعا کن من آئین بگویم پس دعا کنیم تو آئین بگو باید گفت از برای چه دعا کنیم گفت از برای گناه کاران

مؤمنان باید گفت: ابرهیم گفت چرا باید گفت از برای آنکه سه سال است که دعا میکنم هنوز مستجاب نشده است و دیگر شرم میکنم که از خدا حاجتی بطلبم ابرهیم گفت که هرگاه بنده را دوست میداد دعا پیش جبری میکرد تا او حاجات کند و سوال نماید از او و طلب کند و چون بنده را دشمن میداد زود دعا پیش را مستجاب میکند یا در دلش ناامیدی افکند که دعا کند پس ابرهیم گفت ترا چه مطلب است که در این مدت از خدا طلبیده باید گفت روزی در جایی نماز خود نماز میکردم ناگاه طفل در نهایت حسن و جمال گذشت که نور از حیثش ساطع بود و کاکلی از قضا انداخت بود و گوی چند میچرا نیک که گویا روغن بر آنها مالیده بودند و گوشتی چند همراه داشت در نهایت فریب و خوش آیندگی و از آنچه دیدم مرا بسیار خوش آمد گفتم ای کودک زیبا از کیست اینکوها و گوشتها گفت از من است گفتم تو کیستی گفت من اسمعیل پسر ابرهیم خلیل خدا من دعا کردم و از خدا سوال نمودم که خلیل خود را بمن بیاورد پس ابرهیم گفت من خلیل الرحمن و آن طفل پسر من است پس باید گفت الحمد لله رب العالمین که خدا دعای مرا مستجاب کرد پس آن عابد مدوروی ابرهیم را بوسید و دست در گردن او درآورد و گفت الحال تو دعا کن تا من آمین بگویم پس ابرهیم دعا مسکونه از برای مؤمنان آنروز تا روز قیامت بیکه گناهان ایشان را خدا بیامرزد و از ایشان راضی شود و عاهد آمد گفت بردم ای ابرهیم پس حضرت امام باقر فرمود که دعای ابرهیم شامل حال گناه کاران شیعیان است . . . قیامت . . . و در اخبار معراجیه وارد است که بشاعت و خیر خواهی و دلسوزی حضرت موسی بن عمران در حق امت مرحومه از بجهان نماز که خداوند متعال واجب کرده بود پنج نماز را احتضالی بر وجوب باقی گذاشت و مابق را عملاً برداشت و تحمیف داد . و اما دعاهای و دلسوزهای پیغمبر و ائمه طاهرين در لایه شیعیان و مومنان خود که فوق حد احسان است و کتب ادبیه و آثار مشحون و مطروحات است تا مرتبه عسکه جاهلای منبر خود را که جان جانهای طلیسان است برای خلاصی و آسودگی دوستان و شیعیان خود در راه خدا دادند بلکه چنانچه دانستی تمام دنیا و ما فبا حتی اشترار و اشقیاء و فجار و کفار همه از برای تو مایه فیض و نعمت چرا که موجب تکمیل سعادتند و اگر انصاف با حق دوست دنیا و اهل دنیا گشتی و بسبب ایند و منی خدا و اولیا خدا را دشمن خود نمودی تمام آن اسباب فیض و رحمت مایه عذاب و عقت خواهد شد حق خدا و اولیا خدا و ائمه خدا و مصائب خدا خدای ارحم الراحمین برای تو انداخته قین است پیغمبر رحمت و رایت پیغمبر عذاب باشد ائمه دین که وسیله نجات مؤمنین و رحمت واسعه خدا باشد برایت مایه حرمان و عقت و عذاب اله باشد در زیارت میگوئی السلام علی نضه الله علی الأبرار و نضه علی البجار . همه دشمن تو و وسیله زیادت نکال و عقت رای تو خواهد بود کتاب خدا مواظط خدا موجب کثرت شفاوت و دوری از رحمت خدا بشود زیرا که کوشی نکی اطاعت حق مخالفت و روزی پس هر قدر بیشتر بخوانی و بشنوی و بآلت زیادت شود مشاهده مشرفه و قبور شریفه که ائمه طاهرين که محل نزول فیض و رحمتهای الهی است برایت مایه شدت و وسوسه می گردد اوقات و ساعات از من و انصاف که اسباب تحصیل فیوضات آله اسباب روسپایی شوند و در روز آخرت شهادت برسو سال و سو عمل تو بدست مایه مبارک رمضان برایت مایه منحوس شود قرآن که شفاوت اسرار است برایت مرض میآورد زیارت حضرت حسین مایه خسارت گردد بهشت و نعمتهای بهشتی مایه

حسرت گردد و همچنین وجود کفار و اشترار و فساد و فجار برایت مایه شفاوت و طهارت است چرا که معین و ناصر شود ترا در مصیبت و محبت آنها و همراهی و همکاری با آنها کمال شفاوت برایت حاصل کرد پس ای برادر رحمت خدا و رافت پیغمبر و محبت ائمه دین و شرافت قبور شریفه که مشاهده مشرفه و فضیلت مایه مبارک و معادن و امثال اینها را اگر می بینی حالت خود را هم برآوردی بکن صاحب دو چشم بشی بیست چشم نگاه میکنی چشمی با سبب فیوضات و خیرات بندها چشمی بوجود خود بین قابلیت آن فیوضات را در خود می بینی یا نه بین نخست اله برایت مایه نعمت خواهد بود یا عقت بین پیغمبر و قرآن و دین برایت مایه هدایت شده اند یا ضلالت مگر نه در قرآن فرمود بصل به صکتی و بپیدی به صکتی و مگر فرمود و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خساراً مگر نه وجود مبارک حدیثهای خود را برای اراد صحت و برای فجار عقت قرار داد خوب بودن اسباب رحمت الهی را تنها بین خوبی خود را بخواد نابرای تو هم خوب باشند و اگر نه آن خوبی اصلا در خلقت خود ندارد آیا فطره ما را از راسته انداخته بیکدیگر اگر در دل هدف جا گیرد مروراید شود اگر همان فطره در قلب ما افتد زهر گردد بین قلب تو به قلب است آب روان رحمت خدا را مروراید سعادت میناید یا زهر عداوت مینماید هرگز من پس هر قدر زیادت رحمت و فیض الهی را حواشی تنها تکثیر و زیادت اسباب آرا بخور ترسم قلب تو تمام آنها را زهر شفاوت و عداوت نماید قلب خود را اصلاح نماید و رحمت حق کی عیب که در اقبال و یافان شد تمام اشیا برایت اسباب رحمت است

۱۰۰ (۵) آیه که جو تشکی آور بدست (۵) تا بخوشد آیت از بالا بدست (۵) ۱۰۰

نرم حضرت حسین که شفاوت همه امراض است نصیبه برای موسی بن جیسو پسر عم هرون الرشید زهره قتل گشت و همه احتشاً و اسماً او را برون آورد خون مبارکش مرض را از بدن د خنیه بود به می برد و در ران پلید این زیاد مرض میآورد پس در هر حال منوجه بحال خود باش و هر چه را برای خود مایه خسارت باقی بمان که از خود نمت و غم و بگو

(هر چه هست از قلمت ناسازی تمام ما است) (ورنه تشریف نور بالای کسی که ناست)

تکشاف مقصود و مراد از دنیا و نعمتهای و منعم و نعم آنچه آدمی در نیش و حیوة و زندگی و زیست در این داره دنیا مایه نعمت و راحت و استراحت و موافق طبع و ملائم میل خود میداند و این معنی اختلاف اشخاص و حالات مختلف میشود و واضح و روشن است که آنچه مورد منع و ذم است ملائم و ذم کرده اند چیزی است که از دنیا عسکه در تحت اختیار و قدرت باشد و تشکی نیست که آنچه اعتباری ما است آن فعل و ترک است پس اعیان خارجه را متعلق نیست آنچه مدت دارد چیزی است که در ما است و اما است و از ما است و با اختیار ما است و آن در دل گرفتن دوستی و محبت دنیا است و آن محبت لامعانه ناشی است از اعتقاد بکمال و حسن و خوبی دنیا و جهل با قوت و ضایع و زشتی و بدی دنیا است و از این است که در آیات منزله و اخبار وارده بجا نهای مختلفه این همه بیان ذم دنیا و قنای اعتباری و زشتی دنیا شده تا حقیقت دنیا را بشناسی و پس از شناختن اعتقاد و میل بد نیاید آنکه بانی و دنیا را دشمن گیری و بدشمنی دنیا خدا و اولیا خدا را دوست خود ندانی و مستحق ثوابت جبهه و نم بقیه اخروی به گردی پس اگر کسی دنیا را بخواد نه از جهت محبت و علاقه بر آن بلکه از حبه

نی گوید ناز عنوان یا زنا بکن شراب بخورد چرا که میداند از آن وحشت داری اما کم کم با رنکاب مصیبت چنان تورا رو بخورد و قلب تورا نزدیک بخودش مینماید که از مشافه با خدا و الحاد در دین خدا بک و پروا نداری پس بیدار شو و چشم خود را باز نما چون کاری پیش تو آید اول ملاحظه کن آن را و خاصیت و عاقبت او را پس بگو این يك مرتبه که گناه کردم من بعد خود داری مینماید این کول شیطان است فریب نفس است حال که هنوز انسی و عافیت برایت نشده نفس بیگنارد ترك کنی فردا چگونه از عهده نفس برائی زنهار زنهار منور مشو و با رنکاب گناهان و اثمك در آن و جرأت بر آن این محبت خدا و اولیا خدا که اکبر اعظم و مفتاح جیب سعادت و فیوضات است از دست مده . اللهم بحفظك على اوليائك و بحفظهم عليك الا ان توقفا لما تحب و ان نجنبا عما لا تحب . قطب الدین عجمی در مکاتیب خود گوید ارباب اموار را مادت آن است که تخمین حاصل خود کنند و خرج را بر آن اندازند اگر چه دانند که احتمال نظری آفات که متناصل مال باشد هست و احتمال خطا در پیش و کم هست اما بنا ظاهر حال نهند و حسابی از آن بر دارند بر همین قیاس باید که مردمان تخمین عمر خود بنهند و صرف اوقات خود بر آن اندازند و ما تخمین عدل که هیچ قدر مبالغه در آن نباشد نیم گوئیم در حدیث وارد شده است که . اکثر اصحاب ائمتی ما بین السنین و السبعین . و تجربه هم بر این گواهی میدهد پس اکثر عمر هر کس را بقدر آنکه بقیامت رسد شصت و پنج سال بگیرم اکنون ای آن کس که ترا چهل سال است پست و بیخبال از عمرت مانده اندیشه کن که پست و پنج سال بسیار نیست تا دیده بر هم زده گذشته و اگر خواهی صدق این معلوم کنی و افعه از واقعات خود که پست و پنج سال پیش از این واقع شده باشد یاد آرد و بنگر که گویا دی یاری بوده و چون ترا از عمر همین مقدار مانده ترا يك کار باید کرد و يك کار نباید کرد اما آنچه باید کرد شتاب در تحصیل زاد معاد که هر چند هنگام خروج نزدیک تر شود جد در تهیه و استعداد زیاده باید کرد که وقت تنگ میشود و کار فراوان مزاحم میگردد يك يك از پیش باید برداشت که چون قیام رحیل زنده امان نیست . اما آن کار که نباید کرد اندیشه بسیار در امر معاش برای آنکه پست و بیخبال زمان بسیار نیست و تا بدی سر آمده و حاجت زیاده تسبیح ندارد همین مرتبه که کار بسامان افتاده برای آنحضرت کافی است و حاجت بعضی دیگر نیست و اگر نیز فقر و سختی پس باید برد میتوان برد چه زمانی آنک است و اگر اندیشه برای فرزندان است معلوم داند که او را اندیشه خود کردن و متفرغ شدن برای کسب زاد معاد بسیار اولی است از اندیشه فرزندان برای آنکه از فرزندان هر کس بخش خود هستند چه حاجت که این کس خود را فدای ایشان کند خدای عز و جل هر کس را چنان آفریده که بخش خود هست و نیز علاقه فرزندی امری اعتباری است و امور اعتباری در زمان رقعه و فراغت آدمی را پروای اعتبار آن هست چون کار بر او تنگ شد کجا پروای آن مینماید در روز قیامت که آدمیا کار بجان و کارد باستخوان رسد غیر علاقه با نفس خود که علاقه حقیقی است باز بماند . يوم يفر المرء من اخيه و ائمه و ابيه و صاحبه و بنيه لكل امرئ منهم يومئذ شأن يغنيه . و چه جای آنکه از ایشان گزند که . يومئذ الهجرم لو بقصدی من عذاب يومئذ بینه و صاحبه و اخيه و نصيبك الى ثوبه و من في الارض جميعا ثم يغيبه . اگر ایمان بروز قیامت بر خود همچنان

حاضر داند که آن روز که واقع است و چون چنین کند بالضروره ایشان خود بر ایشان کند و آخرت خود را فدای ایشان نکند و مردمان دنیای خود را فدای فرزندان نمی کنند چون است که بر آخرت چنین سخنند و بگویند که آن را فدای فرزندان می کنند آیا آخرت اعمون و ادنی است از دنیای بی بدنیست مؤمنند مگر و باختر نه . و ای آنکس که ترا بیجا سال عمر است ترا بازده سال مانده بازده سال نکونی که چیست تا می زدی که شته آنکس را که پست و بیخبال مانده بود حال آن بود که شنیدی تا خود بشو چه رشد بیدار شو و بحال خود آیی و دل از همه چیز و همه کس بر کن و يك جهت و يك روی خدا شو باشد که گفتم خود از آب بیرون بری فکر همین يك تن نهایی خود مینماید کرد و فکر دیگران بخودشان باز گذار مثل شا ای بی آدم مثل جاعنی کشتی شکسته گمانند که غرق دریا شده اند هر کس را دست و پا نی مینماید زد که خود را بساحل رساند و کس را خود بکسی مشغول نمی باید داشت که بوسله او نشیند و از کار خود باز مینماید و هر دو غرق میشوند مگر ملاح شهر مرد که بشناوری خود را و چند کس را بیرون تواند آورد و آن رجال هستند که در این دریا دستگیری باز ماندگان میکنند بفرمان خدا . سلم على ذكرهم و رحمة الله و بركاته . و آن از راه مدد دینی باشد نه از راه فکر دنیوی که مردمان را برای عز و شان خود مینماید . و ای آنکس که ترا شصت سال عمر است ترا بیخبال بجه حساب است ساعت بساعت قرع فریسه مرگ بگوش میرسد اندیشه کن و کافور ترا اولی است از اندیشه ملك و مال کارت نزدیک شده دل حاضر دار و که را تکرار میکنی بیخبال نکونی تا خود چیست تا چشم بر هم زده گذشت اگر چه ذکر مرگ تلخ است اما چکنم چون این تلخی واقع است و بتناقل و بیخبال از سر ما باز نمی شود و هم آن را یاد کن مگر دل بیدار شود و بکار سازی آن مشغول شود اولی است (۵)

(ای که بخواهد رفته در خوابی) (مگر این بخبر روزه در پایی)

هر کس حساب خود را از اینجا بردارد و صرف وقت خود بر مقدار خود اندازد و هم این قدر برات اقصی عمر است بحسب الاكثر و او داند که مرگ فردا پیش فردا نیز در حساب است . فاذاجا اجلهم لا يتأخرون ساعة ولا يستقدمون . زیرا که باشد و مدار کار خود بر احوط نهد اگر حزم بداند که فردا خواهد مرد امروز چه کار خواهد کرد امروز همان کار کند شاید که فردا آن باشد که . انكليس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت والعاجز من اتبع نفسه هوا و اتقى على الله . و زنهار که بیخبال غفو و مغفرت تو کفا و کفایت در مصیبت نگذا بد که ترتب عذاب بر مصیبت امری است اصل که ظاهر سال آن است و غفو و تجاوز احتمالی است که چون آن نیز گاه می باشد در مقام استغفار بیان نخواست آنکه ذکر آن احوال کنند همچنانچه ظاهر حال کسی که اتمی او را اگر بد موت است اگر چه میباشد که نمیرد اما این نه بان مرتبه فراوان است که شخص دیر دست درد من اتمی برد و خدا خوشنود بد از بندگی که امر را چنانکه هست بداند انشی (۵)

(بیای ای آنک خونین تا که بر بخت زبون گرم) • (کسم آهی زدل و زاری فزون گرم)
(دمی با خویش بر دازم باء و ناله سازم) • (بچسان آتش در اندازم بر احوال دوزن گرم)
(ز دست خود در آزارم که محنت را سزاوارم) • (بلای خود بخودم هم خود بخود بر نفس دوزن گرم)

(خود محبوس خود محبوس ندارم شکرت از کسی) • (پای خویش مانند پیر ز دست خویش خون گریم)
 (ز بس خون جگر میآیدم از بد بگریان) • (دوست چشم دگر خواهم که بر زخم درون گریم)
 ای عمر بید نباش کرده ای نامه خود سپاه کرده ای سر پای هیچ در هیچ
 بر حال خودت بنگر هیچ ای غافل گنج و مست و مغرور ای جاهل به از خدا دور
 بیدار نیشوی ز غفلت هتیار نیشوی ز سکر ت گویا ز خدا خبر نداری
 وز روز جزا ز نداری بی ماسی و دل سپاه گشتی غرق بحر گناه گشتی
 یک لحظه بنگر خویش آبی چشمی بدرون جای بگشای بخت بنگر که درجه کاری
 افتاده پیاده با سواری وین واه که میروی چه راه است ره طاعت و یاره گناه است
 عمر بگریه تود در جهان زیست آخر بنگر که حاصلت چیست بگذشت بی روزگار ت
 بگدام بنگر بکار و بارت تا چند چهره فدا و بدن جان کنده و حاصلی ندیدن
 از جام غرور گشته مست سرمایه مرده از دست از طاعت حق فرار تا کن
 وین غفلت برقرار تا کسی به هیچ نمی مدار تا چند شرمی ز خدا بدارت تا چند
 آخر نه تو طایر سمانی و نه در قفس زمین جبرانی بشکن قفس و ره سما گیر
 ای سر د خد ا ره خدا گیر همت بطلب ز فیض باری تا غم مسافرتی بکاری
 سقباس ز آب دیدگان کن دوجنم چشم راروان کن میسوز جو نای ناله میکن
 خون در جگر ت جولا میکن چون شمع سبیل و زار میباش سوزنده و اشکبار میباش
 از گریه تو ان نمود اطلاق آن آتش ختم حق تعالی دادند تورا دو جنم چشم
 تا بنشانی تو آتش ختم تو چشم باین و آن بدوی تا آتش ختم بر فروزی
 بی عمر من بز تو تافت شد طفل عمل تورا خلق شد اکنون بخند ای کارکن کن
 اوقات را ششبار کنی می کوش می که لیل دایم قائم باشی نهار صائم
 قائم باشی بخند مت حق صائم باشی ز شر مطلق در خانه خود نشست باشی
 در بر زخ غیر بسته باشی برداشت دل ز دنیا بیرون وسواس زبینه کرده بیرون
 گردیده بقدر قوت قانع مشغول بد کرو فکر صانع در حکمت و کعب علم کوشی
 امر حق را بجهان نبیوشی با علم و عمل شعار سازی قوی و ورع دمار سازی
 بیوسته پیاده حق گذاری با گریه و سوز و آه و زاری مشغول بنفس خویش باشی
 وارسته ز قوم خویش باشی در جستن عیب خویش کوشی چشم از بد مردمان بیوشی
 ده چیز شعار خویش سازی سرمایه کار خویش سازی بخوابی و جوع و عزلت و فکر
 صحت و زهد و عبادت و ذکر باشی بیوسته با طهارت با غیر خدا نبوده کثارت
 که سجده و که رکوع کرده که زاری و که خشوع کرده بگریه برگه شب و روز
 از درد پناه های جان سوز چون گریه کی ز اشک و روشوی شاید که سوزد آتش آن روی

تقصیر خود اعتراف میکنم اقرار با عتراف میکنم از شرم سری بر میآید
 دردی بدرون خویش میدار با بنیسه ترس و خوف و غم باش نوبید باش از سحر مهش
 نوبید مشغول فضل آن شاه از دل میگو که الله از حق طلب هر آنچه خواهی
 شکوید همت همه گاهی دل را باید شاد میدار وین گفته فیض یادی دار
 اورا بدعای شاد میکنم در حالت فیض یاد میکنم هان بیرون آ جو مترازیست
 من گفتم توشبیدی ایدوست از سر پای کوش بادت این آب زلال نوش بادت
 تحقیق بدانکه ثابت در عقول و طریقه مرضیه معصومین از انبیا و مرسلین و انبیا طاهرین این است که
 آنچه کمال فانی باشد و کمال قدر که محیطه تصور آید از برای ذات اقدس باری تعالی ثابت دانند و آنچه کمال فعل
 باشد و کمال قدر تصور باشد در فعل خدا ثابت دانند و آنچه در او شایسته نفس و رایحه نامی باشد از ذات و
 صفات و افعال الهی مطلوب دانند و همانا این معنی فطری جمیع موجودات است و این است که در اخبار وارد
 شده که مورچه را اعتقاد این است که از برای خدا مانند او دوشاخ است زیرا که کمال را در دارائی دوشاخ
 داشت چنانچه کمال در فعل و منع را فطری انسان بلکه حیوانات قرار داده هر گشته اندامی در کار یافتی
 و قدر قوه در استحکام آن نکوشی بین مردم با این عمر کوتاه چگونه عمارات را محکم مینمایند و چگونه در هر
 صنعت و کار خود نهایت اهتمام را ملاحظه مینمایند نمی بین شکوت تمام همت خود را در ساختن عمارت خود بکار می
 برد محل در خانه های خود چه حسن صنعت بخرج میدهد موش در تحصیل اغراض خود چه استاد با احوال
 مینماید پس ضرورت عقول و ادیان و مذاهب چنانچه ذات اقدس احدیت جل و علا از جمیع نقایس میرا و
 منزله است همچنین افعال او از هر آلاش و نا نامی پاک و پاکیزه باشد حال گویم که سبب و سبب تلاشتن
 نفوس ناطقه انسانی بآمدن و مسکن نمودن در دار دنیا آن است که چون خداوند متعال کامل من جمیع الوجوه
 و فوق الحکما است صنع و آثار او هم باید در مرحله مصنوعات کامل من جمیع الجهات باشد و لذا خواست
 و اراده فرمود که نفوس ناطقه انسانی را که اتم و اشرف صنایع اوست بر حد کمالی که در حق آنها ممکن و
 سزاوار است برساند پس سپرداد آنها را از وطن اصلی و مضاف حقیقی و مطارطیبی که فضا عالم عقل و حریم
 سده رایت است و تفرق داد از آن عالم قدس و حریم انس این عاریت برای عالم شهادت و تعلق داد باین
 قوالب صورتیه و ابدان عنصریه تا سوره چون که آلات و روز یافتن و اسباب ظاهر گردیدن غامض کالات
 و حصول لذات آنها منحصر در این قوالب و ابدان است و از برای آنها قبل از این تعلق کالات مختلفه و
 لذات متعدده حاصل و ممکن نبوده بلکه کمال و لذات آنها منحصر در یک نوع کمال مجردی اجالی که تیر از آن
 بتقرب میشود میبود پس از این سبب آمدن و مسکن نمودن آنها در دار دنیا در مدتی که هر یک بکمالی که
 لایق و اقتضای ذوات ایشان است برسد لازم آمد و دار دنیا را دار میبشت و منزله الاخره امیدند تا آنکه
 بعد از مردن و متحول شدن آنها از دار دنیا که دار تیر و وفا و دار احوال و زراعات است بدار عقی که دار بقا
 و خلود و روز حصاد و زراعات و روز نتایج اعمال است با کالات مختلفه مفصله و لذات متعدده متکثره
 باشند و از حقیقت نقصان اجالی که مقتضای عالم اصلی آنها است و نقصان فانی که لازمه دنیای آنها است بلوح

و هم تزیه است ساحت ربوبیت را از مظهر قدرت که بد بلند و باین میزان توان داشت اندازه تسلط هر يك از نفوس كامله و تصرف ایشان در عالم کبریه هر قدر مناسب و ارتباط بیشتر باشد تصرف زیادتر و هر چه کمتر کمتر خواهد بود هر نفس بقدر صفات و صفات جوهر ذات او و عرایض از رنگ علق و حجب و کدورات و ارتباطش بحضرت خالق البریات محط و مظهر فیوضات الهیه باشد تا برسد بمرتبه کمال و درجه تمام مانند قریبه البدر که تمام جرم آن مستقر باشد بارتباط بنفوس و آن مرتبه حضرت مقدس محمدی است که می فرمود من رأی قدرای الحق در کشف از کمال ارتباط خود متوجه بود بلکه ایت عذری بطریق و یقینی و در بیان مرأ و نجره از ماسوی الله بذكره جلیل آیت و اضمحلال معنی آیت باطنی باین کلمه انا الله برهان کسی از سلسله جلیله آتیا و مرسلین متکلم باین کلام نگشت و نتواند گشت و از نشئون مرتبه علیا و مقام رفیع خاتمیت باشد چنانچه بقاعده امکان اخس هر نوعی استیفا کالات نوع اخس را نباید تخطی بتمام نوع اشرف نیکند همچنین است حال افراد نوع اشرف باید کالات دون را طی کنند تا برسد بتمام اشرفی که لا اشرف فوقه سوی واجب الوجود و ماوراء اعیان فریه و آخرتیه خاتمیت است غایب است هر کمال را جامع است هر جمال و جلال را و از انجا است که معجزات و کرامات و خوارق عادات آتیا سلف با سرها از برای آن بزرگوار بود و مخصوص بود بمسخران دیگر که شریکی نبود او را پس من الله بمسخر ان یجمع العالم فی واحد رجوع و اگر روح گرفتار بدن و صفات بدن بشود ظلمت او روح را چراغ میسازد و قدریکه جرک در او بهم رسد از روحانیت و نورانیت ذاتی خود کم میشود تا اینکه نامی نور او زایل گردد دیوی خواهد بود بصورت و قالب انسانی باشد مانند جبارین و مسکفان و مشرکین مثل آینه که بیوسته دود و غبار را و بنشیند که هیچ از صفات و جوهر صفات و باقی نماند همچنانکه پاره جوی آینه را مثلاً بجای آور آتش کردی حرارت در آن تاثیر میکند و گرمی در آن ظاهر میشود و هر گاه مکرر شد و مجاورت طول کشد تاثیر حرارت در آن بیشتر گردد تا آنکه از رنگ خود تغییر یابد . فی الحدیث القلوب اربعة قلب فی شقاق و ایمان اذا ادرك الموت صاحبه علی ثقافه هلك و ان ادركه علی ایمانه نجی و قلب منکوس و هو قلب المشرك و قلب مطبوع و هو قلب المنافق و قلب ازهر و اجرد و هو قلب المؤمن فی کفة السراج ان اعطاه الله شکر و ان ابتلاه الله صبر . فضل متحرر مجلسی ره بلند معتبر روایت کرده است از حضرت اعلم موسی که حجر الاسود از شیر سفید تر بود و از آفتاب نورانی تر بود و از آن جهت سیاه شد که مشرکان دست بر او مالیده اند پس از نجاست مشرکان حجر سیاه شد و در جمیع البحرین ذکر کرده فی الحدیث زل الحجر الاسود من الجنة و هو اشد یساضاً من اللبن فسدته خطایا بنی آدم .

(مؤلف گوید) اینک شاه کار کوش خود را فرادار این حدیث را بشنو و عبرت بگیر حجر که گوهری بود علوی جوهری بود سیاهی پس از زول از عالم باک بخله خاک بسبب نوارد و تراکم اسلام دستهای ناپاک بوضف حجریت و سختی متأثر و متغیر و سیاه گردید پس البته قلب انسانی که لطیفه ایست ربانی همین متاثر بلکه شدیدتر از خطایا و ساسی متأثر خواهد شد زیرا که قلب گوهری است عقلانی توری است روحانی و روحانیت نورانی آینه ایست از عالم ملکوت رابطه ایست مابین لاهوت و انسوت پس بچندین مرتبه لطیف تر و شریف تر از حجریت و جسمانیات است .

(فصل چهارم) بدانکه اخبار وارده در فضیلت و اجر و ثواب گریه بر حضرت ابی عبد الله الحسین ارواحنا فداه سکه نقل نمودیم اگر چه بسیاری از آن مطلق با عام باشد لکن محمول است بر کسانی که عارف بمرتبه این خانواده و دارای محبت و ولایت ایشان باشند چرا که گریه مثل سایر عبادات شرعیه است چنانچه هیچ عمل و عبادتی حقیقه عبادت نبود و موجب اجر و ثواب موعود نگردد مگر در صورتیکه جامع و واحد باشد شروط معتبره ظاهره و باطنیه را که از جمله آنها معرفت باهل بیت عصمت و قبولی طاعت ایشان است همچنین است گریه بر حضرت حسین و چنانچه سایر عبادات اگر بدون معرفت و ولایت امیر و اولاد گرامش باشد مردود و بی اثر است بلکه مایه حسرت و اندوه خواهد بود همچنین است گریه بر حضرت حسین در وقتی محبوب خدا و موضوع آن آثار و منشأ آن فضایل و خواص است که از عارف بمرتبه ایشان و دارای محبت و ولایت آن خاندان باشد و اگر نه موجب فضیلت و اجری نگردد بلکه مایه ملامت شود مانند گریه لشکر شقاوت او در سکر بلای مملای مانند گریه اهل کوفه چنانچه باید تخصیص داد نیز بگریه که از روی توجع و تحسر و غم و غم و حرقت و رقت قلب باشد از جهت محبت و دوستی چه بسا فطرت بشریه و سنجیت نوعیه باعث شود رقت را از جهت محبت و احتراق قلب بر محبوب و این است سکه این رقت فطریه جنبه نسبت بدشمن هم میشود بلکه باعث نفس و حفظ نفس از رقت و تشجیع بر خود داری هم حاصل میشود چنانچه در جمیع از کلام آن بزرگوار و یزید و ابن زیاد ظاهر گشت پس هر گریه محبوب است و نه از هر کسی .

(فصل پنجم) شکی و شبهه نیست در اینکه هر يك از عبادات شرعیه و اعمال صالحه که در اخبار و احادیث فضیلت و مزنی برای آن بیان شده و باین آن عبادت و عمل و عده اجر و ثوابی داده شده است نظر به آن عمل و حال آن عبادت است و فقه و بنا هو و بسیاری از خبری لسان اخبار لسان اقتضا و بیان مقتضی است فقط و مقصود اعطا و افاذه همین قدر است سکه عبادت اقتضای اجر و ثواب موعود را دارد و واضح و روشن است که اقتضای ثنی و از مقتضی ظهور ظاهر خواهد شد که مانعی از حصول و ظهور آن نباشد چه با وجود مانع از مقتضی ظاهر نخواهد شد و الا مانع مانع منافی خواهد بود و چنانچه اشاره باین مطلب رفت سکه عبادات شرعیه را شروطی است معتبره که اگر ایان آن عبادات با اجتماع و تراکم شروط شد محبوب اله و باعث اجر و ثواب موعود گردد همچنین میگویند هر يك از عبادات را موافقی است شرعیه که با وجود آن موافق عبادت مقبول نشود و اجر و ثوابی بر آن مقرب نگردد و فی الحقیقه عبادت عبادت نباشد و محبت سلب دارد . و باطله چنانچه معتبر است در عبادت و وجدان شرایط همچنین معتبر است فقدان موافق و این حق بر ارباب اطلاع باسرا و خواص شرعیات پس واضح و روشن است و اگر خواهی این مطلب محسوس گردد رجوع نماید بحال اهل و اهل مطالعه و ملاحظه کن نسخه العلاج و کلام ایشان را در شرح مفردات و مرکبات و بیان خواص و آثار جزئیات و کلیات نظر بیان اقتضا هر دو را حسی را دارد و پس و تأکید و تشدید می نمایند در دفع و رفع موافق آن کار آن اقتضا ظاهر گردد و علاجتشان سبب گفته آید .